



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَبَعْدُ بِنُجُوهِشْنَ جَمْعِي أَرْوَاحَانِ دِينِي دَارِينِ مَجْمُوعَةٍ مُخْتَصَرَةٍ بِبَيَانِ مَبْشُورَةٍ مَهْمَاتٍ
 مَسَائِلِ عِبَادَاتٍ كَغَالِبِ زَمَكَلَفِينَ دَرْغَالِبِ زَمَانٍ مَحْتَضِرِينَ بَدَائِلِشْنَ أَنْهَارِ دُرِّ
 مَقْدَمَةٍ وَچند کتاب که هر یک مشتمل باشند بر چند مَقْصِدٍ وَبَابِ مَرْفُوعٍ مَبْشُورٍ
 مُعَلِّمٍ هَذَا زَانِحًا كَمَا وَضَعَ رِسَالَةً بِمَجْتَهِدِ أَصْلَاحِ أَعْمَالِ عِبَادَاتِ عِبَادِ اللَّهِ شَيْئًا
 أَنْزَلِي بِصُورَةٍ وَمَعْرِفَتِ مَسَائِلِ تَقْلِيدِ صَحِيحِ مَعْبَرَةِ بَحَابِيَا وَزَنْدَلَا زَمِ دَانِشْتِ كَمَا بَعْضُ
 أَنْزَلِي تَقْلِيدِ مَرْفُوعٍ دَارِدِ هَسْتِ شَيْئًا مَحْتَضِرِينَ مَكَلَفِينَ مَوْفُوفِينَ
 بِمَعْرِفَةِ وَشَنَاخْتِ اِبْنِ كَمَالِ مَوْافِقِ فَرَاهِشْ خَدَاوندِ مَسَائِلِشْنَ بِتَفْصِيلِ بَابِ بَحَابِيَا
 وَطَرِيقِ مَعْرِفَتِ دَرْغَالِبِ اِبْنِ عَجَبِثْ اِمَامِ عَصْرِ عَجَلِ اللَّهِ فَرْجِ دَرْحِ مَجْتَهِدِ اِبْنِ اِبْرَاهِيمِ
 اِبْتِشَانِ مَسَائِلِ اِبْنِ اِبْرَاهِيمِ دَرْغَالِبِ اِبْنِ اِبْرَاهِيمِ وَخَدَا بِحَبَابِطِ اِبْنِ اِبْرَاهِيمِ
 كَمَا بِحَقِيقَةِ اِحْبَابِ اِبْنِ اِبْرَاهِيمِ دَرْغَالِبِ اِبْنِ اِبْرَاهِيمِ وَخَدَا بِحَبَابِطِ اِبْنِ اِبْرَاهِيمِ
 رَجُوعِ مَجْتَهِدِ اِبْنِ اِبْرَاهِيمِ وَخَدَا بِحَبَابِطِ اِبْنِ اِبْرَاهِيمِ كَمَا بِحَقِيقَةِ اِحْبَابِ اِبْنِ اِبْرَاهِيمِ



مجلس علمیه

خود دانند چه هر جا بهی را بحکم عقل لازم که رجوع باهل خبر نماید و همیشه
 تقلید و اخذ با احتیاط در حق مقلدین هم طریقی معرفت جمالی است بحکم الله
 لکن معرفت اینکه احتیاط کدام است در حق غالب مقلدین موقوفست بر صریح مجتهد
 بواسطه اینکه شبهه ناشیه از دلالت ادله یا تعارض نهایی اختلافات علماء را
 غالب عوام نمیدانند و نمیتوانند درک نمایند و رجوع عامی بجهت در ربان
 احتیاط نوع تقلید است مسئله بر عامی لازمست بحکم عقل اینکه بشناسد
 مجتهد را بجهت رجوع و تقلید و طریقی معرفتش مختصرا ^{بعد} سن از هر چه حاصل شود
 از شایع و استفاضه یا غیر آن و با تعدد علم بطن اقوی تشخیص میکند مسئله از آنچه
 مذکور شد مفهومیوم شد که عمل در جزء تقلید است نه شرط صحت یا لزوم مسئله
 هرگاه مکلف عملی کند بدون تقلید یا اجتهاد یا احتیاط پس اگر در حال عمل مرتد باشد
 در اینکه این عمل موافق فرمایش اهل بیت علیهم السلام مطلقا و اگر مرتد در شب
 تا بعد از فراغ از عمل پس در صورت موافقت آن با اجتهاد مناخر خود یا با تقلید
 مجتهد که رجوع باو میکند یا با احتیاط اقوی و اشر صحت آن عملست مسئله آنچه
 مذکور شد در عبادات است اما غیر آن از معاملات و ایقاعات و غیر اینها پس صحت
 و ناپسند آنها موقوف با مورد مذکور از اجتهاد و تقلید و احتیاط نیست بلی و بقیه
 آثار و اجراء احکام آنها موقوفست بیک از امور مذکوره مثلا هرگاه بیعی واقع شود
 بصغر یا بمعاطات بدون اجتهاد و تقلید هر چند با تردید در صحت آن باشد
 نمیکوئیم آن بیع باطلست لکن اجراء آن که بیع ملک مشرک بشود و تصرفات ^{لکانه} ما
 در آن نماید حق عبادات و همچنین ثمن ملک با بیع بشود و تصرف در آن کند و در

مسئله
 تقلید



در بیان عقاید

و طلا و غلام و زن را از ملکیت خود باز و چپه خود خارج دانسته احکام آنها را
 جاری نماید یا جامه و ابغیه و زانی شسته آثار طهارت بر آن جاری نماید و مو
 بتقلید است نه اصل و اینها مستعمل هرگاه مجتهدی که غایب باشد از تقلید
 او باشد منحصر در یک شخص باشد اشکالی نیست در اینکه تقلید او منعین است
 و هرگاه متعدد باشند پس ایشان در علم و وثاقت و ورع و سایر
 امور مرجح در نظر مقلد معلوم است یا نه چه معلوم باشد که مختلفند یا جهل
 بشخص راجع یا علم بان و با آنکه اصل رجحان غیر معلوم باشد پس در صورت اولی
 نیز اشکالی نیست در اینکه مقلد مجتهد رجوع بیک از ایشان و در غیر آن که
 مقلد در اصل این مسئله اجتهاد کرده باشد که تقلید راجع منعین نیست یا اینکه
 بملاحظه لزوم عسر و حرج یا سبب فطیعه خلاف در سایر امور که جاهل رجوع بجهل
 خبر نمیداند یا غیر اینها فاضح شود که رجوع بارج منعین نیست از اشکالی در حق
 او نیست در تخیر رجوع به هر یک از ایشان و اگر چنین نباشد بحکم عقل لازم است
 بر مقلد که رجوع نماید بارج در جمیع صیغ که مکلف است در رجوع داشته باشد
 چه در علم و چه در وثاقت و غیر اینها و با جهل بشخص راجع یا جهل در اصل رجحان
 باید مختص کند تا شخص راجع را معین کند و تقلید از او نماید یا نشاء و جمیع را
 بفهمد و مجتهد باشد و با کثرت مجتهدین کثر الله امثالهم و انتشار ایشان در بلاد
 گمان نیست مقلد بتواند تعیین ارجع نماید یا نشاء و بفهمد بهر حال پس از رجوع
 بارج یا یکی از ایشان یا آنچه از مجتهد فتوی دهد در تعیین ارجع و آنچه در
 رجوع به هر یک مقلد بان عمل میکند و ظاهر و اقوی تخیر و عدم لزوم تقلید اعم



لایا و ثقیل یا اوریع است چه در اخذ احکام و چه در مرافعات و چه در سایر امور که
 مجتهدین را نیابت از امام عصر عجل الله فرجه پیش از ولایات بر صغار و مجتهدین
 و اخذ خاص و صدق و غیر ذلک مسئله بعد از تقلید کردن از مجتهدی چه
 عمل هم کرده باشد یا نکرده باشد جایز نیست عدول کردن از آن و تقلید مجتهد
 دیگر نمودن هر چند مجتهد اول وفات کند که در این فرض نیز لازم است بقاء بر
 تقلید او بلی در صورتی که عرض جنون یا فسق در مجتهد و عدم تدارک اشکال است
 اظهر لزوم رجوع است مسئله بعد از فوت مجتهد اعم از اینکه فتوی آن مجتهد
 بر لزوم بقاء بر تقلید میت باشد یا عدم جواز آن یا مخیر بدانند لازم است تقلید
 او که تحصیل قطع کند بر لزوم بقاء یا عدول یا مخیر نا اینکه تقلید مجتهدی نماید
 در یکی از این سه امر مذکور و بقول آن مجتهد نمیتواند بنا را بر بقاء یا عدول یا
 مخیر بگذارد و مادام که تحصیل قطع یا تقلید مجتهد دیگر نکرده است باید در اعمال
 با احتیاط عمل کند اگر بداند و بتواند یا بقطع بر حکم مسئله اگر میسر نباشد و الا
 رجوع بیک از مجتهدین سابقین از اموات عمل میکنند و با عدم تمکن از آن نیز
 بطن افوی عمل میکنند لکن این دو از باب الجاء و ضروره است پس بقدر امکان
 باید تحصیل قطع یا احتیاط یا تقلید مجتهدی نماید مسئله آنچه را که لازم
 دانستیم در بقاء بر تقلید مجتهد که تقلید از او نموده هر چند که وفات کرده باشد
 در خصوص مسائلی است که اخذ آنها را نموده باشد برای عمل کردن هر چند در
 توابع اعمال دیگران باشد چون معاشرت با کسی که نظم پیر از جنت یا خد بفرست
 نموده یا تصرف در ماکه تحصیل کرده یا اخراج حقوق لازم از آن نموده اما مسائلی

در مسائلی
 که در این باب
 مذکور است



در کتاب

که تقلید بر آنها نکرده است نمیتواند بعد از وفات رجوع با و نموده تقلید کند و
مطلقاً نه بگوید و نه اگر فتن مسئله را از قول مجتهد تقلید نیست نظامی بقرار عمل کردن
نباشد و مطلقاً قرار عمل را بر رای فلان مجتهد دادن یا بخصوص کتاب و چنانچه عا
عوام در تقلید به همین قدر فتناعت میکنند کافی نیست بلی اگر بعد از تقلید صحیح
فراموش کرده باشد رای آن مجتهد را میتواند رجوع بکتاب آن مجتهد میست نماید
مسئله اگر چه از بعضی در تقلید که بعضی از مسائل را از قول مجتهد اخذ نمود بعض
دیگر را از مجتهد دیگر محل اشکال نیست بلی در صورتیکه در مقام تعلیم ماهیه عباد
یا معامله بعضی از اجزاء و فروع را از مجتهد اخذ کرده باشد دیگر نمیتواند بای را
از مجتهد دیگر اخذ کند زیرا که شیء مرکب فی الحقیقه یک چیز است مثلاً اینکه وضو
یا غسل یا نماز یا روزه یا بیع یا صلح و هکذا چه چیز و چه طور است این یک مسئله
و یک طلب است پس تقلید و مجتهد مختلف لای را در آن نمودن که یکی بفرما
ابند با علی در وضو لازم نیست یکی دیگر مولانا را پی در پی شستن دانند
یا اینکه سوره جن نماز نیست یکی دیگر مطلقاً ذکر را در رکوع یا سجده کافی بدانند
چنانچه نیست بسیار میشود چیزی را که مقلد باین قسم ببعض بدست بیاورد مختا
اجماع جمیع علماء امت باشد البته کافی در عمل نخواهد بود و سایر مسائل تقلید
چون چندان محل حاجت مقلدین نبوده مذکور نشد و بهیچین قدر اکتفا کشت
کتاب اول در طهارت است و در آن چند مقصد است مقصد اول در طهارت
از حدیث است که عبارت از وضو و غسل و بهیچین باشد و در آن سه باب است
باب اول در وضو است و در چند فصل است فصل اول در وضو است



که واجبست وضو برای آن و آن نماز واجب طواف واجبست و شستن دست و رخت
 هر یک و در صحت نماز مستحب نیز و همچنین واجبست وضو بجهت مس نمودن کلاه
 قرآن اگر واجب شود مس نمودن بند روغن و کلاه واجب میشود وضو ببنده عید
 و قسم فصلی و در امور نیست که باعث وضو و مبطل آن میشود و آن بیرون
 آمدن بول و غایط و باد نیست که بیرون بیاید از معدن موضع متعارف یا از موضع
 غیر متعارف اگر بخلفت ولی باشد یا آنکه موضعی که بخلفت و نیست مسدود شود
 و سوراخ دیگر بهر سگد بلکه چنین است هر چند موضع متعارف یا خلف دیگر مسدود
 نشده باشد و همچنین است طوبی مشبهه که بیرون بیاید در حال اشتباه نمودن
 از بول یا پیش از آن چه فاصله در میان بول و طوبی بسیار باشد یا نه و اگر
 طوبی مشبهه نباشد بلکه معلوم باشد که بول نیست چه از جهت فاصله زیاد
 یا از جهت دیگر یا شکنا فرض وضو نیست بلکه با اشتباه طوبی اگر علم حاصل شود
 باینست مجری از بول سابق یا خمال بول جدید باز نافض نیست و همچنین نافض
 میشود خواب هرگاه غالب شود بر چشم و گوش و جنون و بی هوشتی و مسنه هر چند طوطی
 نکشد و همچنین است استخاضه قبله بلکه استخاضه کثیره و منو سطره و هر چه موجب
 غسل باشد غیر جنابت از حیض و نفاس و مس مین و در وجوب مقدم داشتن
 وضو بر اغسال مذکور و غیر جنابت و استنجاء آن خلافست و اظهر اینست که منجر است
 در میان بجا آوردن وضو را پیش از غسل یا بعد از آن هر چند احوط و افضل
 اولست و مدار در حصول هر یک از نوافض مذکور بر علم است نه بر مظنه لکن
 هرگاه ظنی که نزدیک بعلم باشد بهر مساند بر حصول نوافضی از نوافض مذکور

اینک
 در این
 کتاب
 مذکور
 است



تکلیف

احوط بخداید و ضوابط فصلی در آداب خلعت است و در این چند مطلب است
 مطلب اول واجب است بر هر مکلفی چه مرد و چه زن و چه خسته از هر ناظر مخفی
 حتی مسوح حتی غیر بالغ حتی مجنون در صورتی که بپوشد و از آن بپوشد
 غیر پیر و مجنون که هیچ درک نکند بلکه عورت و غیر آن در نظر ایشان بیکسان با
 لازم نیست شرحنا آنچه لازم نیست ستر از جوانان اگر چه باشد عورت باشند چون
 مهمل و شادی و همچنین حرام است بر مکلفین نظر عورت غیر خود از مکلفین و
 غیر هم که بسبب کویک نباشند که هیچ وجه محل نلذذ و ربه نباشند و الا جایز نیست
 مطلقا حتی بد و ن ربه چنانچه وارد است که حضرت صادق علیه السلام در خبرشتر سالت
 از مجلس بیرون فرمود و وجوب ستر و حرمت نظر در حق زوج و کنیز و امثال
 او مادامیکه کنیز را بغیر شوهر نداده بلکه تحلیل هم نکرده جاری نیست بخلاف صورت
 عقد و تحلیل که جاری است و ستر در این مقام اختصاص بسا از مخصوص و کیفیت خاصه
 ندارد بلکه بهر چیز و هر نحوی که از ناظر پنهان شود کافیست اگر چه بدست با علف
 و برک درخت و کل و اب غیر اینها باشد چنانچه در ثواب یکی و نظرنداشتن ناظر
 بسبب نبودن او یا دوری یا کوری یا خواب یا مانع دیگر لازم نیست بلی منحصرا نیست و
 ستر بصورت علم بحضور یا حاضر شدن ناظر بلکه با مظنه بهر یک لازم است و در
 احتمال قوی هم قوی و احوط است اگر چه ظاهر عدم لزوم است و واجب رستر همان ستر
 بشره بلکه شکل مخصوص عورت است بنا بر ظاهر اما ستر حج و برآمدگی از بدن
 لازم نیست چه در اینجا و چه در نماز و نحو آن پس ستر از کسی که چشمش پیش از این
 نه بکند واجب نیست و وجوب ستر و حرمت نظر جاری است در نظر بلا واسطه بنا



در کتاب
تکلیف نیست

بواسطه چون دیدن در این باب بخوانید آنکه در غالب ملازمه است صیان حرمت
نظر و وجوب ستر پس همینکه نظر حرام شد ستر دیگری واجب است و بالعکس مگر
آنکه احد طرفین مکلف نباشند که در حق غیر مکلف وجوب حرمت نیست اگر چه
مانع از تکلیف باشد چنانچه چون غفله و خواب و بهوشی و عدم قدره بر ستر
بدست جمع کردن پاهای در این موارد ستر واجب نیست لکن نظر غیر بر عورت
ایشان حرام است از این قبیل است بکدن مردان اگر حرام دانیم نظر زنان را بر بدن
ایشان که ستر تمام بدن بر مردان واجب نیست و نظر زنان بر ایشان حرام است
گاهی واجب است ستر با حرام نبودن نظر چون نظر غیر مکلف در نظر مردان با مادر
و دست و صورت زنان بنا بر استئنا وجه و کفین ستر واجب نیست ولی نظر شبهه
و در بی حرام است بلی در مقام ضرورت و حاجت چون ادعای شهادت و دیدن طبع و جراح
و بخوان نه ستر لازم و نه نظر حرام بلکه نظر واجب ستر حرام میشود بدانکه عورت شخصی
نسبت بشخصی چهار قسم میشود اول وک و غیر عورت مردان نسبت بمردان و
عورت زنان نسبت بزنان و این همان قبل و دبر و بیض است یعنی ظاهر و شریانیها
پس عورت در زنان دو و در مردان سه و در ختنه مشکل چهار موضع است از بنا
مقدمه وجوب ستر چنانچه فقه از خواشی هر یک من باب المفدیه بحکم عورت است
بلکه فصلها بین قبل و دبر و موی که بر محل عورت روئید من باب الاحیاط
داخل در حکم عورت دانند سیم عورت زنان از مردان غیر محارم خود و آن ثانی
بدن ایشان است حتی وجه و کفین و همه زنان بنا بر احوط و اقوی و پس از این
قول استئنا کردن وجه کفین زنان اعراب بادیه سا بر ایلان و الوار و اکارد و



چهارم

امثال آنها بلکه کمین است چنانچه در جمله اخبار اشاره بان شده اما وجه و کفان
زنان شهرستان و امثال ایشان پس غالب فساد خاصه در امثال این زمان در
دیدن اینهاست چگونه استثناء آن توان نمود بلی پوشانیدن اینها در نماز بانو
ناظر محترم واجب نیست احتیاط در محارم ایشان غیر از زوج افضا کردن بر
مواضع ظاهره در عرف و عاده غالبه زمان و مکان است پس زیاده بر عورت
چون ایشان و نحو آن را از ایشان پوشانند چنانچه عورت مردان از زنان
غیر محارم پس موافق ظواهر آیات و کلمات جمعی از این تمام بدن ایشان است
در غیر محارم لکن فوی است که مثل دست و رگو و مو و پیش و نحو آن از مواضعی که
سپه مستمرا بر نظر زنان بران و پوشانیدن است از عورت نباشد بدانکه حریم
خروج بول و غایط و نحو آن از غیر عورتین حتی با انسداد و مخرج طبیعی باعث
تغییر مصداق عورت و بثبوت حکم عورت در ثانی نمیشود و اگر خلقت عورت در
محل دیگر شده حکم بران جاری است و اگر حیض عورت کسی منعقد نباشد حکم عورت
بر هر دو جاری است چنانچه اگر هیچ قبل و در نداشته باشد چون مسو حکم عورت
بر محل آن جاری نیست اگر چه احوط است چنانچه احوط جاری بودن حکم عورت
است بر محل بریده شده مقطوع العورت و اگر چیزی از آن ماند بجز بان بی شبهه
و حکم عورت خاصه در زنان مختلف است بشده و ضعف پس اگر امر از شو میا
شرفیل و در بر و تمام مواضع بدن شرفیل و در بنماید حتی بدست اگر چه دست
ایشان هم عورت است حکم لمس آن در همه احکام نظر است در وجوب سنن و تحفظ
از لمس غیر بلکه حکم لمس شد بدتر است لهذا نظر زنان بر روی مردان و اگر



در نخلیه
در نخلیه

بنابر قول جماعتی جایز است و نکر و در هر موضعی از بدن یا در هر فعلی که از
جهت ضرورت نظر باین باشد جواز آن مشروط است بعدم بلند و در پیه بلکه
مس از رو لباس بلند و جایز نیست در مواضع و اوقات عدم جواز اصلا با ننگ
و در پیه حرمت پذیر است منع دامن مطلب و حرمت است بر هر مکلفی که در
حال نخلیه بول یا غایط استنبأ و استنبأ نماید بکلبه بدن و گردانیدن روی
تنها و اصل عورت از قبله بامستقبل یا مستند بر بودن بدن کفایت نمیکند چنانچه
بامستقبل و مستند بر نبودن اصل بدن گردانیدن عورت و روی بقبله یا خلاف
آن مضرت نیست در حکم مزبور فرق میان بنیاد و عمارت و صحراها نیست بلکه در بنیاد
الخلائی که روی بقبله ساختن باشد اگر ممکن است انحراف در حال نخلیه بقدر
که از استنبأ و استنبأ خارج شود چنان کند و الا نخلیه در چنین مکان با عدم
اضطرار حرام است و این حکم مختص بحال خروج بول و غایط از بدن است نه بحال
استبراء و استنبأ اگر چه احوط است و مدار استنبأ و استنبأ باری در هر جای عرف است
استنبأ الی پیش و نشستن و راکع بمقادیم بدن است و در خوابیده بر پشت بکف
یا پهلو است چون مختصر و در خوابیده بر احدی جانبین مثل نشستن است و در
خوابیده بر روی و استنبأ یا استنبأ بر محل اشکال است و فرقی میان حال استبراء و
حرکت پیاده و سواره نیست حکم مسکوس و مطون در حال نخلی حکم صحیح است بخلاف
احوال دیگر و اگر چه خالی از دفع نباشد و اگر مرد از شوکت میانه استنبأ و استنبأ
اختیار است باینکه نماید خصوص در صورت بول کردن تنها و در جائیکه مرد از شو
کت میانه استنبأ و استنبأ یا استنبأ بر اختیار نماید و اگر چه قبله مشبه



پس اگر اشتباه در مقابل باشد چه شهادت از هر دو اخرازموده بجانب دیگر توجه کند
 و اگر اشتباه در وجه متصل به هم باشد چون جنوب مغرب مثلا لازم است که
 با امکان علم بسؤال و غیر آن نمیزد و با عدم امکان علم یا غسار کفایمظنه
 نماید و الا این تکلیف سافط است مخیر است هر طرف که خواهد توجه کند و بعد از
 اختیار تخلیه بیک جانبی عدول بجانب مقابل از جانب اشتباه بجانب دیگر و در هر
 استغناء و استند با رفرن میا ابتدا و تخلی و اخرازمیست بدانکه مشحوب بلکه احوط
 است ترك استغناء بیک المقدس بلکه هر مکان شرعی که قبله از باب معرفت است
 چون مرقده مطهر حضرت رسول الله و ائمه اطهار و خصوص با عدم نجاست بلکه
 بغیر منبر که راهم احرام کنند **مطلب** پیر معین است شستن مخرج بول و
 بابت غیر آن کفایت نمیکند کفایت میکند یک دفعه شستن و افوی و دفعه شستن
 است در صورتیکه تغدی فاحش از محل نموده باشد و احوط دو نوبت و افضل سه
 نوبت است مطلقا و دست مالیدن واجب نیست مگر آنکه خشک شود یا مخلوط
 بآمدن یا و شود که در اینجا باید دست بخالدنا علم باز آله بهم رساند و در صورت
 شک در وجود مکر یا و بلکه خشکیدن احوط بلکه افوی لزوم است مالیدنست
 مخیر است در مخرج غایب میاشستن بابت مالیدن شک و غیر آن از آنچه مالیدن هرگاه
 نجاست رسیده باشد بغیر محلی که عادت قرار گرفته است برنجس شدن آن و اگر رسیده
 باشد بغیر آن معین است بابت شستن تمام و هم چنین معین است شستن بابت کر یا
 غایب نجاست بکر بیرون بیاید مثل خون و معین نیست عدد در اشتباهی غایب
 بابت بلکه پاک شدن معین است و غایب بکر و رنگی که در محل با در دست بماند نیست



واما در استنجاء بغير آب معتبر است سه بودن هر چند بكمتر از آن ازاله شود چنانچه
 اگر بس ازاله نشود معتبر است زايده تا آنكه بر طرف شود و كفايت نميكند مسح
 نمودن بسه طرف يك سنگ و در حكم سنگ است هر چيزي كه طاهر باشد و غايظ را
 بر طرف نمايد چنانچه از جنس و پيگد باشد مثل چوب علف كرايس و گمان و چرك
 معادن مثل طلا و نقره و چنانچه جوان خواه تمام آن باشد يا بعضي آن و خواه جزء
 استنجاء كنند باشد مثل كف سنگ انكشت يا آنكه غير جزء استنجاء كنند باشد مثل
 دستكَن و جار پَر و خواه منصل باشد آن جزء بچوان و خواه منفصل مثل سيم
 چوان يا قطعه منفصله از آن و چنانچه استنجاء بچيزي كه حرام است تصرف نمودن
 در آن بدون اذن مالك و بچيزي كه منظر شود بسبب استنجاء كردن بان موضع
 استنجاء يا در سنگ هر چند فاد ر بر غير آن نباشد اگر چه در اينها طهارت حاصل ميشود
 و اما استنجاء بچيزي كه بغير اين استعمال نجس شده باشد و بخوردن آنها و سركردن
 و استخوان و هر چه معلوم باشد وجوب احرام آن از دين يا مدن هبت مثل تربت جنبه
 امام حسين و و در فزان و ادعيه حادثه امثال آنها پس علاوه بر حرم شدن بعضي
 بلكه كفر در صورت قصدهند حرم آنهاست بودن نفس عمل طهارت در آنها حاصل
 نميشود فصل چهارم در بيان اخيافت وضوء است بدانكه وضوء و شستن و
 دو مسح كردن است ماد و شستن شستن رواست از منتهى رشتنگاه موكسراخ
 زنيح بحسب طول و در عرض آنچه را فرا گيرد انكشت بهام و وسطى و شستن دو دست
 است از مرفق تا بستر انگشتان بنوعى كه تمام آن شسته شود در طول و در عرض
 و در شستن رو قدر بايد زياده از اطراف شستن را براى آنكه بغير شستن

استنجاء



محل وجوب حاصل شود و در شستن دست نیز از بالای مرفق چپ باید داخل کرد
 بجهت مذکور و مرفق محل اجتماع استخوان باند و بازو است و اما در مسح اول مسح
 سر است از پیش رو و بقدر میسر می از جانب طول و عرض مثل آنکه سبزه نکشت بقدر
 ناخن بمالد و احوط و افضل بودن مسح است بقدر موضع سه انگشت متصل و احوط
 بودن مسح است در مابین دو شقیقه که در دو طرف پیش سر است زد و جای پیشانی
 و دو تم مسح و پشت پایست از سر انگشتان تا بلند که در پشت پایست بحسب طول
 بر وجهی که چپ از طول فرو کند است نشود بخلاف عرض که مستقیم در آن کافی است
 لیکن احوط مسح نمودن تا بمقصد میثاق و قدم است افضل مسح نمودن تمام پشت
 پایست تمام کف دست واجب نیست مسح نمودن بلند پشت پای مگر آنکه علم بمسح
 نمودن قدر واجب و موقوف بر مسح نمودن بعضی از آن باشد هر چند احوط مسح تمام
 است و معتبر در تجدید مذکور در شستن و مسح نمودن بر خلقت متعارف
 و اما در مقدار مغسول و مسح معتبر حال وضو کپرتند است پس در وضو نیست
 میا کوچک بودن صورت و بزرگ بودن آن و در از بودن دست پای و
 کوتاه بودن آن در شستن و مسح نمودن فضیلتی ندارد و آنچه معتبر است در
 وضو و آن چند چیز است اول نیت است و آن عبارت است از اراده که بر آنکه
 اینده شود از علم و باعث شود بر عمل در آن معتبر است چه در وضو و چه در
 غیر آن از عبادات تعیین نمودن فعلی که اراده دارد بجای آورد اگر معتبر است
 و قصد فرستادن پس حقیقت نیت اراده نمودن عبادت است بر وجهی که میثاق شود از غیر
 آن عبادت بقصد بندگی جناب احدیست و ضرورت نیست بخاطر را آوردن

پنجم
 فصل
 اول



در سجده
در رکعت

عبادت را بر وجه تفصیل و نه غیر این از امور دیگر مثل وجوب استنجاء و مثل آنها پس
عبادت که مرتد باشد میان واجب و مستحب کفایت نمیکند قصد نمودن آن را بر وجه
بندگی و صورت نیست نشستن واجب بودن یا مستحب بودن آن بخلاف آنکه اگر در
عبادت باید بکند که هر یک شبیه یکدیگر باشد بحسب رتبه وضو و چه غیر وضو
و تعبیر یکی از آن دو را نکند و داخل عبادت شود کفایت نمیکند و معتبر است
مقارن بودن نیت با اول عمل در اکثر عبادات و از آن جمله است وضو لکن در بعضی
اخطار این است که بعضی وجود داعی بر عمل در آن حال هر چند صورت عمل را بنحاطر نکند
و معتبر است که نیت خلاف در بین عمل نکند و غفلت از عمل با آنکه بین رو کند
که نداند که این چه کار است که میکند و احوط و اولی آنست که نیت وضو و مشتمل
باشد بر وجوب یا ندب صوری مثل آنکه بگوید وضو واجب منی لازم و تعلیلی مثل
آنکه بگوید وضو منی که باعث آنکه واجب است با وجه هر یک با قصد قربت و سبب
عبادت که مشروط است صحت آن بوضو رفع حدث نسبت یکس که ممکن باشد رفع حدث
در حق او و صورت آن بنا بر این در کسی که حدث آن رفع میشود یا بنظر نفی است
که وضو واجب نیست منی لازم بوجه وجوب یا استنجاء و رفع حدث و استنجاء محبت
و نه به الی الله و در کسی که رفع حدث در باره او ممکن نیست مثل صاحب سلسله البول
و مستحاضه و نحو آن اسقاط رفع حدث را از نیت میکنند و باقی بخوبی که ذکر شد
تفاوت است در هر دو و از برای تفریق جستن بعبادت مراتب چند میباشد کمال
و اعلائی آن ذکر کردن عبادت از جهه آنکه چنان اقدس الهی سزاوارتر برای استنشاد
نامی کردن عبادت است از جهه تحصیل ثواب یا خلاصی از عذاب و در کفایت کردن قصد



در رکعت

تخصیص ثواب یا خلاصی از عذاب اخلافت و اقرب گهانه نمودن و در نمازین و ساجد
 بسیار است و از برای غنا ناس که بشری عا نهانیه صعوته دارد احتیاط را زاده امتا امر و
 فرمان بر دار نیست و سرعات نفوی در آنست که اهتمام در تخصیص مرتبه اولی نمایند
 و احوط و اولی آنست که نیت در مقدارن شستن رو نمایند و بهتر از آن آنست که نیت
 کند در وقت دست شستن و مستمر بدارد تا بشستن رو و بنحو اجمال مستمر بدارد
 تا تمام شدن آن پس اگر قصد بیرون رفتن از وضو داشته عمل کرد نیت باطل میشود
 لکن اگر عود نماید پیش از بر طرف شدن موالات وضو صحیح است و اگر عود نکند مگر بعد
 از بر طرف شدن موالات وضو باطل است و اگر در وضو واجب قصد سنت بکند
 یا در وضو سنت قصد واجب بکند وضو باطل میشود اگر بطریق شرع نفیید با
 مثل اینکه نیت کند که اثبات بخصو وضو واجب میکنم یا امثال امر و جوی نام میکنم
 و اگر بطریق نفیید بنیای عیب ندارد مثل اینکه قصد کند وضو که خدا خواسته است
 میسازم بجهت و جویان یا انرا واجب میدانم و در واقع و چون در حق او نباشد یا بعکس
 و استیجاب در حق او نباشد وضویش صحیح است و اگر نه کسی مشغول باشد بوضو و
 بندد و شبانه جا بر آید وضو مشحی بکند و اگر وجوب وضو از باب وجوب
 مشروط بان باشد چون نماز و طواف واجب بکردار حق این شخص وضو مشحی میباشد
 مشهور در وجوب مقدمه واجب چون بهر وضو بیکی باشد میتواند اثبات بواجب نما
 و طواف مشلا نماید پس واجب خواهد بود از باب مقدمه لکن اگر با این احوال قصد
 مشحی نماید بغیر نفیید و شرع وضو باطل نیست و هر اینه که در آنست که
 شستن رو از اعلا و در شستن دست از مرفق و لازم نیست ساینده این



موی پیش و شارب و زبر لب برو که گاه موها خاصه نموده باشد بشره را چه مکرر باشد
 چهره ن چهره پیش باشد چهره نیک پیش اما آنچه از رو و نمایان باشد در میان موی
 شستن آن واجب نیست و واجب نیست شستن موی که از حد رو و پیرون رفته باشد
 و در هر یک از مسج سر و پای آن را بپایین کشیدن و از پائین بیالاجا برآیند و
 احوط پیرون ز رفتن از روش معروف است سبب آن بودن مسج است بر طوبی است
 از آب وضوء چه طوبی است راست باشد یا دست چپ هر چند احوط مسج نمودن
 سر و پای راست است بر طوبی است دست راست و مسج نمودن پای چپ است بر طوبی
 دست چپ جایز نیست گرفتن آب از بر مسج زبانی مواضع وضوء از پیش و غیر
 آن در حال بودن در طوبی در دست خصوصاً از موضعی از پیش که از حد
 رو و پیرون باشد و اگر طوبی است دست بخشد جایز است گرفتن آب از مواضع
 مذکوره بی اشکال و اگر منع شد یا منع شود مسج کردن بدست مسج نماید بدفع
 و احوط خشک بودن محل مسج است هر چند جایز است هر گاه مسج بر طوبی است
 حاصل شود و اگر مستهک شود بر طوبی است پیش از مسج جایز نیست و
 شستن جایز نبودن در مسج مطلقاً در حال انخیاض و اما در حال نفثه پس جایز
 است مسج بر چکه هر گاه شستن پای مقدور نباشد و بر نفثه بر مقدور بودن
 احوط جمع میباشستن و مسج نمودن است و همچنین جایز است در حال ضرورت
 مثل ستری چها مرتب است در جمیع اعضا وضوء چه واجب باشد وضوء
 چه سنت چه در حال انخیاض باشد چه در حال اضطرار چه عالم باشد چه بنا
 و آن حاصل میشود بشتن دست راست را بعد از وضوء و دست چپ را بعد

مسج
 غنی



و غرض از اینست

از شستن دست است و مسح نمودن پاها را بعد از مسح سر و مسح پاها نیز شبیه نیست
 اگر چه حوط است پس اگر مقدم بدارد تمام عضو مؤخر را یا بعضی از آن تمام
 مقدم یا بعضی از آن فاسد است آنچه را که مقدم داشته است چه عامد باشد چه نا
 چه غناز باشد چه مضطر و صحیح است آنچه را که مؤخر داشته است اگر متعمداً و الا
 بعد نیامده باشد یا عکس ترتیب و ضمن نیت قصد نشده باشد و اگر یکی از این
 دو واقع شده باشد اصل وضو باطل است چنانچه اگر آنچه بعد باید شسته شود پیشتر
 شسته شده باشد و نیت باید عاده نماید و مبطل وضو نیست بشرط آنکه
 مؤالات بر طرف نشده باشد در هر یک از دو صورت و فرق نیست در بطلان میان
 آنکه مخالفت ترتیب یکی شده باشد یا در دفعه بعد به مثلاً آنکه از عضو پیشتر تقد
 خشناشی یا زیاد تر بعد شسته شده باشد چنانچه مؤالات است بدون وضو
 باطل است و آن عبارت است از متابعتی که بانی بماند در طوبی و عضو از اعضا و
 چه از عضو پیش از عضو باشد که مشغول شستن یا مسح نمودن است یا عضو
 بر آن هر چند احتیاط داشته که بجز تمام نمودن عضو شروع در عضو بعد از آن
 نماید بدون مهلت و لیکن خشک شدن مبطّل است و چنانچه بجز آن باشد اما اگر
 بسبب غیر تاخیر باشد از شدت حرارت و امثال آن چون باد شدید وضو باطل نمی
 شود و با تمکن از احتیاط مکانیک از حرارت هوا و تنگ نباد سالماً باشد احوط بلکه اقوی
 احتیاط آن مکان است شستن بجای آوردن مکلف است وضو را بفعل خود
 حال احتیاط و فرق نیست در این معنی میان عامد و جاهل و ناسی و غافل و میان وضو
 و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن پس هرگاه بشرکت دیگری طهارت بر او باشد

بعمل آورد باید بکمر بعد بیاورد آن طهاره را یا بعضی را کفایت نمیکند چنانچه
 اگر شرکت غیر را در نیت اخذ کرده باشد وضوء باطلست چه وضوء بشرکت
 غیر بشود یا نشود و در حال اضطرار باید بکمر یا معین بکمر و معتبر در خشک شدن
 اعضا در اینحال خشک شدن اعضا وضوء گیرنده است نه وضوء دهند و احوط در
 اینحال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن نیت وضوء گیرنده است
 هفتم مطلق بودن آب وضوء با این معنی که از اعراق آب بگویند بدون حاجی
 باضافه آنکه با اضافه ذکر نکند و فرو میآید شور و شیرین و در با و بر و
 و بارش نیست بلکه اگر چیزی نیز داخل آب بکنند مادامی که از اطلاق بیرون نکند
 ابرام ضرر نیست هفتم ظاهر بودن آب وضوء است پس اگر وضوء بآب نجس
 بسازد عاده باید بکند بلکه اگر بقصد جواز و شریعت بکند بدون عذر
 حرام نیز بعمل آورد خواهد بود و فرو نیست در اغتسال طهارت و اطلاق آب
 در میان آنکه مطلع باشد یا نباشد یا آنکه باشد و فراموش کرده باشد و بر نقد
 فراموش کردن یا ندانستن مطلع شود در وقت یا بعد از وقت طهارت
 آبست باینکه مصالح الاصل باشد یا مملوک باشد بخربدن و غیر آن یا مآذون
 در تصرف نمودن در آن باشد بآدن صریح یا مخفی یا شاهد حال و احوط در
 شاهد حال کفایت نمودن بعلم است در نهنگها و افع در زائرها و منازل اسفند
 و غیر آنها جایز است مادامیکه از مالک کراهتی مطلع نشده باشد و احتمال آن
 اینکه در این اشیا صغیر یا مجنوب یا نجوان باشد ضرر نیست هرگاه مشبه شود با مطلق
 باب مضاف پس با تمکن از این احوط نیز داده نیست بدون تمیز بیک وضوء بسازد یا بفیر

در وضوء
 و غسل



در کتب معتبره

کند که يك وضو باطل مطلق ساخته و اگر مشبه شود با نجس با مغمضوب پس با امکان
 بغير واجبست بغير دادن و با عدم امکان از همه جناب اخرا نموده بيم ميکنند مگر در
 صورتیکه اشباه در غير محضو باشد که اجتناب از نپيستن بلکه تکرار وضو با غسل
 لازم نيست ^{در هر حالتی} که حاصل نباشد از استعمال آب بر سر ضرر يا با هم رسيدن
 مرضي يا زياد شدن يا ننگ شدن و فتن يا نرسيدن نشسته خود يا ريق خود که از مقدار
 او منظر نشود هر چند کافر باشد يا منظر نشود وليکن ضايق نفس محض باشد يا
 بر چو آب رسد که ببردن آن منظر نشود بلکه محتملست جواز مطلقا چه منظر نشود
 چه نشود وليکن در آن اشکالست و در هر يك از اين چند صور اگر وضو يسازد
 وضو باطل خواهد بود مگر در صورتي که فتن که حکم بطلان وضو مشککست بلکه
 صحت آن فوئي است بلکه بعيد نيست که در صورتي خوف بر نشسته ريق و چوان که در
 نبودن آنها منظر نشود بلکه نرسيدن نفس محض بغير وضو صحيح باشد و اين شرط
 و شرط سابق از شرط علي است نه از شرط وجود باین معنی که هر گاه علم نداشته
 وضو يسازد وضو باطل نخواهد بود يا نرسيدن هم با حرم مکانست و در آن خلا
 و احوط بلکه افوئي شرط است مگر آنکه اصل زمين يا محل قيام يا جلوس مغمضوب
 باشد بدون مغمضوب بودن فضا که اظهر صحت وضو است با بجز این اب وضو بر
 محل مغمضوب چه آن محل خمر باشد يا زمين و اگر آن محل مغمضوب باشد افوئي بطلان
 وضو است هر گاه از جريان وضو که از محل لازم لغسل منفصل شد محل مغمضوب
 بر پرد و اگر از محلی که غسل آن بعمل آمده آب يا نجاس رسد و پس از آن بچکد بر مغمضوب
 حکم نفسا وضو نمي توان نمود و همچنين است غسل اشکالي نيست در صحت وضو اگر



مطلع شو که بر غصب بودن بعد از فراغ از وضو چه انکه هیچ نمیدانسته است در آنجا
وضو یا میباید دانست لکن فراموش کرد بود و لیکن عوض از برای مالک بر ذمه او
تعلق میگیرد اگر عوض عرفا داشته باشد مثل اجرت مثل مقدار تصرف و اگر ظرف
که آب از آن برداشته وضو یا غسل بعمل میآورد که مغصوب باشد پس وضو متکرر
از ظرف مباح و وضو ساختن از غیر مغصوب اگر از ظرف مغصوب وضو بشمار یا غسل
کند وضو و غسلش صحیح است اگر چه مغصوب کرده است در صورت انحصار ظرف
در غصب معتبر است تیمم و اگر وضو گرفت باطلست که وضو از برای طهارت محل
وضو از نجاست پس هرگاه آب بریزد و جاری از محل وضو بشود و از آنجا شستن
نماید کفایت نمیکند اگر از آنجا شستن نکند کفایت نکردن ظاهر است و شرط
بپشتن در صحت وضو طهارت غیر محل وضو و احوط ترك نکردن استنجاء است
پیش از وضو فصل ششم در حکم جبار است و آن چوبهای است که بانهها شکسته را
می بندند بدانکه اگر کسی در بعض اعضا وضو آن جروح یا فروح باشد مثل خیم
شمشیر و کارد و دمل و نخوتها یا شکسته باشد و در روچه یک جبهه یا نخوتان
نباشد و بشستن و مسح نمودن آن منظر نشود و ظاهر باشد یا نجس شده باشد
و تواند بدو منظر و تطهیر نماید هر چند با آب حمام باشد یا توفت داشته باشد
بر آخر اجازت کرم کردن و مثل آن باید تطهیر نماید و وضو سازد بر تقيده
قد رت داشتن بر آن و اگر چیزی اجتناب باشد که منظر شود بشستن آن کفایت
میکند شستن آنچه صحیح است از اطراف آن چه ممکن باشد که مسح نمودن بر روی
آن یا ممکن نباشد و در صورتی که ممکن باشد مسح قوی و جویب مسح نمودن است

در غصب



مسح واجب است بر
چهار چیز

چنانچه در صورتی که ممکن نباشد مسح نمودن افوی السنت که بر روی آن چیزی ظاهر
بگذارد و مسح کند روی آنرا و همچنین اسن حکم شکسته و فروجی که بر روی آنها چیزی
نباشد هر چند در این دو صورت علاوه نمودن بتم احوط است و اگر در بعضی از
مواضع شستن وضو واجب نباشد و ممکن باشد رسانیدن آب بپیش در زیر چیزی
برداشتن چیزی مگر در پنجهن آب با فرو بردن عضو از آب هرگاه آب بپیش رسد
و شسته شود عضو واجب است لیکن احوط است که هرگاه ممکن باشد برداشتن چیزی
برداشتن شود و در این شسته شود و هرگاه ممکن نشود مگر در پنجهن شوی آب تا
شسته شود عضو با فرو نماید عضو از آب شسته شود و اگر میسر نشود شستن
بپیش مسح کند بر روی چیزی و هرگاه چیزی در موضع مسح باشد پس اگر چیزی تمام محل
مسح را نگیرد باشد و باقی مانده باشد از آن بقدر کفایت نمودن آنچه واجب است
در مسح اکتفا نماید بجمع آن و اگر تمام محل مسح را چیزی نگیرد باشد پس اگر ممکن
باشد برداشتن چیزی بقدر کفایت و واجب است مسح باید بردارد و مسح بدین
بر عضو و اگر ممکن نباشد مسح نماید بر روی چیزی محل مسح بر چیزی اگر ظاهر است
خوب و اگر نه نظیر کند هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد واجب است
هر چند احوط جمع نمودن میان آن و گذاردن چیز ظاهر است بر چیزی و مسح کردن بر
آن و فرو نیست بر چیزی میا بعضی عضو و تمام عضو بلکه جمیع اعضاء و نه میان
آنکه بر آن پاک باشد یا نجس و نه میان آنکه جراحت از غیر مطهر خود باشد یا بشک
و در حکم جبا بر اسن کهنهائی که بر جروح و فروج می بندند باید و آبی که بر آنها
می گذارند و در چیزی ها که چسبنا آنها بدون حاجت باشد و کندن آن از آن



کند احوط جمع میا جبهه و نهیم است و هرگاه منصرف شود بمسح نمودن بر روی بشه
 یا جبهه و مثل جبهه و خابلی سوای جبهه نباشد واجبست نهیم نماید و همچنین هرگاه
 يك عضو از اعضا وضو یا پیشتر یا کمتر بر وضو باشد و فروح یا جروح یا شکستگی باشد
 و از آنجمله است چشم در رد که زن باید نهیم کند **هک** اگر کسی صاحب حدث
 مستمر باشد چربول و چرخایط و چرخ وضو بشود و نماز کند و احوط آنست که
 جمع نکند بیک وضو میان دو نماز و اگر حال او مختلف باشد که وقتی باشد در
 اوقات نماز از برای او که تواند نماز را بی حد بکند واجبست اختیار نماید آنوقت
 و اگر در اینحال در اثنای نماز حدث واقع شد نماز را تمام کند و احوط اعاده نمودن
 و نیز واجبست بر او محافظت نمودن خود را از نجاست یا اینکه اخذ نماید از برای
 خود کپشه که در آن قدر پنبه یا مثل آن بگذارد که منع نماید سرایت نمودن
 نجاست را ببدن و رخت لکن این در صورتیست که در حفظ نمودن آن منصرف
 نشود و اگر بشود واجب نیست **فصل** در شک و اشک و هرگاه بغیر
 داشته باشد در حدث و شک یا و هم یا مظنه داشته باشد در وضو واجبست
 وضو و همچنین هرگاه یقین در طهارت و حدث هر دو داشته باشد و شک
 داشته باشد در مؤخر بودن هر یک از دیگری واجبست وضو چه آنکه بداند
 حالت سابق بر این درو حالت را نداند و اگر شک کند در جزئی از اجزای
 وضو پیش از فراغ ازان باید بعمد بیاورد آن جزء و مابعد آنرا اگر تمام اولان
 روئی نداده باشد و اگر داده باشد وضو باطلست و هم چنین است حکم سهو در
 واجبات وضو مطلقا هر چند بعد از فراغ از وضو باشد چه نماز کرده باشد

باین قسم

تکلیف
 در
 وضو



یا نه و بر کثیر الشک واجب نمیشود در هیچ صورتی از صور چیزی نه اصل وضو و نه
 اعاده اجزاء و اگر یقین داشته باشد بطلان رت و شک نماید در حد یا احتمال مرجوح
 بدهد حد و ثانیاً یا مظنه بهم رسد یا غیبا ندارد و واجب نیست وضو و همچنین
 اگر شک کند در جزئی از اجزاء بعد از فراغ از وضوء و داخل شدن در عمل دیگر بلکه
 بعد از فراغ شدن از وضوء هر چند از محل وضوء برخواسند باشد و داخل در فعل
 دیگر نشده باشد چه طول کشیده باشد نشستن یا نه **باب دوم** در غسل است
 و در آن چند مجتاهد است **مبحث اول** در امور است که موجب غسل میشود و آن جنابة
 و حیض و نفاس است حیاضه و سر میت و فوت شدن است و هر یک از این اغسال غیر
 از غسل میت واجب است از برای نماز واجب شرط است از برای مطلق نماز از است
 و واجب هم چنین واجب شرط است از برای طواف واجب و واجب شود از برای
 مقدمه از برای مسنون کردن کتابت قرآن اگر مسنون کردن آن واجب شود و مثل است
 غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن هر یک از سوره عزیمت تمام از آنجا
 چه بعضی از آن برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در آنجا
 مساجد و گذاشتن چیزی در آنها بشرط واجب شدن هر یک بند را بخوان و استحاضه
 در حکم اخذات مذکوره است در وجوب غسل از برای آنها بنا بر احوط بلکه بشرط
 بودن آن خالی از قوت نیست و هم چنین واجب است هر یک از غسل جنابت و
 حیض و نفاس از برای واجب روز و بنا بر احوط هر چند ظاهر است که واجب نیست
 از برای غیر روزه ماه رمضان و قضا آن و اما حکم غسل استحاضه از برای روزه
 در کتاب صوم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و شرط است غسل جنابت از برای

غسل جنابت
 و حیض و نفاس

که از مسجد واجب
 در آن است



جواز متن نمودن اسم جلالة و احوط بلکه اقوی متن نکردن غیر آن از اعلام است در
 جمیع لغات و سایر اسما غیر اعلام و احوط اجتناب از مثل اسم الله در اسم عند الله
 و غیر آن و هم چنین شرطست غسل جنابت از برای جواز متن اسما انبیاء و ائمه علیهم السلام
 بنا بر احوط و اقوی هم چنین است در قرآن بهر خطی که نوشته شده باشد و اگر چه لفظ
 شیطان و مطلق ظلم و کفار حتی مثل لفظ فرعون باشد و تشدید و مد بنا بر احوط
 از قرآنست بخلاف اعراب نقاط که از متبرانشند و در صورت وجوب متن غسل واجبست
 من باب المقدمه و حرمت متن قرآن اختصاص بمحدث محدث اکبر ندارد و در محدث
 محدث اصغر نیز جاریست و واجبست شود غسل گاهی بند و عهد و قسم و واجبست
 نیست غسل از برای غیر آنچه ذکر شد و نیز واجبست اغسال مذکوره لنفسها بلکه
 مستحبست لنفسها بهیچ وجه و هم در بیان حقیقت غسل است بدانکه غسل عبارت
 از شستن ظاهر جمیع بدن و شستن موی واجب نیست هر چند احوطست و اگر
 موقوف باشد شستن بشره شستن موی البتة باید بشوید موی را در این حال
 اما داخل گوش و دهن و دماغ و نابین پلک چشم و داخل سوراخ احلیل و مثل آن
 شستن آن ضرور نیست و هم چنین ضرور نیست شستن سوراخی که در گوش
 میکنند از برای حلقه هرگاه تنگ باشد که باطن آن دیده نشود لکن احوط شستن
 آنست و اگر دیده شود باطن آن واجبست شستن آن و مثل آنست سوراخ دماغ
 در دو طرف ظاهر و هم چنین است حکم بینی هرگاه بریده شده باشد و شستن ظاهر
 بدن باید یا تماس باشد یا بتدبیر مراد با تماس ضرورست در ابست بیکدفعه بحسب
 عرف یعنی در عرف بگویند بیکدفعه داخل و از آب شد و ضرور نیست بیرون آوردن

بیکدفعه شستن
 بیکدفعه



مستحب است که در وقت غسل از آب سرد و گرم استفاده شود

جميع بدن را از آب بلکه اگر نایبناقی یا زانو بلکه ناکر بلکه ناسپنه در آب باشد ضرر ندارد
 لکن احوط بیرون آوردن جميع بدن است از آب اگر قدری باقی بماند از بدن هر چند بسیار
 کم باشد که سست نشود و بعد از بیرون آمدن از آب معلوم شود باید عاده کند غسل را
 و خلافت که غسل را تماسی تند بچي الحصول است باین معنی که اول آن رسیدن آون جزو
 از بدنت است بابت آخر آن رسیدن آخر جزو از بدنت است بابت یا انی الحصول است بآنکه
 آن بر رسیدن آخر جزو از بدنت است بابت قوی اجزایست و قصد این معنی و تمییز آن در وقت
 لازم نیست چنانچه اصل معرفت آن لازم نیست پس هرگاه ندانند واجب نبودن این را
 و غسل کند صحیح است غسل آن و مراد بترتیب شستن سر است پیش از طرف راست و
 طرف راست را پیش از طرف چپ و کردن آن با سر باید شستن و احوط شستن طرف
 راست کرد و شستن نیز با طرف راست و شستن طرف چپ است با طرف چپ آنها نمودن
 بجانب چپ و فرق نیست در معتبر بودن ترتیب میان کسی که مسئله را بداند یا نداند
 یا فراموش نموده باشد و واجب نیست ترتیب در میان اجزاء اعضاء و احوط شستن
 ناف و عورت است با هر يك از طرف راست و چپ و در هر يك از هر طرف راست و طرف
 چپ قدری زیاده از هات پات را باید شستن تا بیقین شستن قدر واجب حاصل شود
 باین که قدری از بدن را بشوید یا کردن و از طرف چپ را با طرف راست و قدری
 از طرف راست را با طرف چپ چنانچه قدری از کردن که محاذی هر يك از دو طرف است
 باید داخل شود در آن طرف بلکه قدری بیشتر از هر طرف و موالات در اینجا ضرر نیست
 ولیکن در غسل استحاضه احوط مراعات هرگاه غسل پیش از سلامتی از مرض استحاضه
 باشد و اگر بعد باشد به اشکال معتبر نیست و هم چنین است حکم در سلسله مبطون



پس اگر قبلی از بدن باقی بماند که شسته نشد باشد میشود و اعاده غسل میکند
 پس اگر در سر باشد باید بعد از شستن آن بشوید طرف راست و چپ را و اگر در طرف راست
 باشد باید طرف چپ را بعد از شستن آن بشوید و اما اگر در طرف چپ باشد بغیر آنچه
 باقی ماند است دیگر چیزی را نباید بشوید و نیت را مقارن شستن سر نماید و اگر
 شك کند در عضو از اعضا غسل الثقات نکند اگر بعد از تمام شدن غسل باشد
 هر چند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش از تمام شدن باشد احتیاط این
 است که از آنجا بلند شود و هر چند که واجب نیست و اگر کثیر الشك باشد الثقات باز
 نکند چیزی از مکان غسل حرکت کرده باشد چه نکرده باشد و رجوع در کثرت شك
 بعرضت که او را در عرف کثیر الشك بنامند و حکم اطلاق و اباحت طهارت آن
 و طهارت بدن و نیت و استدائم آن و مباشرت مکلف بخوابیدن که در وضوء
 گذشت پس اگر میتواند که خود را بجای آورد باید بعمل بیاورد و اگر نتواند با عانت
 غیر باید بعمل آورد بخوبی که در وضوء گذشت صحیح است و بیان حقیقت اسبابی
 که موجب غسل میشود و در آن چند مطلب است مطلب اول در جنابت است
 بدانکه جنابت محقق میشود بیک از دو چیز اول غایب شدن حشفه در قبل
 زن از برای مرد و زن و هم چنین در دبر زن و مرد و ختنه و بیرون و هم بیرون آمدن
 منی از مرد یا زن در خواب یا بیداری چه بجماع باشد چه بغير جماع یا اختیار باشد یا
 اکراه زیاد باشد یا کم هر چند بقدر ذره باشد و محض حرکت کردن منی از محل خود
 موجب غسل نمیشود و اما دامپکه بیرون نیاید و اگر شك کند در بیرون آمدن منی
 نیز موجب غسل نمیشود و هم چنین است هرگاه خواب بریدند که محتمل شد و بعد

جنس و جنس
 جنس و جنس



در غایت پاکیزگی

از بیدار شدن اثری ظاهر نباشد که موجب غسل نمیشود و اگر بیرون بیاید از زن
منی مرد بعد از غسل واجب نمیشود بر او غسل چنانچه اگر شک نماید که منی خود با
ان هست یا نه یا آنکه مضنه بپرسد که بان هست واجب نمیشود غسل و اگر نداند
که از مرد است یا از خودش نیز چیزی بر او لازم نمیشود بخلاف آنکه اگر علم بهم رساند
بانکه منی از خودش میباشد یا مخلوط است بان منی خودش که بر این فرض واجب است
اغاده نماید غسل را **مطلب** و من حیض است بدانکه خون حیض خون میا
و جنده و کرم است در غالب اوقات و عادت بان بهم میرساند زن در هر ماه پیر
هرگاه علم داشته باشد که آن خون حیض است اشکالی در آن نیست و اگر مشتبه
شود بخون بکارت طریق شناختن آن باینست که قدی پنبه داخل در فرج خود
کند و قدر صبر نماید و بهتر است که در وقتی که میخواهد این عمل را بکند به
پشت بخوابد و پاهای او را بلند کند و بعد از آن که مدت گذشت پنبه را آهسته
بیرون آورد پس اگر خون در دوران واقع شده باشد آن خون بکارت است و اگر
خون تمام پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است و شرط است در امتحان مذکور
اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل احاطه بکارت نداشته باشد و هم چنین
خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص نمود و اگر نماز کند بدون امتحان مذکور
بائمن بودن آن باطلست نماز هر چند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است
و گاهی مشتبه میشود بخون قرح و طریق شناختن آن است که بر پشت بخوابد
پس پاهای او را بلند کند پس نکشت میان زانو در فرج داخل کند پس اگر خون از طرف
چپ آید خون حیض است و اگر از طرف راست آید خون قرح است و اگر خون



در دو طرف ظاهر شود امتحان بی فایده و باطل خواهد بود و اگر امتحان نکرد نماز
 کند یا ممکن بودن آن باطلست نماز هر چند بعد معلوم شود که حیض نبوده است
 و اگر مشتبّه شود بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد
 بان چنانچه از آن چیزی بیرون آید که شک کند که انشاالله یا مبدا انسان یا غیر
 آن خصوصاً هرگاه در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکنند و هم چنین هر خونی که
 زن بربیند در میان سروده و برده و کسر منقطع شود حیض است مگر آنکه
 که از قروح یا جروح است و هم چنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون
 و اوصاف حیض در آن باشد و حیض خواهد بود و هم چنین هرگاه خون بر سر منقطع
 شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود در همان ده روز تمام حیض
 است و حیض با حمل جمع میشود بنا بر قوی هر خونی که پیش از نه سال دیده شود آن
 خون حیض نیست و هم چنین هر خونی که در حال باسن ببیند و حد باسن و قرشی
 تمام شدن شصت سال متری شرعی است و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال
 متری شرعی است و قرشی کسی است که سن بان بتصرف بن کانه برسد و آن از طرف پد
 بتنهائی کفایت میکند و اما از طرف مادر بتنهائی کفایت نمیکند و اگر زن مشتبّه
 باشد قرشی بودن آن ملحق بغير قرشی میشود و بنطی چون قرشی است اگر چه در این
 از منبر معلوم نیستند و اکثر زمان حیض ده روز است مثل کثر ایام خالی بودن
 از حیض که آن بنزده روز است مثل کثر ایام خالی بودن از حیض که آن بنزده روز
 و آنچه کثر از آن حیض نمیتواند شد سر روز است پس هرگاه بکر و زباده و روز خون
 بربیند حیض نخواهد بود و هرگاه دو دفعه در دو ماه مساوی خون بربیند ثبوت

حیض
 بن
 کثر



حیض صاحب عادت میشود پس اگر عدد وقت هر دو مساوی نباشد مثل اینکه
 در دو ماه از اول تا پنجم خون بریدند از صاحب عادت وقتی عدد بر کویند
 اگر در عدد مساوی نباشد نزد وقت مثل اینکه در ماه اول پنج روز خون دیدند
 اول ماه و در ماه دوم پنج روز خون دیدند از آخر ماه از صاحب عادت عدد بر کویند
 و اگر مساوی نباشد در وقت نزد عدد مثل آنکه در ماه اول خون دید پنج روز
 در ماه دوم شش روز و هر دو از اول ماه خون دیدند از صاحب عادت وقتی کویند
 و متحقق میشود عادت نیز بمساوی دیدن خون در دفعه در یکجا هم چنانکه
 متحقق میشود عادت نیز بدیدن خون در دفعه مساوی و بیشتر از دو ماه
 و در صورت عادت وقتی عدد با عادت وقتی بتنهائی بدیدن خون ترك
 عبادت كند هر چند خون بصفت حیض نباشد و صاحب عادت وقتی تنها حکم
 ان حکم مضطر به است و حکم ان میساید و در صاحب عادت عدد بتنهائی
 خلافت و اقوی است که بدیدن خون نیز ترك عبادت كند و صاحب عادت
 عدد بتنهائی خلافت و اقوی است که بدیدن خون نیز ترك عبادت كند
 و صاحب عادت هرگاه خون او از عادت تجاوز نماید و مستحب است که احتیاط
 نماید بترك نمودن عبادت اگر عادت ان از ده کسر باشد و در عدد دایم احتیاط
 خلافت و اقوی است تا بعد از هر چند حوط اکفا نمودن بیک روز یا
 دو روز است و بعد بترك هرگاه خون منقطع شد بدو روز یا کسر تمام حیض است
 و هرگاه گذشت از ده روز اگر تمیز نباشد یا داشته باشد و موافق با جماع
 باشد عادت ان معتبر است و زاید بر عادت است حاضر است با شکال و اگر تمیز نباشد

در صورت عادت
 وقتی عدد با عادت
 وقتی بتنهائی بدیدن خون ترك
 عبادت كند هر چند خون بصفت حیض نباشد



باشد و تمیز مخالف با عادت باشد هرگاه ده روز در وسط فاصله شود متابعت
 نمودن عادت خالی از رجوع نیست و هرگاه ده روز فاصله نشود اگر مجموع آن
 ده روز نپنکد رد تمام ایام عادت و تمیز را حیض قرار دهد و اگر مجموع از ده روز
 نپنکد رد رجوع بعینادت نماید و غیر صاحب عادت مستقر هرگاه ممکن شود او را
 رجوع نمودن بصفت با پینکه آنچه بصفت حیض است کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد
 و آنچه بصفت حیض نباشد تنهایی یا با ایام پاکیه روز یا بیشتر نباشد رجوع کند
 بصفت حیض و میگردد بدن خون ترك عبادت نماید بلکه اقوی است ترك
 عبادت نماید هر چند خون بصفت حیض نباشد و هرگاه رجوع بصفت مکرر
 نباشد با پینکه آنچه بصفت حیض است کمتر از سه روز یا بیشتر از ده نباشد و آنچه بصفت
 حیض نباشد تنهایی یا با ایام پاکیه کمتر از ده باشد پس اگر مبتدئ باشد و آن عبادت
 از کسی که ابتدا بخون بدن نموده باشد و عادت آن مستقر نشده باشد رجوع
 کند بعبادت خودشان پدر و مادر خود یا پدری تنهایی یا مادری تنهایی اگر ممکن باشد
 با پینکه از برای او خودشان نباشد و ایشان نیز متفق نباشند و اگر ممکن نباشد
 با پینکه از برای او خودشان نباشد یا نباشد و متفق نباشند یا ممکن نباشد مطلع
 شدن بر عادت ایشان مثل مضطرب است و مضطرب عبارتست از کسی که فراموش
 کند عادت خود را بعد از آنکه صاحب عادت مستقر شده باشد یا کسی که خون مکرر
 دیده باشد و عادت از برای او مستقر نشده باشد و او باید در هر ماه هفت
 را حیض قرار دهد و حکم مذکور از برای مضطرب در صورت فراموشی عادت تخلف
 ندارد هرگاه عدد وقت هر روز فراموش کرده باشد یا عدد زائنها و اگر وقت را

در هرگاه
 رجوع کند



تنها فراموش کرده باشد در آن تفصیل نیست که در این رساله ذکر آن مناسب نیست
 رجوع بر رساله کبیر نمایند بانی مانند احکام حایض و از جمله آن است که صحیح نیست
 از او نماز نبرد واجب نه سنت و نه اصل و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر در نماز
 نماز حایض شود نماز او باطل است حتی اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از
 تمام نمودن سلام واجب نبرد و اگر در نماز باشد و گمان نماید که حایض شده داخل کند
 دست خود را و بمالد بموضع که خود بیرون میآید پس اگر خون بیرون آمده باشد از
 نماز بیرون رود و الا نماز را تمام نماید و اگر چنین نکند و نماز را تمام کند نماز او صحیح است
 اگر بعد از نماز ظاهر نشود حایض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام
 نمودن نماز و چنانچه مظنه مبطل نیست شک نیز مبطل نیست و در حکم حیض است
 سایر احداث و هم چنین صحیح نیست از او روزه و نه طواف و حرام است بر او داخل
 در مسجد الحرام و مسجد رسول خدا و در نیک نمودن در باقی مساجد و ظاهر جایز
 بودن عبور است در روضات مقدسه مگر روضه جناب بنوی صا اگر مستلزم
 عبور در مسجد الجناب باشد و حرام است بر او گذاشتن چیزی در مساجد و خواندن
 یکی از سوره عرا و اجزاء آنها بقصد جزئیت اگر مشترک باشد و اگر مشترک نباشد
 چه بقصد جزئیت و چه بقصد غیر جزئیت و حرام است مس نمودن کتابت قرآن و
 کردن حایض در قبله اما دامپکه خون باقیست و هرگاه طاهر شد جایز است بشرط
 شستن و فرج و هرگاه وطی نمود احوط دادن كفاره است و كفاره در غیر کبیر سه ربع
 مثقال صبه طلا است در اول حیض و در وسط مضغان و در آخر ربع آن و احوط
 است که سکه دار باشد و كفایت نمیکند قیمت و در کبیر سه مد کند و باید

در کتب
 صحیح

از برای از برای هر فقیر بکند و از جمله احکام استظهار است یا منقطع شدن
خون پیش از ده روز باینکه پنبه بگذارد و در فرج خود بعد از آنکه نای چپ را بر نوا
بگذارد و شکش را بان بچسباند بعد بکه حقیقت مرطا هر شود پس هرگاه پنبه ناک
بیرون آمد ظاهر است از حیض و اگر ملوث بیرون آمد مبتدئه صبر کند تا پاک شود
یاده روز بگذرد و صاحب عادت گذشت حکم آن و شکم و پا بر دوازده گشتن مسجست
مطلب سیم در نفاس است و آن خون نیست که در وقت زاییدن زنان می آید خواه
همراه طفل بیاید خواه بعد از آن خواه هر دو وقت بشرط آنکه کمتر از ده باشد که هرگاه
ده روز از زاییدن گذشته باشد و بعد از آن خون بریدند نفاس نخواهد بود
و فرق نسبت میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده سقط شود هر چند
مضغه باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم به مرساند بآنکه آن مبدء انسان است یا چنان
قابل شهادت دهند بر آن و نظیره و علقه مشتبیه اعتبار ندارد و هم چنین مجرد
زاییدن هرگاه خون نریزند و نه خون پیش از زاییدن هر چند بقدر الخطه باشد
و از برای اقل نفاس متحدیدی نیست پس ممکن است بقدر الخطه باشد و اگر آن
ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عادت مستقر است چه برده روز منقطع شود
چه بگذرد و صاحب عادت مستقر نفاس آن بقدر عادت او است و اما اگر
کمتر از ده روز خون او منقطع شود نفاس او تمام آن مقدار است و هم چنین اگر
برده منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس او است و قتمه استخاضه و آنچه
زکری شد از آنکه عادت از نفاس قرار دهد یاده روز را وقتی است که در اول و آخر
خون بریدند یا در تمام مدت مذکوره بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا آخر یا وسط

نکته
نکته
نکته



در وقت غسل

خون دید نفاس و مقدار دیدن خوشست چنانچه اگر در وسط و آخر یا اول و وسط
خون دیدند نفاس او مختص بطرفین و آنچه زمان مابین است خواهد بود پس
کسی که عادت آن هشت روز نباشد و در اول و آخر خون بر دید تمام نفاس
است و اگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود
چنانچه اگر ندید مگر یکروز از این روزها از نفاس او مختص بمقدار دیدن خون
خواهد بود و اگر در چهارم مثلاً دید و از عادت گذشت و برده منقطع شد آن
چهارم تا دهم نفاس است و مثل است که شنیدی حال مبتدئ و مضطر به تاده
روز و هر چیزی که میباشد بر خایض از حرام و واجب مستحب مکروه بر نفاس نیز حیز
است مطلب چهارم در استحاضه است بدانکه آن بر سه قسم است قلیله و متوسطه
و کثیره قلیله آنست که کهنه یا پنبه که در فرج میگذارد خون با و برسد و بکن از فرج
نگیرد به تمام و متوسطه آنست که خون در پنبه فرو رود و از آن نکند رد و کثیره آنست که
خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چنانچه بگذرد یا نکند رد و در قسم اول غسل
واجب نیست و وضوء واجب است از برای هر نماز واجب اگر خواهد تا فله کند
نماز را یا بدین و وضوء نیز بکند و در قسم دوم بکف غسل واجب شود از برای نماز
صبح علاوه بر وضوء از برای هر نماز و اگر بعد از نماز صبح خون استحاضه متوسطه
را بر بینداحوط اگر نکوبیم اقوی آنست که بان غسل برای نمازهای بعد بکند تا
برسد صبح دیگر که باز غسل میکند و هم چنین است در کثیره هرگاه قبل از نماز ظهر
قلیله یا متوسطه بوده و بعد از آن قبل از نماز عصر کثیره بشود یا بعد از نماز مغرب
کثیره بشود که احتیاط در غسل کردن است و دلیل آنکه با این حدیث اکبر وضوء آنهاست



صبح است نیست و شرط است در هر نماز سنت و در قسم سیم سه غسل واجب
 میشود یکی از برای نماز صبح اگر نماز نافله شب نکند و اگر بکند جمع نماز میان نافله
 شب نماز صبح بان غسل با تجدید وضو و بجهت هر نمازی چه واجب چه مستحب
 چنانچه کفایت میکند از برای سایر توافل روز و شب غسل هر یک از فرائض آن و یکی
 از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو یکی از برای مغرب و عشاء که جمع کند
 نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نماز هر یک غسل بکند جائز است و وضو نباید بگیرد
 با هر یک از اغسال هم چنانکه گذشت و در واجب بودن وضوء از برای هر یک از نماز
 عصر و عشاء خلاف است احوط و اقوی وجوب است و واجب بودن غسل و وضوء در سه
 قسم گذشته و خالفی است که خونی که باعث غسل با وضوء میشود پیش از نماز
 هم رسد هر چند در غیر وقت آن نماز باشد بشرط آنکه غسل با وضوء بعمل نیآورده
 باشد از برای آن خون بعد از دیدن آن و آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است
 که خون بپاک نیست باشد پس اگر بتبدیل روی و حد مثل آنکه کثرت بقلبت بر کرد
 یا قلبت بکثرت بر کرد و حکم بر کرد پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح کثرت
 بر کرد بقلبت کفایت میکند بگسل و اگر پیش از غسل ظهرین بر کرد کثرت بقلبت
 کفایت میکند و غسل چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلبت بر کرد بکثرت و غسل
 خواهد نمود در آن روز و اگر بعد از نماز ظهرین چنین شد بگسل میکند و هم چنین
 اگر بعد از نماز صبح قلبت بر کرد بتوسط احوط بلکه اقوی وجوب غسل است برای
 نمازهای بعد و اقوی است که از برای رفع ناخوشی استخاصه در جائی که موجب
 وضوء بود و در جائی که موجب غسل بود غسل نماید مثل آنکه هرگاه وضوء با غسل

در هر نماز
 سه غسل واجب
 میشود یکی از
 برای نماز صبح
 اگر نماز نافله
 شب نکند و اگر
 بکند جمع نماز
 میان نافله شب
 نماز صبح بان
 غسل با تجدید
 وضو و بجهت هر
 نمازی چه واجب
 چه مستحب چنان
 چه کفایت میکند
 از برای سایر
 توافل روز و شب
 غسل هر یک از
 فرائض آن و یکی
 از برای نماز ظهر
 و عصر که جمع
 کند میان هر دو
 یکی از برای
 مغرب و عشاء که
 جمع کند نیز
 میان هر دو و اگر
 خواهد هر نماز
 هر یک غسل بکند
 جائز است و وضو
 نباید بگیرد با
 هر یک از اغسال
 هم چنانکه گذشت
 و در واجب بودن
 وضوء از برای
 هر یک از نماز
 عصر و عشاء
 خلاف است احوط
 و اقوی وجوب است
 و واجب بودن
 غسل و وضوء در
 سه قسم گذشته
 و خالفی است که
 خونی که باعث
 غسل با وضوء
 میشود پیش از
 نماز هم رسد هر
 چند در غیر وقت
 آن نماز باشد
 بشرط آنکه غسل
 با وضوء بعمل
 نیآورده باشد
 از برای آن خون
 بعد از دیدن آن
 و آنچه ذکر شد
 در حکم سه قسم
 در وقتی است که
 خون بپاک نیست
 باشد پس اگر
 بتبدیل روی و
 حد مثل آنکه
 کثرت بقلبت بر
 کرد یا قلبت
 بکثرت بر کرد
 و حکم بر کرد
 پیش از غسل
 نمودن از برای
 نماز صبح کثرت
 بر کرد بقلبت
 کفایت میکند
 بگسل و اگر
 پیش از غسل
 ظهرین بر کرد
 کثرت بقلبت
 کفایت میکند
 و غسل چنانچه
 اگر بعد از نماز
 صبح قلبت بر کرد
 بتوسط احوط
 بلکه اقوی
 وجوب غسل است
 برای نمازهای
 بعد و اقوی است
 که از برای
 رفع ناخوشی
 استخاصه در
 جائی که موجب
 وضوء بود و در
 جائی که موجب
 غسل بود غسل
 نماید مثل آنکه
 هرگاه وضوء با
 غسل



در سجده

نمود با جریان خون و پیش از نماز کردن دانست از حال خود که دیگر خون نخواهد
دیده و رفع ناخوشی او خواهد شد عاده نماید آنچه نموده بود در اول وضو یا غسل
و واجب است بر مستحاضه استبراء کردن باینکه پنبه بر دارد و بقدریکه متعارف است
در معلوم شدن حال بانفاد صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از منقطع
شدن خون یا قبله بودن آن یا متوسطه بودن یا کثیر بودن و هم چنین واجب است
عوض نماید پنبه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و هم چنین بشوید ظاهر فرج را
اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن کهنه یا شستن است هرگاه ملوث بخون
شده باشد چنانچه احوط است که بعد از غسل بلکه وضوء نماز را تا خیر نکند و
اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از پیر و نامدن خون مادامیکه متضرر نشود و
اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شود احوط
است که غسل مذکور را تمام کند و عاده نماید و وضوء بسیار در هر چند قول صحیح
بودن غسل و لازم بودن وضوء مطلقا خالی از رجحان نیست و فرق نیست در باطل
نبودن غسل میان غسل واجب مندوب و اگر حدث اکبر داشت ای غسل واقع
شود اگر همان حدثی که رفع آنرا میگرد واقع شود عاده غسل باید بشود و چیزی
نفاس در حکم واحد است و اگر عینان واقع شود غسل باطل نمیشود مطلب نجس
در غسل مس مبتلا است بدانکه واجب میشود غسل بمس نمودن بعد از سرد شدن
و پیش از غسل دادن و در حکم مبتلا است قطعه که در آن استخوان باشد خواه از بند
جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل بمس نمودن استخوان بی گوشت اشکاک
و احوط غسل نمودن است و اظهر واجب نبودن غسل است بسبب مس نمودن چیزی که

در غسل میت

جهوة در آن حائل نکرده باشد مثل و مصلب شمر در غسل میت و بنا بر احکام
 آن از کفن نمودن و نماز کردن و دفن نمودن و در آن چند بحث است بحث اول
 در غسل میت است و در آن دو فصل است فصل اول بدانکه غسل دادن میت
 واجب کفایست باین معنی که بر همه مکلفین واجبست و هرگاه بکفر غسل را بجا
 بیاورند از دیگران ساقط است و اولی آن بلکه بنا بر امور کفایه میت شوهر است
 نسبت بر زن خود چنان زن آزاد باشد چهره میت چهره دائمی باشد چهره متعده و متعده در
 محکم زوج است دون باشد و بعد از شوهر مالک مقدم است بر غیر مالک و اگر
 مستعد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک ارحام است و ایشان
 مقدم بر اجنبی میباشند هر چند هاشمی باشد یا وصیت نموده باشد که او غسل
 دهد هر چند احوط از برای ورثه عمل نمودن و وصیت است هر چند هاشمی
 نباشد و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است پس پدر و مادر و اولاد مقدم
 بر جد و جد و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام و احوال میباشند
 و بعد از آن ولاء عنق مقدم است بر ولاء ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است
 بر حاکم شرع و باینوردن هیچ یک از مراتب احتیاط مقدم داشتن حاکم شرع است
 بر غیر و بعد از آن عدول مؤمنین و اما در باب طبقه واحد پس پدر مقدم
 بر مادر و اولاد و اولاد و اولاد و دوز کور از اولاد بلکه از هر طبقه مقدم است بر غیر
 ایشان و بالغ ایشان مقدم است بر غیر بالغ از ایشان و کسی که نزدیک باشد بمیت
 بیدر و مادر مقدم است بر کسی که نزدیک باشد بمیت بیدر و اگر غسل داده شود
 میت بی زن اولیاء باطلست و هم چنین است حکم در نماز و شرط است که غسل



در غسل

میت شپعه اثنی عشر باشد مکرر و صورت اضطراب که جایز است غسل دادن سببی
 و احتیاط آنست که نیت غسل را شپعه اثنی عشر بکند و احوط از این نیت نمودن
 هر دو است و هرگاه عند رفع شد غسل را اعاده نماید خصوص در صورتیکه
 بطریق خودشان غسل داده باشند و هم چنین شرط است که غسل دهند ^{مثل}
 میت باشد در زکوة و نیت مکرر در زن و شوهر و پسر سه ساله اگر زن او را
 غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد و جایز است
 از برای ولی غسل دادن کهنه خود و عکس آن نیز بعید نیست هر چند احوط ترک
 آنست و در سقوط اشتراط بماتات در محارم خلافت احوط بلکه اقوی آنست که
 با امکان بماتل غیر مائل از محارم غسل دهند و در غیران صورت محارم میتوانند
 بدهند با کشیدن جامه بر روی میت و جاری کردن آب بر او و بران بنا بر احوط
 بلکه اقوی اگر چه بعید نیست کفایت نمودن ستر خصوص عورت و واجبست غسل
 دادن هر مؤمن اثنی عشری و واجب نیست غسل دادن کفار چه زاهد کتاب باشد
 و چه از غیر ایشان اما در مخالف واجب نبودن خالی از رجحان نیست و در حکم میت
 سپیده و یا قطعه که در آن سینه باشد پس غسل دادن آن بلکه کفن نمودن و نماز
 کردن بر آن واجبست و واجبست غسل دادن و کفن نمودن و حنوط کردن قطعه که در
 آن استخوان باشد هرگاه از میت جدا شده باشد بلکه احوط الحاق جدا شده
 از زنده و استخوان بی گوشت است بان و هم چنین طفل که در شکم چهار ماهه شده
 باشد و سقط شود که واجبست در آن غسل و کفن و حنوط و دفن نمودن و اما
 نماز پس از آن نه واجبست و نه سنت و هرگاه چهار ماه کمتر باشد واجبست



اورا در گهنة پيچيدن و دفن کردن و واجبست از آله نمودن نجاست از بدن ميت پيش
 از غسل و پوشايندن عورت او را از ناحیه حرّم در حال غسل مثل سایر احوال چنانچه
 واجبست و بقبله نمايند ميت را در حال احتضا اگر روی بقبله نباشد باینکه در
 پشت بخوابانند او را و رکاو و کف پاهاى او را مواج بقبله نمايند و منقطع ميشود
 وجوب مذکور بمحقق شدن وفات مکرر در دفن نمودن و احوط مراعات است بعد از
 بيرون رفتن روح تا بدفن نمودن نیز و فرق نسبت در وجوب مذکور میان آنکه محضر
 مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نسبت غسل دادن کسی که واجب شده
 باشد کشتن آن بر جمیع اقصاء یا غیر آنها و غسل کرده باشد یا امر حاکم شرع یا از
 جانب خود اعطالی را که واجبست از برای ميت و اگر بعد از سه غسل بمیرد بسبب بکری
 واجبست غسل دادن او و فصل و هم در کیفیت غسل واجبست غسل دادن ميت
 را سه غسل سید و بکافور و بربا و خالص واجبست ترتيب در میان سه غسل بخو
 مد کوز و فرق نسبت در این حکم میان آنکه ميت جنب باشد یا حائض باشد یا نباشد
 و احوط غسل دادن ميت است بغسل ترتيبی هر چند اظهر کفایت نمودن غسل
 است و کیفیت هر يك از ترتيب بر نحو است که در غسل جنابت گذشت و هم چنین
 شرطست نیت در هر يك از سه غسل و نیت هر غسل را بمقارن شروع در آن
 نمايند و اگر هیچ اب متيسر نشود سه تیمم بدهند ميت را بقصد هر يك از آن سه غسل
 و احوط زیاد کردن يك بتمامست بدل غسل بخو طلاق و بعضی هم بين اکتفا نموده
 و آن ضعیف است و هم چنین است که اگر ترسد بر ميت از غسل دادن از هم رنجتن
 پوست یا گوشه او را مثل آنکه سوخته باشد یا ابله داشته باشد و تیمم را بآب بدهد

غسل واجبست
 در هر يك از این سه
 مرتبه



در تکفین است واجبست کفن نمودن میت چه مرد باشد چه زن چه بمسوح لبه
 چرخش

بدست خود بعمل آوردند بدست میت و در رتبه هم دهند نیز ماثلست معتبر است بتفحص
 در غاسل و امور بکه در مسافر اغسال معتبر است از با حداثت مکان در اینجا نیز معتبر است
 و هم چنین با حداثت سد رو کافور و لنگ و تخته و خاک در رتبه هم دارن محبت و تقوی
 در تکفین است واجبست کفن نمودن میت چه مرد باشد چه زن چه بمسوح لبه
 پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است که از اسر تا سر میبندند و شرطست در پیراهن
 که از شانز تا نصف ساق را بپوشانند و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را داشته باشد
 و در لفافه آنکه از طول اینقدر زیاد باشد که توان دوسر کفن را بست و از عرض اینقدر
 زیاد باشد که بر روی هم بیفتند و طرفین و افضل بلکه احوط و در پیراهن بلند
 بودن است تا بقدم و در لنگ پوشانیدن است از سینه تا بقدم لکن احوط
 و اظهار است که زاید بر قدر واجب را بدون اذن کبار و ورثه نکند چنانچه اگر صغیر
 داشته باشد از مال صغیر بپردازند و اگر مقدور نشود سر پارچه اکتفا نمایند چنانچه
 مقدور است چه یک پارچه باشد چه دو پارچه بلکه اگر مقدور نشود مکرر پوشانند
 عورت نیز واجبست و کفست تکفین است که لنگ مقدم بر پیراهن و پیراهن
 مقدم بر لفافه باشد و احوط است که هر یک از سر پارچه بپوشانند چنانچه در زهر
 است و جایز نیست مغضوب بودن کفن و نه نجس بودن و نه حریم محض بودن و نه
 پوست بودن هر چند از حیوان ترکیه شده و ما کول اللّٰهم باشد و احوط است که
 کفن ننمایند از ثوبی که از مو و کرک بافته باشند هرگاه از ما کول اللّٰهم باشد و اگر
 از غیر ما کول اللّٰهم باشد و اگر از غیر ما کول اللّٰهم باشد معروف در میان اصحاب است
 که جایز نیست و کفن واجب بیرون کرده میشود از اصل مال میت هر چند بیرون

باشد مکرر که کفن او بر شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجبست بعد
 غسل جنوط نمودن و آن مسح نمودن هفت موضع سجود است بکافور و کفایت
 میکند در آن مستمه و اگر پیش بدارد جنوط بر غسل کفایت نمیکند و فرقی نیست
 جنوط در میان مرد و زن و خنی و مسوح و صغیر و کبیر لکن مخصوص است این وجوب
 بمبتنی که محرم نباشد و اگر محرم نباشد بوی خوش نزدیک او نهند چه از کافور و چه از
 غیر کافور و چه در تحت پط و چه در تقبیل صحبت سیم و در نماز میت است و در آن دو
 فصل است **فصل اول** بدانکه واجبست نماز بر هر که ششصد شتی عشره باشد **مطلقا**
 چه شهید شد باشد و چه کشته شد باشد بقصاص یا خود خورد یا کشته باشد
 یا خسته نکرده باشد یا غمرایشان باشد از ارباب کبار و هم چنین واجبست بر سخی
 در حال تقیه بلکه در غیر تقیه بنا بر احوط و جایز نیست نماز بر کفار چه کافر اصلی
 باشد چه مرتد چه ذمی باشد چه غیر ذمی جایز است بر بعض از فرق مثل ناصیه بلغز
 بر آن کردن بخوبی که می آید و ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل
 و دیوانه اگر متولد شد باشند از مؤمن یا مشرک و هم چنین واجبست نماز بر لعیت
 دار الاسلام بلکه مشرک و چنین دانسته اند لعیت دار الکفر **مرکب** در آن مسلم باشد
 که ممکن باشد تولد آن لعیت از آن **فصل دوم** بدانکه نماز میت واجبست بر **جور**
 کفایت بر هر مکلفی و شرکست در صحت آن آنکه مؤمن باشد یا غیر مؤمن باشد و اگر طفل
 مبتدیان ای او رد چنانکه است از لکن ساقط نمیشود از مکلفین تکلیف ظاهره و اولاه
 بنماز اولای تبغیبیل است و بتفصیل گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون
 اذن ولی چه فرادی و چه جماعت و اگر اذن ندهد ولی احدی را بر جماعت و خود نیز

مرتب
 در
 نسخ



تکبیر چهارم

اقدام نکند اگر منوط بعد شرعی نباشد منشاء ساقط شدن ولایت نمیشود و نماز را
فرا دی خواهند کرد و اگر سبب عدل شرعی نباشد احوط باین گذاردن امر است بر ولی هر چند
ساقط شدن ولایت او در این حال خالی از قوه نیست و احوط اذن گرفتن از حاکم شرع است
در اقامه چنین جماعتی با امکان و با عدم امکان از عدول مؤمنین و کیفیت نماز آنکه
نیت بکند و پنج تکبیر که اول آنها تکبیر الاحرام است بگوید و در میان آنها چهار دعا
بخواند اول شهادتین دوم صلوات بر پیغمبر و آل انجمن ب صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
سپتم دعاء از برای مؤمنین چهارم از برای میت پس اگر بعد از تکبیر اول بگوید اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله وبعد از تکبیر دوم بگوید اللهم
صلى على محمد وآل محمد وبعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات
وبعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر لهذا الميت وبعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت
میکند و اینها در وقت نیست که میت شیعه اثنی عشره باشد پس اگر طفل باشد چه
نماز بر او واجب باشد چه نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لا يؤبه و كنا
سلفا و فرقا و اخرا اگر پدر و مادر طفل هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان مؤمن
یا بخوان باشد دعا را با و تنها نماید و اگر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم
اگر بگوید اللهم ان كان يحب الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه خیر
و اگر مخالف باشد یا ناصبی که تقبیر بر او نماز کند در نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم
بگوید اللهم املا ع جوفه نارا و قبره نارا و ساطع علیه الحيات و العقارب و
در نماز ناصبی بگوید اللهم اخر عبدك في عبادك و بلادك اللهم اصله اشد
نارك اللهم اذقه حر عذابك فانه كان يؤالى عدائك و يعادى اولیائك



وَبُغِضَ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَتَكْبِيرُ نَحْمٍ دُرِّ نَمَازِ اِيْنِ دُو صَنَفِ نَبِيَّتْ وَاكْرَمِيَّتْ مُتَضَعَفِ
 بَاشْدَ بَكُوِيْدُ اَللّٰهُمَّ اَغْفِرْ لِدِيْنِ ثَابِرًا وَاتَّبِعُوا سَبِيْلَكَ وَفِيْهِمْ عَذَابُ الْجَحِيْمِ وَوَالِجِيَّتْ
 دُرِّ اَنْ نَبِيَّتْ وَقِيَامِ وَرَوِيْ بِقَبْلِهِ مَمُوْدُنْ بَا اَمَكَانِ وَكَذَارُوْنِ سِرْمِيَّتْ رَا بَطْرِفِ رَاسْتْ
 نَمَازِ كَذَارِ مَكَرَانِكُ مَمُوْمِ بَاشْدَ وَهَرَكَاةِ عَكْسِ بَكْدَارْدِ مِيَّتْ رَا بَا طَلِ مِيْيَاشْدَ نَمَازِ چِه
 اَز رُكْعِدِ بَاشْدَ چِه اَز رَوِيْ فَرَامُوْشِيْ چِه اَز رَوِيْ جَهْلِ وَهَمِ چِيْنِ شَرْطِيَّتْ بِه دِيَّتْ خَوَاسِيَّتْ
 مِيَّتْ رَا دُرِّ حَالِ نَمَازِ بَحْتِ چَهَامَرِ دُرِّ دَفْنِ اَمْتْ وَاجِيَّتْ دَفْنِ مَمُوْدُنِ مِيَّتْ بُو جُوْبِ
 كَفَائِيْ بَخُوِيْكُ پَنَهَانِ نَمَازِ بِنْدِ جَسَدِ مِيَّتْ رَا دُرِّ زِيْخَاكِ بَخُوِيْكُ مَحْفُوْطِ نَمَازِ جَشْدِ اَوْ
 اَز ضَرْبِ دُرِّ نَدَكَانِ وَبُوِيْ اَز اَنْتَشَارِ وَاجِيَّتْ بَخُوِيْ بَانْدِ اَوْ رَا بَدِ مِيَّتْ رَاسْتْ رُو
 بِقَبْلِهِ وَهَرَكَاةِ دُرِّ كَشْتِيْ بَاشْدَ وَدَفْنِ اَوْ مَمَكُنْ نَبَاشْدَ بَكْدَارْدِ اَوْ رَا دُرِّ ظَرْفِ مِثْلِ خَرُو
 سَرِ اَوْ رَا بِيْنْدُ نَدِ وَدُرِّ رَا اَنْدَا زَنْدِ اَيَا نَكِهْ بَرِ رَا يِ اَوْ بَا مِثْلِ اَنْ چِيْنِ سَنَكِيْنِيْ مِثْلِ نَمَازِ
 بِيْنْدِ نَدِ اَوْ رَا دُرِّ رَا اَنْدَا زَنْدِ وَاحُوْطِ بَجَا يِ اَوْ رُوْدُنِ اَوْ لَسْتْ بَا اَمَكَانِ وَاكْرَمِيَّتْ
 زَنْ جِيْرِ مُسْلِمِ بَاشْدَ چِه كَتَا بِيْتِ وَچِه عِيْرِ كَتَا بِيْتِ وَحَا طَلِ بَاشْدَ بِطَفْلِ مُؤْمِنِ وَاجِيَّتْ
 اَوْ رَا يِيَّتْ بِقَبْلِهِ دَفْنِ نَمَازِ نَمَازِ اَنْكِهْ طَفْلِ رَوِيْ بِقَبْلِهِ بَاشْدَ هَرَكَاةِ طَفْلِ صَاحِبِ
 رُوْحِ شَدِ بَاشْدَ وَحَرَامِ اَمْتْ نَبِيَّتْ مَمُوْدُنِ قَبْرِ مَكْرُورِ صُوْرِيَّتْ وَصِيَّتْ كُرْدِ بَاشْدَ
 بِنَقْلِ جَنَازِهِ اَوْ يِكِيْ اَز مَشَاهِدِ مَشْرِفِ بِلَكِهْ دُرِّ نَقْلِ مِشَاهِدِ بَدُوْنِ وَصِيَّتْ هَمِ عَمِي
 نَدَا دُرِّ وَنِيْزِ جَا يِ اَمْتْ نَبِيَّتْ دُرِّ صُوْرِيَّتْ بَا اَوْ مَالِ مُحْتَرَمِ رَقَبَرِ افْتَادِ يَا كَذَارْدِ بَاشْدَ
 بَا اِلَازِمِ شَدِ بَاشْدَ اَوْ اَعْشَاهِ اَدْنِيْ بَرِ اَوْ بَا دُرِّ مَلِكِ مَعْصُوْبِ دَفْنِ شَدِ بَاشْدَ اَوْ چِه
 دُرِّ حَالِ دَفْنِ نَدَا لَسْتِ بَاشْدَ وَهَمِ چِيْنِ بِحَقِّ تَدَارِكِ جَمَلِ اَزَا مَوْرِ وَاجِيَّتْ چُوْنِ عَمَلِ
 وَاسْتَقْبَالِ قَبْلِهِ دُرِّ اَكْثَرِ اَز اِيْنِ صُوْرِ نَبِيَّتْ وَاجِيَّتْ وَهَمِ چِيْنِ حَرَامِ اَمْتْ نَقْلِ كَرْدِ

فني
 ركن
 منكر



مجلس پنجم

میست و بعد از دفن بغير مشاهد مشرفه و حرام است دست زدن بصورت و خراشیدن
ان و كندن موی چهره در ممانت قارب چهره و غیره قارب هم چنین شق نمودن ر
بر غیر پد زویرا در باب سیم در تیمم است و در ان چند فصل است فصل اول
در استیانتقل شدن از وضوء و غسل به تیمم بدانكه سبب تیمم ممكن نشدن وضوء
و غسل است ان مجید چیز میشود اول نداشتن آب بقدر آنچه كفايت كند و دارد
ان طهارتی كه بر او واجب شد است از وضوء یا غسل هر چند بقدر بعضی از ان
اب استر باشد و اگر آب بقدر باشد كه كفايت نماید برای زاله نمودن نجاست
ازاله نماید نجاست بان آب تیمم كند هرگاه ان نجاست معفو نباشد و یافت شود
چیز دیگر بان تیمم كند و اگر نه طهارت را مقدم بدارد و قمر ز سپید بآب
توس از درنده پا در بر نفس یا مال یا عرض خود یا بجهت متبیر نشدن الات و استیانت
اب كشدن یا كرم كردن یا محتاج به تقواهی باشد كه اب مجرد و مپتر نباشد او را
و امثال ان و اگر مقدور باشد خردن اب یا الاتی كه موقوفست بحصول اب یا لها
بجز در هرگاه متضرر بان نشود یا اینکه اجافی در ان نباشد بحسب حال ان و فرق در
میان زبادی در مثن و غیر ان نیست و اگر مقدور شود از برای او كندن چاه بد
عسر و مشقت شدید یا اب بیرون آوردن از چاه هر چند بدانكه دخت خود را در
كند و اب بیرون آورد ترك نکند بشرط انكه اجاف نباشد در ان ستیمر انكه تیر
در استعمال اب بر تلفی یا حادث شد مرضی یا طول كشدن ناخوشی یا صعب
شدن علاج ناخوشی و امثال اینها و كفايت میکند در معرفت حصول ضرر و مظنه
بهر سنا بندن چه از تجربه باشد چه از قول طبیب عادل بلکه غیر عادل بلکه كفايت



نمودن احتمالی که باعث خوف شود قولیست و از جمله ضرر متین است و ظاهر حصول
 است بتزکیدن دست یا صورت و خون افتادن آن و ترک تیمم در این خاله
 البته تسبیح اگر بطنها را اختیاری احتیاط خواهد بکند و از جمله اعدا از برای
 تیمم نشستن است هر چند بالفعل نباشد و مظنه داشته باشد بحدوث آن بلکه
 کفایت نمودن احتمال مساوی قولیست و از جمله اعدا از برای تیمم شدیدی است
 یا اگر می باشد میسر نبودن چاره و واجبست طلب نمودن آب بر مکلف هرگاه ممکن باشد
 و ضرر با و نرسد و یقین نداشته باشد بنمودن آن و وقت کجا پیش طلب داشته باشد
 و مقدار طلب بقدر یک پیر تا بست از پیر انداز معادل بآلث معتدله اگر مزین
 است و بلند و مشتمل بر اشجار و اجار باشد و اگر نباشد بقدر دو پیر تا بست بخو
 مذکور در چهار سمت و اگر ترک طلب نمود و نماز کرد با وسعت وقت نماز باطلست
 و اگر با امکان طلب بر نمود تا شنید وقت نماز صحیح است هر چند معصیت کار است
فصل دوم در آنچه بان تیمم باید کرده شود بخاک خالص تیمم کردن بی اشکال
 است و هم چنین است غباری که جمع کرده شود از مند و مخو و نجوی که تمام کف دست
 بر روی آن واقع شود و دیوار و کلوخ و نرم شتر هم عیبی ندارد و ظاهر و آشهر بود
 سنگست بحکم خاک اگر چه حوط تقدیم خاک و کلوخ است و با عدم تمکن از اینها تیمم
 میکنند بغباری که محسوس باشد بر روی مند و بال است بخوان اگر چه تمام کف دست
 آن واقع نشود و اگر هیچ یک از اینها نیست میسر نشود و کل میسر شود بان تیمم کند
 بشرط آنکه قدرت نداشته باشد بر خشکاندن آن بسبب تنگ بودن وقت و
 امثال آن و فرق در میان انواع خاک از سرخ و سفید و سیاه و غیر آن نیست و

تیمم در این
 صورت صحیح است
 و اگر در این
 صورت صحیح است



در کف دست چپ

جائز است تیمم نمودن بخاک مستعمل و تیمم و بخاک قبر هرگاه علم نداشته باشد بجای آن
و جائز نیست تیمم نمودن بخاک عصبی و خاک بجنس بعین زمین مثل اشنان و ارد و مغادر
مثل ذریخ و سره و خاکستر عین زمین و احوط و اقوی ترك نمودن تیمم است بخاکستر
و نیز همین اهلك و كج بعد از سوختن و قبل از آن جائز است بلکه جائز است تیمم با جرو
بلکه آن مقدم است بر تیمم بغير آمدن و بالاسب و كل و احوط تیمم بگرد و است و در صورت
اشتباه جائز است تیمم بغير آن همان بقصیلى است که در وضوء گذشت پس در اشتباه
مطلق بخاک مضاعف چون خاک زغال و اشنان و بخوابنها و تیمم میکنند و هم چیز
در اشتباه سَنَك معدنی بغير معدنی بلکه در اشتباه خاک پاک بخاک بجنس یا عدم
رطوبت و سُرَاب و در اشتباه مباح بمغضوض هر دو اجتناب مینماید و مکروه است تیمم
نمودن بزمین شوره زار فصل پنجم در بیان کیفیت تیمم واجب است زدن باطن
دو کف دست را با هم در صورتی که ممکن باشد در وقتی که هر دو کف پهن باشند و هم
چپین واجب است مسح کردن پیشانی از رستگاه موی سر تا بطرف بالای و ماغ بیا
هر دو کف با یکدیگر و احوط علاوه نمودن جبین است که عبارت از دو طرف
پیشانیست و هم چپین علاوه نمودن ابروها است و هم چپین واجب است مسح
کردن پشت هر یک از دو کف را از بند دست تا بمرکز کشتیهای بیاطن کف دست
دیگر و هرگاه ممکن نشود مسح نمودن بیاطن کف مسح کند بظاهر آن و معتبر است
پیشانی و پشت هر دو دست تمام را مسح نمودن و در مسح که عبارت از باطن دو
کف باشد تمام مسح نمودن معتبر نیست هر چند احوط است و از اطراف حد و در هر
يك از اعضا تیمم چیز باز ندارد برای جنم نمودن بمصوب قدر واجب و احکام و



بهتم نیت و ترتیب و احوط تعیین و جواب بپایان استباحه غسلت بخوبی که در وضو
 گذشت و در اینجا قصد رفع حدث نمیکند اگر چه قصدش مضر نیست مگر در
 صورت تقیید و تشریح که نیت کند تیمم را دفع حدث را بجای آورد که باطل است
 و احوط تعیین نمودن بدل بودن از وضوء یا غسلت و اگر تیمم بدل از وضوء غسل
 هر دو در ذمه مکلف باشد معین است تعیین نماید که بهتم بدل وضو میکند یا بدل
 غسل و احوط آنست که نیت نماید با این طریق که بهتم میکنم بجهت مباح شدن نماز بدل
 از وضوء یا غسل از جهت آنکه واجب است یا مستحب است قریبه الی الله و در عدد زدن
 دست بر زمین خلافت و ظاهر کفایت نمودن یک دفعه زدن است در تیمم بدل از وضو
 و لزوم دو دفعه زدن در بدل غسل و واجب است در تیمم ترتیب باین طریق که زدن
 دست پیش از مسح نمودن پیشانی و مسح نمودن پیشانی پیش از مسح نمودن دست
 و مسح نمودن دست راست پیش از مسح نمودن دست چپ باشد لکن این در صورتیست
 که یک دفعه زنند و دست را بر زمین و اما در صورتی که دو دفعه زنند دفعه دوم
 پیش از مسح نمودن و دست میباید باشد و واجب است مباشرة خود مکلف مثل وضو
 و هم چنین واجب است موالا هر چند تیمم بدل از غسل باشد و مراد بان پی در پی
 بودن عرفیست و هم چنین واجب است در میان دست و خاک و ماسح و مسح مانع
 نباشد و بهتم پیش از وقت فرضیه برای فرضیه صحیح نیست و در وقت فرضیه صحیح
 در حال تنک بودن وقت و اما در سعه وقت اشکال است و احوط تاخیر نمودن آنست
 اگر احتمال رفع شدن عذر برود و در وجوب تاخیر تا آخر وقت تا مل است و احوط تاخیر
 تقدیم در اول وقتست هر گاه علم داشته باشد که عذر برطرف نمیشود تا با آخر وقت

در تیمم
 در وضو
 در غسل



در سجده

و فرق نیست در رجوع از تیمم در حال تنگ بودن وقت میان نماز واجب سنت و پیش
و غیره و مسیبه و اگر کسی نماز کند بر تیمم صحیح واجب نیست بر او اعاده نمودن نماز چه در
حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج وقت متعدد بر جنابت باشد
یا نه عالم باشد بر نبودن آن بصورت تعدیل بر جنابت یا نه تیمم از برای نمازی باشد
که آن نماز با رختی شده باشد که متعذر باشد بر او از آن نجاست غیر معفو از آن رخت
یا نه و هم چنین است حکم بدن و اگر تیمم از برای وضو حاضر نمود بعد از آن می
تواند داخل در نماز دیگر بشود در اول وقت و واجب نیست انتظار تا باخروج وقت و اگر
قضا در نماز شخصی باشد میتواند تیمم از برای آن بکند هر وقت که اراده نماز داشته
باشد و جایز است نماز بسیار بجا آوردن بیک تیمم و اگر بعد از آنکه تیمم نمود و پیش
از شروع در نماز آب بیابد و ممکن شود او را استعمال نمودن آن و بگذرد زمان استعمال
نمودن آب بکند در تیمم او باطل میشود و اگر در میان نماز آب بیابد باطل نمیشود تیمم
و احوط تمام نمودن نماز و قضاء یا اعاده است و باید دانست که آنچه ذکر شد بنا
بر قول بجز از تیمم در سعه و قلت و اما بنا بر قول بانکه جایز نیست تیمم مکرر در
تنگی وقت بی شکی است تمام واجب است و اگر کسی تیمم کند بدل از غسل و محدث بحد
اصغر شود واجب است تیمم کردن بدل از غسل و احوط آنست که جمیع نمازها بعد از وضو تیمم
و تیمم بر تقدیر یکبار باشد برابر هم چنین احوط جمع نمودن میان دو تیمم است
بر تقدیر یکبار باشد برابر یکی بدل وضوء و دیگری بدل غسل اما در غیر تیمم
جنابت از سایر غسلها پس لازم است دو تیمم یکی بدل وضوء و یکی بدل غسل چنانچه
با تمکن از آب بقدر خصوص وضوء و یکبار دو تیمم بدل از غسل نمیکند و در عکس



مستحب
مستحب

عسل نمکند و تیمم بدل از وضوء نیز نمیکند فصل چهارم در تیمم واجب بدانکه
 واجبست تیمم بر محدث از برای نماز واجب طواف واجب شرطست از برای مطلق
 نماز چهار واجب چه سنت بشرط ممکن نبودن وضوء یا غسل و ممکن بودن تیمم و واجبست
 تیمم از برای سایر احوال واجب میشود طهارت ثانی از برای آن مثل روزه ماه رمضان
 و قضا آن و تیمم از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و در نماز نمودن در باقی
 مساجد مستحبست نمودن کتابت قرآن اگر واجب شود هر یک از امور مذکور مثل وضوء از برای تیمم
 بر کسی که محتلم شود در مسجد مدینه یا مسجد الحرام از برای بیرون آمدن از آن هرگاه غسل ممکن
 نباشد یا باعث تلویط مسجد شود نجاست و هرگاه غسل ممکن نباشد و زمان آن کمتر از زمان
 تیمم یا مساوی یا زمان آن باشد و باعث تلویط مسجد نباشد تسبیح و سجده واجبست
 این حال خالی از قوت نیست و بعضی ملحق کرده اند بجنب خاپض و نفسا زار و وجوب
 تیمم از برای بیرون آمدن آن و از انحوط است و واجبست شود نیز تیمم بندگان و عهد و قسم
 مقصد و مرد و طهارت از خبیث و در آن چند بابست بابت اول در انواع نجاست
 و آن پازده است اول بول و غایط است از هر حیوانی که حلال گوشت نباشد و صاحب
 نفس سائله باشد و آن خون قوی چندان است که بیرون میآید از بدن در وقت بزند
 و فرق نیست در غیرها کول اللهم انکه انسان باشد یا حیوان صحرائی باشد یا در بنائی
 طبر باشد حتی خفاش یا غیر طبر حرمت خوردن آن اصله باشد یا غرضی مثل جلال
 حیوانی که شیر خورده نباشد تا آنکه قوت گرفته باشد استخوان آن و بهر یا غیر بهر که
 موطوء انسان شده باشد چه در مزج و چه در دست میانی است از حیوانی که صاحب نفس
 سائله باشد هر چند حلال گوشت باشد چهارم خون حیوانیست که صاحب نفس سائله

مستحب
مستحب



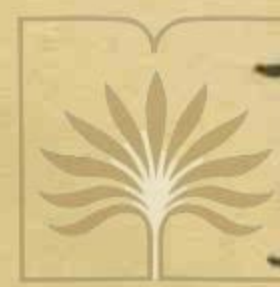
در نجاست

باشد خواه ماکول اللحم باشد یا غیر آن کم باشد آن خون یا بسپا چنانکه بیاورد چنانکه
مکر خون که باقی میماند در زبچه ماکول اللحم بعد از ریختن خون که متعارفست از آن بچنه
شود که ظاهر است و باشد و نجاست خون با معرفت آن چون خون که از بعضی اشجار
می آید و هم چنین باشد و اینکه این خون از خونهای پاک است یا نجس حکم نجاست میشود
بلی در قسم آخر اجتناب باید نمود در نماز و بخوان پنجه و ششم سگ و خوک صحرا نیست و
هم چنین اجزای هر یک هر چند اجزائی باشد که حیوة در آنها حلول نکرده باشد مانند
موی ناخن هفتی میده است هرگاه از حیوانی باشد که صاحب نفس ناطقه باشد مکر مسته
اردی که نجاست آن بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن است بلکه پیش از سرد شدن
بعد از مردن نیز بنا بر قوی و احوط و اجزاء میده نجاست خواهد شد از آن در
حیوة یا در غیر حال حیوة اگر از اجزائی باشد که حیوة در آنها حلول کرده باشد و در اجزاء
صغاری که از انسان جدا میشود مثل آنچه از لب جدا میشود در بعضی اوقات اظطها
و احوط اجتناب است هشتم کافر است حتی مرتد و یهود و نصاری و مجوس و هم چنین است
حکم در اجزاء آنها هر چند از اجزائی باشد که حیوة در آنها حلول نکرده باشد و طریقی
کافر است که انکار الهیت یا رسالت یا ضرورت را از ضروریات دین نماید و احوط اجتناب
از اولاد کفار است پیش از بلوغ و اما ظروف و البش کفار طاهر است ما دامیکه علم
نجاست بمباشرت ایشان بر طوبت و ماندن بهم نرسد و مطلقه مظنه کفایت نمیکند
در نجاست نه هم شراب هر مسکری که در اصل روان باشد هر چند بنشکند و مشهور الحاق
اب انکوار است بان هرگاه غلیان بهم رسانند و بعضی علاوه نموده اند اعتبار اشتداد
زاینز و اظهر و احوط اجتناب است مطلقا اگر اسکار از آن ظاهر نشود و الا حکم نجاست



بے اسکا است و هم فقاع است و ان از جو بعل میاید هم چنانکه جمعی ذکر نموده اند و بهتر
 در آن صدق اسم است در عرف عرب یا زهره عرق جنب است از حرام بنا بر احوط اگر چه
 طهارت اقوی است خواه در وقت حصول جنابت باشد یا بعد خواه در زن باشد یا در
 مرد از زنا باشد یا از لواط یا وطی هیچکدام از اینها از آنچه حرام است زانی باشد بلکه احوط
 در وطی خایض و طی در روز روزه یا وطی در طهارت پیش از کفاره دادن نیز اجتناب است
 و هم چنین است عرف شتر جلال بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط باب و در احکام
 نجاسات است واجب نیست از آله نجاست لنفسها بلکه مستحب است و شرط است از آله
 آن از رخت و بدن از برای صحت نماز و طواف با امکان و معفو نبودن و از محل سجود
 پیشانی از برای سجده کردن و از ظرفی از برای استنجا کردن بر طوبیت در آنچه مشروط
 بطهارت است از خوردن و آشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعنا آن مستلزم بقدری
 نجاست باشد و از ماکول از برای خوردن و واجب است از آله آن از مساجد و هم چنین
 از مصحف الاث مختصر بان مثل جلد و از ضرایح مقدسه و روپوش آنها بنا بر احوط
 و حرام است بخش نمودن مسجد معفو است خون قروح و جروح مازاد اینکه خون از آن جاری
 چه جاری باشد دائماً یا نه چه مشقت در تطهیر آن باشد یا نه چه در رخت باشد چه در
 بدن چه مقدور و یا باشد عوض نمودن رخت یا نه بدستمال و گهنة تواند منع از بخش
 شدن نماید یا نه ممکن باشد چاره آن بدوائی یا نه مجروح نموده باشد خودش یا عصبان
 یا نه و هم چنین معفو است عرق بکه بان بخش میشود که انسان را کمتر متبصر است که از آن
 خالی باشد ولیکن عفو از آنچه شنبه شد مخصوص صاحب جروح و قروح است پس
 اگر آن رخت را دیگری بپوشد عفو نیست و هم چنین اگر شک کند که خون از جرح

نجاست



نحو کثیر

بناختن

وقتی که است یا از غیر آن که عفو نیست و معفو است بنابر آن در هر دو رخ و بدن
چهره مجتمع باشد و چهره متفرق بشرط آنکه مجموع سه مقدار در هر دو نباشد و این حکم در خون
غیر حیض و نفاس است متخاضرات با که در خون غیر نخل العین است و در عفو از خون غیر
ماکول اللحم نام است هر چند که کثیر از در هر دو باشد و احوط در مقدار در هر دو اکتفای بمقدار
ناخن ابهام متعارف است و اظهر متحد بد با حصر احتیاط است که کودی کف دست باشد
مراد بناختن ابهام ناخن انگشت بزرگ است و هم چنین معفو است بنحاست بجز یکم ناخن
تمام نشود چهره لباس باشد چهره غیر لباس لباس چهره در محل خود باشد چهره نباشد چنانچه
هرگاه قبائی زائاه نموده در جیب خود گذارد ظاهر است که باطل نمیشود نماز و اظهر
عفو است از بناختن شال کمر و عمامه و هرگاه خون زائاه بر مقدار عفو بوده لکن بعضی را
از آن نموده باشد که باقی کثیر از در هر دو باشد باز عفو است از اینجا معلوم شد که در
تواند خون را کثیر از در هر دو کند و واجب است چنین کند بلکه اقوی اینست که در مطلق
بنحاست که از آن تمام آن ممکن نباشد لازم باشد از آن هر قدر که ممکن است و تربیت
کند صبی یا صبیبه اگر یکجامه داشته باشد کفایت میکند شستن آن در روزی
یک مرتبه از بول هر وقت که خواهد و بهتر است آنکه در آخر روز بشوید که چهار نماز را
بطهاره یا بکثرت بودن بنحاست بنجای آورده باشد و واجب است در شستن بول از
رخ و بدن و در غیر هرگاه شسته شود بآب غیر جاری مگر بول طفل شیرخوار مسلم
که در آن ریختن آب کافیست با فرو گرفتن تمام محل را که بول بان رسیده باشد با
آب بر بول هر چند غساله از محل بیرون نرود و احوط بیرون کردن آنست و اما در آب
جاری کفایت میکند بکشد و غر بکشد و در آب کثیر چنین است هر چند احوط تعدیل است

و در غیر رخت و بدن و غیر بول از سایر نجاسات احوط است که در دفعه بشوید در غیر
 ظروف هر چند ظاهر کفایت نمودن بیک دفعه است در غیر بول و اما در ظروف پس در
 آب جاری قوی کفایت بیک دفعه است و احوط سه دفعه است و در آب قلیل سه دفعه
 باید شسته شود از هر نجاسته غیر از نجاست مردن موش و شراب و ولوغ سک و خوک
 که عبارت است از آشامیدن آنها از ظرف بطرف زبان پس در مردن موش خصوصاً در
 نوعی از آن که عبارت از جر زاست احوط است که هفت دفعه ^{شسته} بشوید در غیر
 جر زها هر کفایت سه دفعه است و هم چنین در شراب احوط است که هفت دفعه
 بشوید هر چند ظاهر کفایت سه دفعه است و هرگاه ظرف آن چوبی یا سفالی باشد
 بی دروغن پاکد و نباشد احوط اجتناب است هر چند اقوی بقول مظهر ظاهر است
 و اما در ولوغ خوک و سک پس در خوک واجب است هفت دفعه شستن و در سک
 واجب است سه دفعه شستن هر چند احتیاطاً است هفت دفعه بشوید لکن
 شستن اول باید بجا نداشت و احوط است که خاک خشک بمالند بموضع نجاست
 بیک دفعه و خاک را مزوج باب نمایند و موضع نجاست را بان بشویند بیک دفعه دیگر
 و بعد از آن باب بشویند و در دفعه و خاکستر و اهک و کچ و اشنان و امثال آنها ^{بعوض}
 خاک کفایت نمیکند و موقوف است نظایر آن چیز بیکه آب را در فرو میرود بر فشردن
 اگر شسته شود باب قلیل مکرر بول و ضیع که حاجت بفشردن ندارد چنانچه گذشت
 و اما در آب جاری یا اگر ظاهر است که حاجت نیست بفشردن هر چند احوط است و
 واجب در نظایر نجاسات بر طرف کردن عین نجاست است نه رنگ آن و نه بوی آن و
 فرق نیست در وجوب بر طرف کردن میان نجس و متنجس هرگاه موضع نجاست ^{مستثانه}

نجاست
 نجاست



بجاستان

شود اگر در يك لباس معين است شستن هر موضعی از آن که احتمال نجاست در آن باشد
و اگر احتمال در زیادتر از آن باشد واجب است شستن جمیع و اگر اشتباه در چند لباس
یا غیر لباس باشد هرگاه غیر محصو است واجب نیست شستن و اگر محصور باشد
واجب است و اگر ممکن نشود شستن لباس برای نماز کردن جایز است برهنه نماز کند
بلکه معين است و اگر مانعی از برهنه شدن بهم رسد مثل سرما و آنچه متضرر شود با و
نماز کند یا رخت بخس اعاده و قضا بر او نیست و اگر دو لباس برای نماز گذاشته باشد
یکی بخس و دیگری ظاهر و مستتر شود و ممکن نشود از برای او غیر آن و نه شستن آنها
نماز را در هر دو بکند و هرگاه نماز را بجای آورد با بخس بودن رخت باید علم داشت
بان واجب است اعاده نمودن نماز در وقت و قضا نمودن آن بعد از وقت و اگر فراموش
نمود از آنکه نجاست و بعد از فراغ از نماز بخاطرش مدا عاده و قضاء آن واجب است
و اگر در بین نماز بخاطرش بپایدا عاده واجب است و اگر وقت عاده باقی نمانده باشد
تمام کند و اظهار ترک نکردن قضاء است و اگر میباید بخس بودن رخت باید نماز
پس اگر علم بهر سبب بعد از فراغ از نماز و بیرون رفتن وقت قضاء نیست بر او
و هم چنین عاده لازم نیست هرگاه در وقت علم بهر سبب باشد و اگر علم بهر سبب
بین نماز باطل است نماز و واجب است عاده آن هرگاه علم بهر سبب پیش بودن نجاست
و اگر علم بهر سبب باشد که پیش از نماز نبوده است و ممکن باشد او را تطهیر نمودن بدو
فعل منافعی تطهیر نماید و نماز را تمام کند و اگر ممکن نشود نماز باطل است و واجب است
اعاده نماز و اگر علم نجاست بهر سبب باشد بآنکه بودن وقت نماز را تمام کند
و عاده بر او نیست باینکه مطهر است و احکام آنها و در آن چند فضیلت است



در آب

فصل اول در آب بدانکه آب با اب مطلق است با مضاف و هر دو بدو رسیده
 بخاسته بان از خارج ظاهر است و اما در مطهر است پس اب مضاف رفع میکند حدی
 زاو نه خستی را و بجز میشود بملاقات بخاسته هر چند بقدر کور و بیشتر از کور باشد
 اب مطلق پس ان پاک میکند هر چند بمرکز آنکه قابلیت پاک شدن نداشته باشد و اگر
 برسد با و بخاسته منقسم میشود با تمام چند اول اب جاری که عبارت از آب است که از
 زمین بجوشد و جاری شود بر زمین و در حکم است آنچه بجوشد از زمین و آب تاده یا
 و نه نامند از آچاه و ان بجز نمیشود بملاقات بخاسته مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم ان بجا
 متغیر شود چه بمقدار کور باشد چه نباشد و حوضهای کوچک حمام که متصل بخرابه میباشد
 که در عراق عرب و حجاز متعارف است در حکم اب جاریست در پاک نمودن و بجز نشد
 بجز رسیدن بخاسته بشرط آنکه متصل باشد بخرابه و آنچه در خزینه است بقدر که
 باشد و در صورت تغیر اب حوض و نظایر ان شرط است که اب خزینه بقدر کور باشد
 بعد از برطرف شدن تغیر و مراب بازان و حکم ان حکم اب جاریست در بجز نشد
 بجز رسیدن بخاسته بان و پاک نمودن غیر در حال بارید هر چند جاری نشود
 چه در زمین جمع شده باشد چه از ناو دان بیا بد چه ابرسیا باشد چه بقطعه خود
 باستقامت بیاید یا باران را به متی برود و فرق نیست میان ظاهر اب بازان بان
 برسد و باطن در صورت نفوذ در پاک شدن و حاجت بفشردن ان نیست سیم
 اب ایستاده پس اگر ان بقدر کور باشد بجز نمیشود مگر بتغیر نمودن رنگ یا طعم یا بوی ان بجا
 چه آنکه تمام ان متغیر شود یا قدری از ان و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است یعنی متغیر
 شود بخواه رنگ ان بچشم و طعم ان بدندان و بوی ان بدماغ ادراک شود و اعتبار نیست



بغير از صفت رنگ و طعم و بوی و نر با بن سر صفت هرگاه صفت متجسس باشد خواه اصل
 باشد یا آنکه کسب کرده باشد از غیر نجاست و نه هرگاه حاصل شد باشد همچنانکه شد
 اب نجاست و نه بفرض نمودن اوصاف مذکوره زاد در نجاست یا در اب و کرم حسب وزن
 هزار و دویست رطل عراقیست که بوزن شاه که عبارت از شانزده عباسی باشد شصت
 چهار من بنقصه بلیست مثقال میشود و بوزن تبریزی سی شاه سی صد و سی و شش
 من بنمیشود و بحسب مساحت سر و جیب بنم در طول و در سر و جیب بنم در عرض و در سر و
 بنم در عمق است و اگر اطراف حوض مثل آن اختلاف داشته باشد در طول و عرض و عمق
 یا بعضی از آن باید مجموع چهل و دو و جیب هفت ثمن و جیب باشد بوجیب متعارف و اگر
 اب بقدر که نباشد هر چند بقدر یک مثقال کم باشد نجس میشود بر سبب نجاست
 هر چند اب را در بر نجاست شود یا نجاستی باشد که اجتناب نمودن از آن ممکن نباشد
 سر سوزن از خون و اگر شک کند که اب بقدر که رسیده باشد حکم باید بشود یا آنکه
 نرسیده است چنانچه اگر شک کند بعد از آنکه بقدر که رسیده باشد حکم باید
 بکند یا آنکه باقیست بر قدر که و طاهر میشود اب مذکور با بی که نجس نشود بر سبب
 نجاست چون اب جاری و بازان و کرد بکر که بکد فغردان بریزند و معتبر است
 مزوج شدن اب مطهر و کفایت نمیکند مجرد اتصال چهارم اب چاه و آن نجس
 نمیشود مگر با نجس که نجس میشود با نجس گذشت و طاهر میشود با نجس جاری
 با نجس ظاهر میشود لکن مستحبست کشیدن اب از هرگاه واقع شود نجاسات بلکه غیر
 نجاسات در آن و احوط عدم ترک است و تفصیل آن را در رساله کیهن ابرار کرده ایم
فصل سوم در بانی مطهرات و آن چند چیز است اول افتاب آن پاک میکند و
 و بوریا و حصیر از بول هرگاه بخشکانند انواع این افتاب هر چند هوا خالی از باد باشد

در حکم نجاست

و حصیر نباشد بلکه بر غیر آن نیز از چیزهایی باشد که منقول نباشد مثل درخت
 و میوه و علف و بانی چیزهایی که از زمین میروند ما ذامین که در جای
 خود بانی نباشد و قطع نشده باشد و هم چنین است حکم دیوار و سقف حجره
 و در و پنجره و ارسی و ستون و محواریها چنانچه فرق نیست در زمین میان آنکه
 سنگ نباشد یا خاک یا فرش شده باشد یا جر و سنگ و قیر و کچ و اهل
 و محواریها یا نشده باشد و اگر بنجاست خشکیده باشد و دوباره انرا ترک کنند و
 افتاب انرا بجنگاند کفایت میکند و فرق نیست در پاك نمودن آن میان ظاهر
 باطن هرگاه و طوبیت متصل باشد از ظاهر باطن و اگر ظاهر خشک باشد و بنجاست
 باطن منفصل باشد از ظاهر بتابدن افتاب پاك نمیشود و زمین
 و ان پاك میکنند تر قدم و تر چکه و بغلین و اگرگاه بنجاست بر او رفتن
 یا مالیدن بر زمین بجیثیتی که عین بنجاست بر طرف شود هر چند احوط
 راه رفتن بقدر پائزده ذراع است اگر بنجاست در کمتر از پائزده ذراع بر
 طرف شود و هم چنین پاك میکنند هر چیز را که وعای پا نباشد و شر عصا
 اعرج را و زانوی زمین کبر یا کعبان را بلکه تر تیره و عصا و عراده و غیره
 و اولکن اقتضای بر اینچه اول ذکر شد احوط است بلکه احوط از ان اقتضای بر بغلین
 و چکه است و شرط طهارت زمین و هم چنین خشک بودن ان لکن نه بجای که کل
 باشد یا اب کل که البتہ پاك نمیشود و احوط بلکه استرطاط و طوبیت ماسح است
 از قدم و بغلین و شبهه اینکه بغل یا پوش و بغل حیوانات پاك نمیشود و ضعیف
 است از بغلین و قدم و امثال ان هر چند احوط است لکن پاك نمودن زمین

زمین
 پاك
 نمیشود



ستم استحال است بتبدیل شدن حقیقت نجس یا متنجس بحقیقت چیز دیگر
 که نجس نباشد و صورت نوعیه نجس یا متنجس بصورت نوعیه چیز دیگر که از
 نجاسات نباشد و اما بتبدیل اوصاف یا متصرف شدن اجزاء اعتبار ندارد و
 باعث پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع بسیار میباشند از قبیل خاکستر
 شدن پاکر شدن فضلات نجاسات و نمک شدن سک و بول شدن آب
 نجس و شیر یا سرکه بن یا رجع شدن غذای نجس هر چه باشد در حیوان ماکول
 اللحم و هم چنین استحال شدن نجس یا متنجس بنجار هرگاه علم بنیالافتن اجزای
 آن بنجار بهام نرسد و هم چنین است استحال عصب نجس بسرکه و هم چنین شراب ^{هر چند}
 بعلاج باشد خواه آنچه علاج بان میشود یا فی بماند یا مستهلک شود و فی الحقیقه
 این از باب انقلاب است نه استحال و احوط بلکه افوی پاک نشدن چوب نجس است
 بزغال شدن و کل باجرو سوفال و کوزه شدن چهارم اسلام و آن پاک
 میماند بدن و رطوبات کافرها اذاب دماغ و دهن و بلغم و امثال آن و
 هم چنین آنچه متصل ببدن او باشد از موی و ناخن و دندان و اما ظروف
 و آنچه بر طوبت ملاقات آن نموده باشد نجس است و هم چنین است لباسی که
 پوشیده است هرگاه در حال کفر نجس شده باشد بعد از طوبت
 دیگر و احوط اجتناب است از عرقی که در حال کفر بهم رسیده باشد در بدن آن
 و باقی نباشد در حین اسلام و هرگاه اسلام بیاید و یا مادر فرزند صغیر
 پاک میشود بتبعیه ^{سست} نجس که شدن و آن در آب انکور جو شده نجس است که نجس
 آن سبب جوشیدن نباشد که پاک میشود بر طرف شدن دو ثلث آن بعد

در نجس
 از نجس
 در نجس



غلیان چهر با تش باشد چهر با فتاب و در طهارت ان بدن هاب ثلثین طه و انبار
 یا بحارده هوا ثانی بلکه منع است بلکه در د هاب ثلثین با فتاب اگر طول ز باد
 بکشد نیز اشکال است و ناک میشود بپاک شدن ان الاث و ادوات طنج از ظرف
 و غیران و دست و ریخت کسی که متوجه علم است بشرط آنکه عامل و الی باقی بر
 عاملیت و التیث تا بحال پاک شدن و اگر شک داشته باشد در آنکه بر طرف
 شد و ثلث ان یا نشد با قیست بر نجس بودن و حرام بودن چنانچه اگر
 شک داشته باشد که بجوش آمد یا نپا آمد با قیست بر پاک بودن و حلال
 بودن و اگر شک کند در آنکه انکور میباشد یا غوره بجوش آمدن نه حرام
 میشود و نه نجس شمر انتقال چنین بیکه محکوم بنجاست باشد با اعتبار محل هر
 گاه نقل شود بمحلی که محکوم بطهارت باشد بحسب اسم اگر داخل در اسم ان شود
 حیوان صاحب نفس سائله مثل انسان و بخوان هرگاه بخورد انرا حیوانی که صاحب
 نفس سائله نباشد مثل کبک و شیش و پشه و کنه و این در وقتی است که علم
 داشته باشد با این معنی مثل آنکه بمشاهده احساس نماید و اگر نداند
 طهارت ناظر است و از این باب است انبی که نجس شده باشد هرگاه بزراعت و
 درخت بدهند و بعروق انها داخل شود پاک خواهد شد بجز آنکه جزء
 انها محسوب شود و اگر شک کند در آنکه مشغل شد از محل نجس بمحل طاهر
 باشد محکوم است به نشدن هفت مرتبه سنک و کهنه استنجاء و بخوان بشرایطی
 که گذشت هشتم استبراء و بان حکم بطهارت و طوبیت مستتبه بیول و
 مفی میشود و اگر استبراء نکرده باشد نجس است نه مر جدا شدن غساله

در نجس
 در نجس
 در نجس



پاک کنند است و طوبی را که باقی میماند بعد از فشردن
 و هم بر طرف شدن بخاستن ز بدن حیوان غیر انسان و بر طرف
 شدن از بواطن مثل باطن دماغ و گوش و دهن و هم چنین است
 آنچه در میان دندانها میماند از غذا هرگاه نجس شود و احوط آن
 آنست که اگر نجس شود دهن از بول و دفعه مضمه کند بآب و
 اگر از غیر بول باشد یک دفعه مضمه کند هر چند احوط در آن نیست و
 دو دفعه است یا زهره بیرون آمدن خون از محل زنج کردن حیوان
 یا محل بخرنمودن شتر بقدری که خون متعارفست از آن دفعه باشد
 که بان حکم بطهارت خون باقی مانده میشود و از زهره غایب
 شدن و آن مطهر بدن مسلم و رختاوست با علم او نجاست و احتمال
 تطهیر از آن **فصل سیم در ظروف و استعمال کردن ظروف**
 غیر از طلا و نقره و پوست مستتر از باقی معادن از جواهر نفیسه
 باشد و از غیران با طهارت و غضبی نبودن و آقا ظرفی که از پوست مستتر
 باشد جایز نیست استعمال آن و هم چنین ظروف طلا و نقره و لکڑ
 حرام نمیشود از چیزیکه در هر دو قسم اخیر از ظروف میباشد از خوردنی و
 آشامیدنی و غیران و دفع خبث بان میشود و هم چنین از ظرف غصبه
 هر چند فعل حرام کرده باشد و هرگاه وضوء یا غسل از یکی از
 آنها بسازد ظاهر است صحت است و احوط آنست که مکرر در
 صورتیکه منحصر باشد ظرف در ظرف غضبی یا ظرف طلا و نقره

در کتب معتبره
 و کتب معتبره
 و کتب معتبره
 و کتب معتبره



و ممکن نباشد وضوء یا غسل بدون استعمال کردن اذکار
ظرف که وضوء و غسل بان حرام و باطل است و جایز است
استعمال کردن ظروف طلا و نقره در حال اضطرار چه در تطهیر
باشد و چه در غیر آن و احوط جمع میان وضوء یا غسل و تیمم است
و حرام نیست نگاه داشتن آنها و احوط اجتناب است چنانچه میان و
سر علقیان طلا و نقره استعمال کردن حرام نیست و در استعمال سر مه
دان و قاب قران و لوله دعا و ترنایک دان و شان دان با اشکال بلکه
منع است و هم چنین اگر تمام سر علقیان نقره یا طلا باشد هر چند استر
ان چیز دیگر باشد مثلاً نذارد و استعمال ظرفی که خط طلا و نقره در آن
کشیده شده باشد یا باب طلا مطلقاً کرده باشند یا در آن اجزاء طلا
نصب کرده باشند اقوی جواز است و حرام است گذاشتن هر
بر موضع مفضض در حال خوردن و جایز است قران را بلکه هر کتابی را
جدول طلا یا نقره کشیدن بلکه تمام کاغذ را با طلا و نقره و بر روی
آن نوشتن و هم چنین جایز است طلا نمودن ترشمشیر و براق آن و
ظرف و زینت آن و هم چنین جایز است زینت مشاهد مقدسه بتبدیل
طلا و نقره و پرده و روپوش ضرایح مقدسه را طلا باف کردن و جایز است
زینت نمودن در و دیوار خانه و اطاق و سقف آن را با طلا و نقره و احوط
ترک است و در ظرف اگر یا چهره طلا و نقره بپندارد و آب خورد
از آن عیبی ندارد تمت کتاب الطهاره

بایست که
در کتب
مفصله
ملاحظه
گردد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب الصلوة در آن چند بحث است بحث اول در مقدمات نماز و در آن چند
باب است باب اول در عدد نماز واجب بدانکه نماز واجب شش است نماز یومیه و جمعه
وعید و آیات و طواف و واجب با مرخاج مثل استیجار و نذر و عهد و میمنه و نماز یکبار از
پدر فوت شده باشد یا پسر واجب است نماز یومیه بر هر مکلفی که خالی از حض و نقاسر
باشد و قادر باشد شرعاً بر طهارت اختیار نماید اضطراری در شبانه روزی پنج نماز است
که مجموع آن هفت رکعت است در حضر از برای هر یک از ظهر عصر و عشاء چهار رکعت
و از برای مغرب سه رکعت و از برای صبح دو رکعت مگر در روز جمعه که واجبست عوض
دو رکعت عیناً یا تحییراً بشرطی که بعد از این مذکور خواهد شد و در سفر و حالت خوف
از چهار رکعتی و دو رکعتی که میشود و از باقی چیزی که نمیشود **باب دوم** در اوقات نمازها
یومیه واجب و در آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه از برای هر یک از اوقات
وقت است اول از برای فضیلت و **ثانی** برای کفایت نمودن در امتثال پر وقت
اول نماز ظهر و نوافل است از ابرو نصف النهار و رسد تا آنکه سایه مثل شاخص
شود و وقت دویم آن بعد از گذشتن وقت اول است تا آنکه باقی بماند مغرب مقدار آن
نمون نماز عصر در حاضر بمقدار چهار رکعت که باقل واجب است بماند در مسافر بمقدار
دو رکعت و همچنین است در هر نماز چهار رکعتی و وقت اول نماز عصر بعد از گذشتن

در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

در بیان
در بیان
در بیان
در بیان



در اوقات نمازهای پنجگانه

مقدار ادای واجب از نماز ظهر است تا آنکه سایه و مثل شاخص شود و وقت دوپیمان بعد از
وقت اول است تا زهاب حره مشرقیه از فوق الرأس احوط ترك نیست اداء و قضا است از غروب
تا زهاب حره و وقت اول نماز مغرب از زهاب حره است تا بر طرف شدن شفق مغرب و آن خست
که در سمت مغرب بزم میرسد بعد از غروب افتاب قریب یک ساعت بعد از غروب باقی است
و وقت و پیمان بعد از وقت اول است تا آنکه باقی بماند تا نصف شب مقدار کردن نماز عشاء
و وقت اول نماز عشاء بعد از گذشتن مقدار ادای واجب نماز مغرب است ثالث شب و وقت
دویم آن بعد از گذشتن وقت اول است تا نصف شب و وقت اول نماز صبح طلوع صبح صاف
است تا اسفند صبح و وقت دویم آن بعد از وقت اول است تا طلوع افتاب فصل از آنچه
مذکور شد معلوم شد که هر یک از نمازهای چهارگانه را سوای نماز صبح را وقتی است مختص
بخودان که ایستادن بنماز و بکرا از نماز ادائی در آن جایز نیست پس هرگاه تمام نماز عصر در اول
وقت مختص ظهر ایستادن بنماز باطل است و هم چنین است هرگاه تمام نماز ظهر در
آخر وقت که مختص نماز عصر است ایستادن کند لکن باید دانست که این اختصاص بنا بر اظهر
استغال ذمه است بنماز دیگر و الا اختصاصی نیست ایستادن بنماز دیگر جایز و صحیح است
مثلاً اگر سبب عدم نماز ظهر را پیش از دخول وقت ظهر کرده باشد که بقدر یک سلام در
وقت شده باشد آن نماز ظهر صحیح است حال چنانکه داخل در نماز عصر شود و هرگاه از
باب فراموشی بخوان نماز عصر را پیش از وقت مختص بان کرده باشد و بقدر نماز عصر دیگر
از وقت باقی نباشد جایز بلکه واجب است بدون تاخیر نماز ظهر را در این وقت بجای آورد و
همچنین است کلام در نماز مغرب و عشاء و نیز باید دانست که این اختصاص در شرکت این دو
نماز است یا یکدیگر و الا نماز قضا یا نوافل یا سایر اعمال مستحبیه یا واجبه بکرا هرگاه در این

نمازهای پنجگانه
در اوقات و احوط
و قضا و کراهت



در بیان شناخت اوقات پنجگانه

وقت پنجایاورد صبح است اگر چه در صورت عمد غاصی است و فصل شناخته میشود بصف
شب بگذشتن ستاره ها بیکه در اول غروب از مشرق طلوع کرده باشند از بالای سر جانب
پیش رو در صورتیکه شخص و بنقطه جنوب یا پستد با این طور که جگر از در پشت شانه بیدار
و شناخته میشود صبح صادق که اول نماز صبح است بسفید که در عرض افق پهن میشود و
شناخته میشود در و ال بچند چیز از آنجمله بمیل نمودن افق پنجایاورد است از برای کسی
که روی بنقطه جنوب بایستد و همچنین بز یاد شدن سایه شاخص بعد از کم شدن آن
با محاذ شدن سایه آن بعد از هر طرف شدن آن لیکن اول تقریبی است نه تحقیقی و سیم
در حالتی است که افق است سمت راست بلد را نور و عبو کند مثل مکه در بعض اوقات و دریم
در غیر انصود است غالباً لهذا غالب بلاد و غالب احوال را بلاد تشخیص بپادش سایه شاخص
است فصل چایز نیست تا خیر نمودن نماز را از وقتیکه از برای آن متحد شده است
و نه مقدم داشتن بر آن و اگر نماز کرد پیش از وقت نماز باطل است چه تمام نماز پیش از و
واقع شده باشد چه بعضی از چه بعد کرده باشد چه بفرا مویشی چه مسئله را دانسته باشد
چه ندانسته باشد چه وقت را بشناسد چه نشناسد هرگاه نماز در وقت واقع شده باشد
از کسی که چایز نیست که وقت داخل شده است نماز آن نیز فاسد است و اما اگر
فرا مویش کرده باشد واجب بودن در وقت را با آنکه از اصل این حکم را نمیدانسته است
داخل در نماز شود با اطمینان بشرعیت و صحت آن ظاهر صحت نماز است با وقوع تمام
آن در وقت و چایز نیست اعناد نمودن بمظنه در داخل شدن وقت با ممکن بودن علم
هر چند حاصل شده باشد مظنه از آن معتمدی یا قول یک عادل بلکه دو عادل نیز
بنا بر احوط هر چند اظهر که قیام نمودن بشهادت دو عادل است حق در صورت امکان

در بیان اوقات پنجگانه



نیمه اول فائز که از برائتهاست

محصّل علم بوقت اگر چه احوط عدم اکتفا بآنست خصوصاً امکان تحصیل علم و در صورت
عذر بواسطه کوری و حبس نبودن مرشد و وجود ابرو و غبار جانراست اکتفاء بمظنه
هر چه حاصل شود هر چند که ممکن باشد محصّل علم بسبب تلخی خیر انداختن نماز اگر چه
در اینصورت احوط است و هرگاه بعد از اینان بنماز بشهادت عدلین یا بمطلق مظنه
در صورت عذر ظاهر شود که وقت داخل نشده بود باید اعاده کند نماز را هرگاه وقت داخل
نشده باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد هر چند پیش از سلام باشد اعاده نکند
وصل اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس گویند که
شود و در حالتی که در نماز باشد عدول بکند به نیت نماز پیش چهره ظهر باشد چهره مغرب
اگر بعد از فراغ باشد مجزئ است و از هرگاه در اول وقت که مختص بنماز ظهر یا مغرب بوده
واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب میکند اما اگر نماز مناسخت در وقت مختصر
سابق واقع شده باشد نماز باطل است و جایز است آن بان بنوافل یومیه و غیره و میسر
چند قضاء آنها باشد بعد از داخل شدن اوقات فرائض و پیش از اداء آنها چنانچه جایز است
نافله از برای کسی که در روزه و قضاء فریضه باشد چهره نافله روز چهره نافله شب چهره نماز
بنوافل **باب** سیم در قبله و آن کعبه معظمه است از برای جمیع بلاد و اطراف و توجه
بان برای اهالی مکه معظمه است و کسانی که از ایجاد و روند توجه میکنند بجانب
خانه بنجوی که مظنه حاصل کند بمواجه بودن با خانه و مدافه زیاد لازم نیست و توجه
بجانب قبله واجب است و جمیع نمازهای واجب شرط است در نوافل در صورتیکه در حال
استقرار بجای او رز و اگر در حال حرکت نماز می کند پس در نوافل ساقط است بجز آنست که
تکبیر الا حرام از بجانب قبله بگوید و بعد حرکت کند به جانبی که میخواهد بلکه در نماز

بنوافل
بنوافل
بنوافل



فصل
در بیان
نماز و سجده

واجب نیز ساقط است اگر در کشتی باشد چه ممکن باشد بیرون آمدن و نماز کردن و چه ممکن
نباشد و بعد نیست که بحکم کشته باشد یا پخته در این از منبر شایع است از کالسکه بخاری
اما کالسکه استی که بر آسب بسته میشود پس بحکم سواری بر چوالت است که در حال اختیار
نماز در آن نمیتوان نمود و توجه بقبله در نماز برای خوابیده است که اگر بر پهلوی خوابید مثل
مرده که در قبر میگذارد روی بقبله کند و اگر بر پشت خوابیده کعب پاها را بجانب قبله
نماید چنانچه اگر بر روی خوابید سر خود را بجانب قبله کند چون در حالت سجود در نماز و اگر
ممکن نباشد که در تمام نماز و بقبله کند روی میکند در هر قدری و موضعی که میشود
توجه بقبله نماید و ساقط است در هر قدری که نمیتواند و اگر سوار چوالتی باشد پس جایز نیست
نماز واجب در حال سواری بجانب او رد با قدرت و با عدم قدرت چون در حال جنگ
یا فرار از دشمن جایز است و قبله شرط نیست و همچنین شرط است روی نمودن بقبله
در جزئی که فراموش شده باشد در نماز فریضه و در سجود سهو و در حال احتضا و نماز
جنازه و دفن نمودن میت و بیج نمودن حیوان و واجب است تحصیل نماز با علم بقبله و با قدر
چه در عین وجه رجحه و اگر ممکن نباشد علم کفایت میکند مظهر بجانبی چه حاصل شود
از قول عادل یا فاسق یا کافر یا غیر آن و اگر عاجز شود از تحصیل مظهر بجانبی پس اگر مظنه
در دو جانب است دو نماز میکند و در سه جانب سه نماز و هرگاه بکلی عاجز است از تحصیل
مظنه نماز کند بچهار سمت با وسعت وقت و اگر نماز کرد بمظنه و بعد ظاهر شد که
پشت بقبله بوده است عاده کند اگر وقت باقیست و اگر وقت گذشته است قضا
ندارد و هم چنین اگر ظاهر شد که قبله در میان و دیده واقع شده باشد بر او چیزی نیست و
اگر ظاهر شود در میان نماز که روی بقبله نیست بگردد سمت قبله اگر انحراف نیست



باید که در نماز
مکان نماز را
پاک و خالی
باشد

و بسیار نرسیده باشد و اگر رسید باشد عاده کند و اگر بعد از فارغ شدن از نماز متنبه
شود که از قبله منحرف بوده است یا نحو این که عاده باید بکند و بگرعت از وقت باقیست
لازم نیست عاده لکن احوط عاده است **باب چهارم** در مکان نماز و آنکه جای
است نماز در هر مکانی که خالی باشد از نجاستی که تعدی نماید و جایز است تصرف باشد
چه ملوک باشد بحسب عین یا منفعت یا جاریه یا تجسس یا وصیت منفعت از برای شخص
یا نحو اینها و چه مازون التصرف باشد از برای نماز کننده خواه باذن عام باشد یا باذن
نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا نحو خواه مباح الاصل باشد مثل زمین مؤث یا غیر
ان و چه شاهد حال مالک بر تصرف داشته باشد یا اینکه رابط در میان مصلی و مالک
باشد از صداقت و غیر آن که منشاء رضای مالک باشد و معتبر است که علم به هر سه باشد
از شاهد حال و اما اگر علم به هر سه نباشد و مظنه به هر سه نباشد نماز کند در ملک غیر
این در غیر صحراها و باغات نیست که مانع از داخل شدن نداشته باشد مثل دیوار که نماز
در آنها مانع از امین که آثار را ضعیف بودن مالک نباشد صحیح است بلکه جایز است نماز در آنها
هر چند مال یتیم و دیوانه باشد و هم چنین جایز است نماز کردن در خانه پدر و مادر و فرزندان
و جد و جد و خواهر و عم و عمو و خالو و خاله و صدیق بدون اذن ایشان بلکه باشد در
رضای ایشان بلکه با مظنه داشتن بر رضای نبودن ایشان لکن احوط بر تقدیر مظنه بر رضای
نبودن ایشان ترک است و احوط از آن ترك نمودن نماز است با اذن نداشتن ایشان در داخل
شدن در خانه و جایز نیست نماز در مکان غصبی و باطل است با علم بغصب و اختیارات اما
اگر ندانسته باشد غصب بودن مکان دانسته حرامی کرده است و نماز او باطل است بخلاف
آنکه اگر بداند غصب بودن را و نداند حرمت را که هرگاه علم بفساد داشته باشد نماز او



بنا بر این که اگر در نماز
بنا بر این که اگر در نماز

باطل است و هم چنین اگر ندانند حرمت را و نه فساد را و مقصود در تحصیل احکام باشد
نماز و نیز باطل است و اگر مقصود در تحصیل نباشد و در وقت علم بحکم بهم رسانند و البته
بر اعادة کردن نماز و اگر بعد از وقت علم بهم رسانند احوط قضاء است و در وجوب ان
اشکال است بلکه واجب نبودن ان خالی از رجزان نیست و اما اگر مضطر شود بنما
کردن در مکان غصبی مثل آنکه اگر نماز در مکانی و زاد و نماز کردن نماز او صحیح است
چنانچه هرگاه حبس نماید او را در آنجا یا بر سر دایره و ن رفتن بر تلف شدن نفس خود
هرگاه تصرف نماز زاید بر تصرف نمودن در آن مکان نباشد مثل آنکه عاجز از حرکت
باشد هر چند بواسطه باشد خواه ایستاده باشد یا نشسته یا غیر ان از حالات و اگر
زاید باشد تصرف نماز بر تصرف در آن مکان موقوف است تصرف زاید بر اذن مالک
و هرگاه اذن بدهد تصرفی را و نه کند از تصرفی مثل اینکه اذن در نشستن بدهد
و نه نماید از ایستادن باید نشسته نماز کند و در عکس بعکس فرق در حبس میباح غیر
بیاطل و حبس بحق غیر مقدور نیست و اما حبس بحق مقدور نیست و هرگاه کسی
فراموش نموده باشد غصبت را معذور است و نماز او صحیح است مگر آنکه خود غاصب
باشد که در ان اشکال است و احوط اعادة است و هرگاه فراموش کرده باشد حکم را پس
اگر متذکر شد فراموشی را حکم ان حکم جاهل مقصر است و اگر متذکر شد حکم ان حکم
جاهل غیر مقصر است و فرق نیست در احکام مذکوره میان نماز پومیه و غیر پومیه
بلکه میان نماز واجب اصلی و عارضی شرط است طهارت مقدار واجب از موضع سجده
پیشانی و اگر سجده کرد بر نجاست باندانستن بان احوط اعادة بلکه قضا است هر چند
واجب نبودن اعادة خالی از رجزان نیست چنانچه واجب نبودن قضا در غایت است



زین یا آنچه بر بدن

و هم چنین است حکم فراموشی هم چنین شرط است بودن آن از زمین بشرط آنکه خورد
و پوشیدگی نباشد عاده حتی در گمان و پند که جایز نیست و جایز نیست سجده کرد
بر آنچه غیر زمین و رویی از زمین باشد مثل موی و کرک و پر مرغ و پوست و گوشت
و سپر و غیر آن از اجزای حیوان و حریر و آنچه مسجیت از زمین باشد هرگاه صدق نکند
بر آن اسم زمین مثل معادن از طلا و نقره و مس و برنج و آهن و الماس و زبرجد و فیروزه و
عقیق و یاقوت و زمرد و یخ و جواهر نیست نیز سجده کردن بر گل و اگر سجده کرد سهوا یا خطا
بر یکی از چیزهایی که جایز نیست سجده بر آن صحیح است و واجب نیست اعاده هر چند هنوز
سر از سجده برنداشته باشد بلی مسکشد پیشانی را از آن موضع به وضعی که سجده در آن جایز
است و جایز است سجده کردن بر کاغذ هر چند ساخته شده باشد از چیزی که سجده بر آن
صحیح نباشد هر چند نوشته باشد مگر آنکه آن نوشته چیزی باشد که سجده بر آن جایز نباشد
مثل دوده که در این صورت سجده بر محل نوشته نمیکند پس اگر نوشته به ترتیب یا خاک دیگر
باشد سجده بر نوشته هم جایز است بلکه هرگاه بقدری است که عرفا صادق است
سجده بر خاک کرده است آن مقدم است بر سجده بر کاغذ و با تقدیر و یافت نشدن
مراحت مسطور سجده میکند بر پنبه و گمان تقصیل آن با صواب است بآه جایز است سجود
بغیر آن و معتذر جمع که لازم میشود ایماء یا غیر آن اعم از آنکه معتذر قبل از نماز باشد
یا در نماز عارض شود بواسطه وجود مانعی از زخم و غیره در پیشانی یا یافت نشدن
یا مفقود شدن جایز است سجود در رساله بزرگ یا در شداست بان رجوع کنند با سجده
در لباس نماز کنند واجب شرط است پوشانیدن عورت در نماز واجب با قدرت
و شعور و در نماز سنت شرط است چنانکه نظر کنند باشد یا نباشد و عورت مرد

سجده بر زمین
و بر آنچه بر زمین است
و بر آنچه در زمین است
و بر آنچه در زمین است

سجده بر زمین
و بر آنچه بر زمین است
و بر آنچه در زمین است
و بر آنچه در زمین است



در نماز واجب است که در وقت نماز دست و پا را بپوشاند و اگر در وقت نماز دست و پا را بپوشاند و اگر در وقت نماز دست و پا را بپوشاند

قبل و بعد از نماز است و الی یومین و مابین سوره و رکبه از عورت نیست و نه مابین رکبه و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است و عورت در زن که واجب است پوشانیدن ان در نماز تمام بدست مکرر و دو کف است و دو قدم هر چند احوط پوشانیدن جمیع است مگر مقدار واجب موضع سجود از پیشانی و واجب است بر او پوشانیدن موی سر نیز و واجب است طهارت لباس هرگاه ساتر نباشد و بدن در نماز و شرط است در صحت آن و همچنین شرط است که جایز القصر نباشد بتفصیلی که در مکان نماز ذکر شد و جایز نیست نماز در لباس و خنثی عصبی چه پوشاننده عورت باشد چه نباشد بلکه باطل است هرگاه با اختیار و علم بغصب بودن پوشیده نباشد پس اگر مجبوس شده باشد بر نماز در آن با علم بغصب نداشته باشد نماز او صحیح است و همچنین حکم آن هرگاه فراموش نموده باشد غصب بودن از او در غیر غاصب چه در او محل اشکال است و جایز است بودن در خنثی بنا اثبات شل پذیر کتان و غیر آن و هم چنین از پوست حیوان ماکول اللحم یا تذکیر نمودن هر چند با غی نباشد و هم چنین جایز است بودن در خنثی نماز گذار از چشم و کور و موی و هر حیوان ماکول اللحم هر چند تذکیر نباشد باشد یا از مرده کشته شده باشد بر تقدیر کردن واجب است شستن موضعی که رسیده است ببدن مرده یا در طوبی و جایز است پوشیدن رختی که از او بر خور یا سجا باشد بلکه هرگاه از پوست هر یک باشد و لکن احوط اجتناب است از نماز در غیر و بر خور جایز است از برای مرد پوشیدن حریر مزوج با پنبه نماز در آن صحیح نباشد هر چند مزوج ده پک نباشد بلکه نماز آنکه مزوج مضحل نشود بنحویکه بنامند آنرا حریر و حرام است بر مرد حریر خالص پوشیدن هر چند در غیر نماز باشد و نماز با او باطل است هر چند



عورت نباشد و جایز است پوشیدن در ضرورت از سرها و مرضی که معالجه آن پوشیدن
 حریر نباشد و جایز نیست نماز در آنچه نمازبان تمام نمیشود از رخت مثل کلاه و بند بر
 جامه و جو زاب و نخوان و جایز است بر روی فرش حریر نشستن و بر زین پوش حریر سوار شدن
 و سر بند بر جامه حریر بودن و سنجاف لباس نمودن و احوط آنست که از چهار انگشت متصل
 زباد نکند و مثل سنجافست در کلاه و تکه و نخ که بان رخت میدوزند و قبطان پیراهن
 و بانه و قطن قبا و دستمال دست چپ بزرگ نباشد و چه کوچک و جایز است پوشیدن
 حریر برای زن چه در نماز و چه در غیر نماز و جایز نیست بر مرد پوشیدن رخت طلا یا
 بلکه نماز در آن فاسد است و اگر گهنه شود رخت و طلاء آن بر مرد جایز است پوشیدن
 آن و حرام است بر مرد انگشتر طلا در دست کردن و حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز
 چه سکه دار باشد و چه غیر سکه دار و بر زن حرام نیست طلا پوشیدن و بان نماز کرد
 و حرام است نماز در پوست میت و فاسد است چه نماز در آن تمام بشود یا نه چه لباس
 باشد یا غیر لباس و هم چنین جایز نیست نماز و باطلست در پوست غیر ماکول اللحم و در
 پشم و کورک و موی و پیران بلکه در جمیع فضلات و غیر آن از بول و روث و عرق و آب هیز
 و نخامه و اشک چشم و استخوان و غیر اینها چه آنکه لباس نباشد یا جزء لباس یا غیر لباس حتی
 بکوی که برخت بچسبد و چه چیزی باشد که تمام شود نماز در آن و چه نشود و هم اینها
 در وقتی است که گوشتی داشته باشد که توان خورد و اگر شک داشته باشد در چیزی که
 آن از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم جایز نیست نماز در آن و اگر نماز کرد در جمیع غیر
 ماکول اللحم بفراموشی یا غفلت یا ندانستن نماز او فاسد است خواه اشتباه در این که
 از ماکول اللحم نیست شده باشد یا در جایز نبودن نماز در آن **مستحب و مکروه**

در سجده
 در رکعت
 در نماز

در سجده
 در رکعت
 در نماز


در وقت اذان
تکبیر است
و در وقت اذان
تکبیر است

نماز و در آن یک مقدمه و چند باب است مقدمه **اول** در اذان و اقامه است بدانکه
 اذان چهار تکبیر است بلفظ **الله اکبر** و دو شهادت توحید بلفظ **اشهد ان لا**
اله الا الله و دو شهادت رسالت **اشهد ان محمدا رسول الله** و دو حی علی
الصلاة و دو حی علی الفلاح و دو حی علی خیر العمل و دو تکبیر و دو لا اله الا الله
 و شهادت بر ولايت حضرت امير جزء اذان نیست و لکن بقصد رجاء ان
 فی نفسه یا بعد از ذکر رسول خدا خود نیست و اگر بقصد جزئیت بگوید حرام است چنانچه
 اگر در اول اذان نیت نماید مجموع را و قصد کند که تمام و لطیف نماز است اذان باطل و
 حرام است و اقامه مثل اذانست مگر آنکه در اول آن دو تکبیر است و در آخر یک تهلل
 و زیاده باید کرد بعد از حی علی خیر العمل و قد تاملنا الصلوة پس مضمون اذان هجده
 فصل است و فضول اقامه هفده و جایز است در هر یک از اذان و اقامه اکتفا نمودن
 بیک فصل در حال یقین و سفر و لیکن اکتفا نمودن در اقامه بهتر است از گفتن هر دو
 یک یک و سنت است اذان و اقامه هر دو در نمازهای پنجگانه چه اداء باشد چه قضاء
 در فرای چه در جماعت چه در مرد چه در زن و کسیکه نماز قضا بر زمه او باشد خواهد
 چند نماز بکند در یک وقت اذان بگوید از برای نماز اول و در باقی اذان و ترک نموده
 همان اقامه را بگوید و افضل گفتن اذان و اقامه است در تمام و هم چنین مخصص است
 در ترک اذان دویم هرگاه جمع کند میان دو نماز واجب در سفر چه در حضر بلکه
 در سفر مخصص است در نکفتن اذان چه جمع کند چه نکند و در غیر اینها از نمازها
 واجب و سنتی اذان و اقامه نیست لکن در نماز عیدین و نماز آیات و طلب بارش و نماز
 میت هرگاه جماعت بشو سنت است سه دفعه بگوید الصلوة و وقت گفتن **اول**



بایستادن بنماز یا بعد از ایستادن و پیش از شروع در نماز است و احوط ترک اذان و اکتفا نمودن با قافه است در مواضع چند مثل اذان نماز عصر در روز جمعه خصوصاً هرگاه جمع کند بین الفرضین و همچنین اذان عصر و زعفران کسب که در عرفات باشد و هم چنین از نماز عشاء کسب که نماز مغرب عشاء در مشعر الحرام بکند و مثل این مواضع است بنا بر اقوی اذان و قافه از کسب که وارد شود که نماز جماعت بکند و امام فارغ شده باشد هر چند از اهل جماعت بکفر نباشد مانده باشد در تعقیب چهر در مسجد باشد و غیر مسجد بلکه هرگاه اراده جماعت کردن را نداشته باشد نیز ساقط است بلکه هرگاه امام مشغول نماز باشد و فارغ نشده باشد و در نیست نیز سقوط و فرق نیست در سقوط که اطاع داشته باشد که در اینجا جماعت میشود یا نداشته باشد و بدانند علماء امام را ندانند یا بدانند منق مام را و لکن بدانند که نماز جماعت برپا شده است از تمام مامومین یا بعض ایشان بر وجه صحیح یا آنکه مامومین مجهول الحال باشند که ندانند انعماء جماعت از ایشان بر وجه صحیح است یا بر وجه فساد و اگر بدانند منق امام را و آنکه احدی با او نماز نکرده است بر وجه صحیح ساقط نیست اذان و قافه و شرط نیست وحد نماز بلکه هرگاه هر دو نماز متفق باشد مثل ظهر و عصر یا عصر یا آنکه وقت هر دو یکی باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشاء کفایت میکنند سقوط پس هرگاه داخل بشود وقت نماز که حاصل نبود ساقط نمیشود مثل آنکه هرگاه امام نماز عصر را کرد و متخیر وارد شد که نماز مغرب را بکند ساقط نمیشود اذان و قافه و فرق نیست در آنکه هر دو نماز آداء باشد یا هر دو قضاء یا اول آداء و دوم قضا یا اول قضاء و دوم آداء چنانچه فرق نیست میان آنکه بدانند شخصی که وارد میشود که در اینجا جماعت اذان و قافه گفته شده است یا ندانند بلکه



کفایت میکند همین قدر که نداند که نكفنه اند چنانچه فرق نیست بنومرئان انکه امنا
 و شخص وارد حاضر باشند یا مسافر یا انکه امام حاضر باشد و وارد مسافر یا امام مسافر
 باشد و وارد حاضر باشد یا مسافر یا انکه امام حاضر باشد و وارد مسافر یا امام
 مسافر باشد و وارد حاضر و مخصوص نیست این سقوط مجامعتی که وارد بشوند اول
 دفعه بلکه ساقط است از هر که وارد بشود فاذا امپکه از جماعت اول بعضی باقی باشند
 هر چند جماعتی که دویم وارد شده اند متفرق شده باشند و هرگاه زنان وارد شوند
 بر نماز جماعت مردان ساقط میشود از آن واقامه از ایشان نیز در آنچه ذکر شد سقوط
 آن از مردان **باب اول** در نیت و تحقیق نیت و آنچه معتبر است در آن از قصد و تعین
 نمودن در آنچه مشترک باشد و قصد قربت گذشت در محبت و صوة و قصد وجوب
 در واجب استیجاب و مستحب اداء در وقت و قضاء در غیر وقت و اتمام در حضور و قصر
 در سفر و غیر از اینها ضروری نیست لکن احوط اعتبار نمودن جمیع اینها نیست که ذکر شد
 و معتبر نیست تلفظ در نیت بلکه در نماز به اشکال نیست و وقت نیت اول نماز است
 و حاصل میشود باینکه در چنین شروع بتکبیر الا حرام باینکه باشد و معتبر است مستمر
 داشتن نیت زانا با آخر نماز باین معنی که قصد خروج از نماز نکند و هیچ چیزی از اجزاء
 واجبه را بقصد دیگر بجا نیاورد بلکه هیچ چیزی را بقصد یا نیتان ننماید و واجبش
 نیت در جمیع نمازهای واجبی شرط است مگر در رکعت و جودیت است باین معنی که ترك
 نمودن آن نماز را باطل میکند چه ترك شود بعد چه بفراموشی چه بند استی و
 باطل نمیشود نماز بغافل شدن از نیت در بین نماز **باب دوم** در قیام و اجابت
 ایستادن در نماز واجبی خواه بومپه باشد و خواه غیر بومپه در حال تکبیر 

در نیت


در قیام

در رکعت

وقیام متصل برکوع و آن آخر جزء از قیام است که از آن برکوع مبرود و در حال قرائت
بعد از رکوع هر چند در حال نکرست باشد و قیام در حال تکیه قرا لا حرام و قیام
متصل برکوع رکن است و مراد برکن جز نیست که ترک کردن آن باطل کند نماز را هر چند
سهوا یا باشد و سنت است در حال قرائت مند و باث غیر آنچه گذشت باین معنی که میباید
ترک قیام و انخل مند و ب نماید نه آنکه انخل را نشسته بکند زیرا که عمل هر چند سنت است
ولکن قیام شرط در صحت است و قیام معتبر در نماز انتصاب عرفیست و متحقق میشود
براست نمودن پشت و باید در حال قیام تکیه نکند بر چیزی بجای آن که اگر برداشته شود
اینچیز هر آینه بیفتد و اگر راست نه ایستد باطل میشود نماز چه آنکه بعد باشد و چه
و اگر تکیه کند باطل میشود هرگاه عمداً چنین نموده باشد و واجب است ایستادن بر
دو پا و اعتماد را بر هر دو پا نمودن و تناوب در اعتماد بر هر پای نکردن و پاها را از یک
دیگر نباید جدا کرد و در ننگ زد که پیرن رود از صورت قیام و هم چنین باید استقامت
باشد در حال قیام و اگر عاجز شد از ایستادن بدون تکیه کردن پس تکیه کند اگر تواند
و اگر عاجز شد از ایستادن در تمام نماز و قادر باشد بر ایستادن در بعضی از اجزای
ایستادن در بعضی از اجزای ایستادن بقدریکه ممکن است و اگر مورد شود
در میان ایستادن در جزء پیش و جزء بعد بایستد در جزء پیش و اگر عاجز شود از ایستادن
بنشیند در موضعی که عاجز است و معتبر در جواز نشستن عجز نیست که در وسع خود
نزد بپندارد و کفایت میکند در تحقق عجز الم شدیدی که شاق باشد متحمل شدن او
یا باعث شود زبانی مرض یا حادث شدن مرض بکرا و مظنه کفایت میکند
در این امور و اگر در هر یک از صور عجز از قیام ایستاده نماز کند پس این عجز اگر بواسطه



در تکبیر
و سجده
و رکوع
و ایستادن

حدوث مرض یا زبانی مرض یا لزوم ضرر دیگر بوده باشد نماز او باطل است و اگر
بواسطه مشقت و بخوان بوده اقوی صحت نماز و احوط اعاده است و اگر عاجز
شود از نشستن بدون تکبیر باید تکبیر کند و اگر عاجز شود از راست نشستن بنشیند
راست بهر قدر که ممکن است و اگر عاجز شد هر چند بتکبیر دادن باشد بخوابد
بر دست راست را مقدم بدارد بر دست چپ اگر تواند و خوابیدن بر دست چپ را
مقدم بدارد بر پشت خوابیدن اگر تواند و در این احوال باید اعتماد بغير نکند مگر آنکه
عاجز شود و احوط تا آخر نماز است از برای صاحب عذر تا با خروج وقت خصوصاً با امید
بر طرف شدن عذر **باب سیم** در تکبیر الاحرام بدانکه واجبست تکبیر الاحرام و رکوع
است در نماز که باطل میشود نماز بترک آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهواً جاهلاً
و هم چنین است حکم در هر رکعتی و مجزئ نیست از آن تکبیر رکوع و نه مجزئ است یک تکبیر
از برای تکبیر الاحرام و رکوع و نه از مأموم در حالی که بترسد ز سریدن بر رکوع اما
اوست معتبر است در آن آنچه معتبر است در نماز بر پادشاهی قصد افتتاح بان پس اگر
شروع بتکبیر کند و تمام نشد داخل رکوع شود یا در بین برخاستن بگوید نماز او
باطل است و واجبست تلفظ کردن بتکبیر الاحرام بلفظ الله اکبر و هههه قطع چه
بجمله بگوید چه باخفات و اگر اخلال نماید بجزء آن که اسقاط کند یا بتبدیل بجزء دیگر
کند یا اعراب آنرا تغییر دهد یا عکس ترتیب کند یا بدل کند اکبر یا الله یا بلفظی که در
معنی بان یکی باشد یا ترجمه کند آنرا پس آن نماز باطل است و اگر ممکن نباشد او را
تلفظ کردن بتکبیر الاحرام واجبست یاد گرفتن هر چند با جرت باشد و تا آخر
از اول بجهت یاد گرفتن با امکان یاد گرفتن واجبست و اگر ممکن نباشد با وقت 

باشد داخل در نماز میشود با پنجه مقدس و ریاضت و اگر هیچ ممکن نشود اکتفا بر چندان
 میکنند و اگر چند زبان بدانند احوط تقدیم سرپایی و غیر این است بر فارسی و بعد از آن
 تقدیم فارسی احوط است چنانچه ناخیر ترکی نیز احوط است و لال بمرقد رکه ممکن میشود
 او را بگوید و اگر قدرت بر آن بهیچ وجه نداشته باشد احوط آنست که در قلب بگذراند
 آنرا با اشاره بانگشت و حرکت دادن زبان و مخبر است در هفت تکبیر افتتاحیه هر یک را
 که خواهد تکبیر الاحرام قرار دهد مگر آنکه افضل قرار دادن اخیر است و اگر شک کند در
 تکبیر الاحرام پس اگر داخل شد باشد در قرائت اللفظ نکند و اگر نکرده باشد از
 محل آن بجای آورد و از او هم چنین است حکم در هر فعلی از افعال نماز و اگر شک نماید که
 تکبیر که گفت تکبیر الاحرام بود یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنا بر تکبیر
 الاحرام گذارد در صورتیکه بداند که تکبیر الاحرام با شرایط آن از قصد افتتاح نماز و
 آن بعمل آمده است لکن نمیداند اقتضای بر همان شده است یا تکبیر دیگری برای رکوع
 مثلا گفته است و هرگاه میداند یک تکبیر گفته است لکن شک دارد که بقصد تکبیر
 الاحرام گفته است یا سهوا بقصد تکبیر رکوع گفته است نماز را از سر بگیرد یا احتیاط
 بجا آوردن مبطل چون استند یا روخوان بلی اگر شک کند که تکبیر پیش از رکوع است
 یا تکبیر بعد از رکوع بی اشکال بنا بر اول میکند و **باب چهارم در قرائت واجب**
 است قرائت حمد در نماز فرضیه خواه منفرد باشد یا امام در هر رکعت از نماز دو رکعتی
 و در هر یک از دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر یک از ده رکعت نماز
 آیات چنانچه خواهد آمد و اما ماموم پس اگر هیچ یک از دو رکعت اولین امام زاد رکعت
 است واجب است خود او حمد را بخواند و در هر دو رکعت اول رکعت سیم داخل نماز شده

تکبیر احرام



در نماز واجب است

بجای

باشد و اگر در رکوع آن ملحق شود در همان رکعت ثانی خود حمد بخواند و اگر در رکعت ثانی
امام را بکند در هر موضع که ملحق شود حمد بخواند و خواندن حمد در کن نسبت بلکه جزء
است در نماز واجب شرط صحیح است در نماز واجب چه در سنت و شرطین
در حال علم است پس اگر فراموش کند حمد را نماز باطل نیست و لکن اگر هنوز داخل رکوع
نشده باشد و بخاطرش بیاید بخواند خواه پیش از سوره باشد یا بعد از سوره باشد حمد را
بخواند و سوره را بعد از آن اعاده کند و اگر داخل رکوع شده باشد و بخاطرش بیاید چیزی
بر او نمیناشد مگر سجده سهو و هم چنین اگر چنین بداند که رکعتی که در آن میباید سیم
یا چهارم است و باین جهت ترك نمود و بخاطرش نیامد تا آنکه بر رکوع رفت چنانچه اگر
پیش از رکوع بخاطرش مدتلافی کند و اگر شك کند در خواندن حمد و سوره بعد از داخل
شدن در رکوع اعتبار ندارد و هم چنین هرگاه شك کند در خواندن حمد بعد از داخل
شدن در سوره اعتبار ندارد بلکه اگر شك کند در آنچه بعد از داخل شدن در آیه نکر
نیز اعتبار ندارد لکن در این صورت احوط آنست که برگردد و آن آیه را بخواند و معین است
خواندن حمد از بعد بر وجهی که بتواند رسیده است و اشکالی نیست در متابعت قرائت
نافع و این کثیر و ابی عمر و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی و لحوط ترك قرائت ابی جعفر و
یعقوب خلف است و هم چنین باید حرف را از مخارج ادا کند و موالات عنه و ترتیب و مبنا
ایات و کلمات بجا آورد و بسمله را در اول حمد باید بخواند و هم چنین در بانی سوره ها
قرآن غیر سوره برائت و اگر اخلاص بکلمه کرد واجب نیست اعاده آنچه پیش از آنست بلکه
کفایت میکند آء همان کلمه بخلاف آنکه اگر اخلاص نماید بجزء کلمه باید اعاده نماید کلمه را
و هم چنین باید در قرائت مواغات نماید حرکات و سکات بنائی و اعراض را هرگاه



در سجده

نماید و احوط مراعات نمودن مدت متصل و ادغام صغیر و متلازم است و لکن وجوب اینها
و غیر اینها از آنچه در نزد قراء لازم است مشکک است و ظاهر اینست که واجب نیست مگر
ادغام در کلمه واحد و آنچه در لغت عرب واجب نباشد و احوط ترك و صل نمودن بسکون است
بلکه اگر بعد از ساکن همزه وصل باشد و انحراف دهد در صحت قرائت اشکال است احوط
آنکه در هر جائی که وقف میکنند بقدر نفس کشیدن فاصله کند بلکه تجدید نفس
کند هر چند هیچیک لازم نیست و اگر کسی نتواند تمام حمد را بخواند یا در یکبار و اگر ممکن
نباشد یا وقت تنگ باشد باید نماز را بجماعت بکند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد
احوط آنست که متابعت نماید کسی را در خواندن و اگر ممکن نباشد از روی قرآن بخواند اگر
تواند و اگر نتواند بخواند از حد آنچه را که میتواند چه بقدر یک یا بیشتر و واجب است
مکرر کردن آنقدر بر آنکه میدانند بمقدار حمد و اگر متعدد باشد از برای نماز کنند خوانند
چیزی از حمد بخواند از قرآن آنچه را که میتواند از غیر حمد و اگر آن نیز متعدد باشد احوط آنست
که قلیل و تسبیح بگوید و واجب است مکرر نماید آنچه را که میدانند از قلیل و تکبیر و تسبیح
حمد و مذار در مساوی بودن در دو مقام مراعات حروف ملفوظی است نه حروف مکتوب
و چون تطبیق با این شده مشکل است خاصه برای کسی که در بین نماز فراموش کرده باشد
حمد را یا بعضی از آنرا اگر زیادتر بخواند و در زائد با امکان قصد مطلق قرائت یا ذکر تمام
نماید عیبی ندارد و اگر لال باشد بعمل بیاورد آنچه را که ممکن او باشد و واجب نیست تسبیح
بر او نماز جماعت و حرام است گفتن آمین در آخر حمد بلکه حرمت از مطلقا ظاهر است
احوط است و در دو رکعت آخر از سه رکعتی چهار است در میان خواندن حمد و تسبیح
با این نحو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یک دفعه و احوط خواندن



در سجده

است ستر فعه و هم چنین احوط است خواندن استغفار در آخر یک مرتبه و کسی که فراموش کرده باشد خواندن حمد در دو رکعت اول احتیاط است که بخواند آن را در دو رکعت آخر لکن لازم نیست و افضل است تسبیح از حمد چه برای امام و چه برای مأموم و چه از برای منفرد و در دو رکعت آخر سوره نیست و هم چنین در آن بسمله نیست بر تقدیر اختیار کردن تسبیحات بلکه هرگاه بگوید بقصد این که بابت رکعت حرام است و بابت تسبیح زایه ترتیبی که گذشت بخواند و اگر شک کند در عدد تسبیحات بنا بر کمترین که از دو اگر شروع در تسبیحات نمود و تمام نکرده خواهد برگردد و حمد را بخواند جایز است و احوط ترک است و جایز نیست در هر رکعت قدری حمد و قدری تسبیحات عیب ندارد و احوط ترک است و واجب است خواندن سوره تمام در نماز دو رکعتی فرضیه در هر یک از دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی و سه رکعتی با وسعت وقت و اختیار و امکان یاد گرفتن و واجب است پیش خواندن حمد از سوره و اگر سه و پیش انداختن سوره زایه حمد پس اگر بخاطرش نباید پیش از رکوع اعاده نماید سوره را و اگر بخاطرش نباید بعد از داخل شدن در رکوع بر او چیزی نیست و حرام است در فرضیه خواندن دو سوره در هر رکعت و باطلاست نماز و هم چنین حرام است خواندن سوره طولانی را که خواندن آن باعث شود که بعضی از افعال واجب نماز در غیر وقت واقع شود و هم چنین حرام است خواندن چهار سوره که سجده واجب آن میباشد که خواهد آمد چه در یومیه یا شد چه غیر یومیه و اگر سه و خواندن پس اگر متذکر نشد در نماز یا متذکر شد بعد از رکوع بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر متذکر شد پیش از رکوع و پیش از ایستادن سجده قطع کند آن سوره را و سوره دیگر بخواند چه از نصف گذشته باشد یا نه و اما اگر بعد از فراغ از سوره



باشد ظاهر کفایت است و جایز نیست سوره دیگر خواندن بلکه اگر بعد از آن سجده
 باشد نیز ظاهر کفایت است و بر هر دو تقدیر سجود تلاوت را بعد از فراغ از نماز بکند
 و احوط علاوه نمودن ایما است در حال نماز نیز و الضحی و الم نشرح یکسوره است و العنکبوت
 و لایلاف را واجب خواندن و حرام است در نماز عدول نمودن و برگشتن از سوره
 قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر هر چند از هر یک از آن دو برگردد
 باشد مگر بسوره جمعه و منافقین در نماز جمعه یا نماز ظهر و زجعه و اتمام در غیر
 سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون جایز است عدول هرگاه نکند شکر باشد
 از نصف سوره و در نصف احوط ترک عدول است و احوط تعیین نمودن سوره
 به بسمله در حین شروع در بسمله و واجب نیست تعیین خود سوره پیش از بسمله
 و اگر عدول نماید از سوره بسوره دیگر اعاده بسمله نماید و واجب است چهار برای مرد
 در قرائت نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشاء و واجب است اخفات نمودن در
 قرائت در دو رکعت اول از نماز عصر و هم چنین در رکعت سیم از مغرب و دو رکعت
 آخر ظهر و عصر و عشاء چه قرائت بخواند چه استیحات و باطل میشود نماز بجه کردن در
 مقام اخفات و اخفات کردن در مقام جه اگر غامد باشد و اگر فراموش کرده باشد یا
 وجوب دانده باشد باشد نماز او صحیح است و قضا و اعاده بر او نیست و اما زن پس واجب
 نیست بر آن جهر بلکه محسوس است در میان جهر کردن و اخفات نمودن در مواضعی که واجب
 بود بر مرد جهر هرگاه علم بشنیدن ما محرم نداشته باشد و اگر علم داشته احوط آنست که
 جهر نکند هر چند در لازم بودن آن شک هست و در مواضعی که واجب است اخفات
 نمودن بر مرد احوط وجوب اخفات است بر زن بلکه آن خالی از دجیان نیست و فرق در جهر

شکر و
 حمد و
 ثناء
 و
 تحمید
 و
 تمجید
 و
 تکریم
 و
 تعظیم
 و
 تکرار
 و
 تکریم



و اخفات میان قضا و اداء نیست و لکن ماموم مسبوق در دو رکعت از امام و در رکعت
 اول خودش واجبست قرائت نماز اخفات کند هر چند در نماز جهر باشد و بعد از مفاد
 از امام حکم او حکم منفرد است و کمتر مرتبه چهار است که کسی که ناخوشی رکوشش نباشد هرگاه
 نزدیک باو باشد و متوجه نتر باشد صدای او را بشنود و آخر مرتبه آن است که مرتبه اول
 در بلند نمودن صدای او رسد و کمتر مرتبه اخفات است که خود بشنود صدای خود را با توجه
 نبودن مانع و آخر آن است که خود بشنود صدای خود را با توجه نبودن مانع و آخر آن است
 که بکثر مرتبه چهار رسد یا پنج رکوع واجبست رکوع در هر رکعتی از نماز واجب
 یک دفعه مکرر در نماز آیات که در هر رکعتی پنج دفعه واجبست چنانچه خواهد آمد آن ذکر
 است در نماز و باطل میشود بترک آن نماز عمدا و سهوا و جهلا و اگر ترک کند سهوا و جهلا
 او نباید تا آنکه بسجود برود و نماز او باطلست و اگر بخاطر او بیاید پیش از سجده کردن رکوع را
 بجای آورد و بعد بسجده رود پس اگر ترک کرده باشد ایستادن متصل بر رکوع را باید ایست
 شود و بایستند بر رکوع رود و اگر ایستادن را بعمل آورده باشد و بعد از خم شدن رکوع
 را فراموش نمود برخیزد بصوت رکوع کند تا بمرتبه رکوع و رکوع را بعمل آورد و توضیح
 این احوال آنست که رکوع همان هیئت مخصوصه است سر از هر شدن جزء آن نیست بلکه
 مقدمه آنست پس اگر شخص بجهان بخواید ایستاده بود بایستند برای سجود بدون اینکه
 از سینه بالا را خم کند البته این شخص بر رکوع کرده و نه قیام متصل بر رکوع را بجا آورده
 باید برخیزد و ایستد پس خم شود برای رکوع از قیام رکوع را بجا بیاورد و هم چنین
 است اگر سر و سینه را خم کند بقصد رکوع لکن بعد رکوع از سینه بجهان بخواید ایست
 یا افتاد که باز باید ایستد و از قیام بر رکوع برود و اگر بقسمی که بر رکوع میروند سر از زمین شود

در هر رکعتی



و برود تا با آخر مرتبه انحناء این شخص طهین بخواند انحناء برگردد تا بحد رکوع قرار بگیرد و اجابت
 رکوع را بجای آورد و اگر نشست چه خم شود برای سجود یا خم نشسته متذکر ترک رکوع شود
 پس اظهار نیست که قیام متصل بر رکوع بعمل نیاورد است باید برگردد و بایستد و بر رکوع
 برود چون ثانی الجمله توقفی در حد رکوعی لازم است در حد رکوع و احتیاط شدید
 در اعاده نماز است و اگر فی الجمله توقف در حد رکوعی معتبر در صدق رکوع ندانیم یا
 در حد مذکور قد توقف کرده باشد برود بنشیند پس اصل رکوع بعمل آمده است
 و بجهت واجبات آن از ذکر نمیتوان برگشت که تکرار رکوع لازم می آید پس سجود میسر و بعد
 از نماز سجده سهو برای ترک ذکر رکوع میکنند احوط اعاده نماز است و اگر بک رکوع در
 نماز زیاد کند نماز او باطل است چه در رکعت اول چه در غیر آن و چه بقدر تشهد به
 نشیند یا بنشیند و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکند و اگر
 داخل سجود شد نشاء اعتبار ندارد و اگر نلافی رکوع را بکند و بخاطرش بیاید حال
 رکوع که آنرا بجای آورده بوده است نماز باطل است و واجبست در رکوع در حال احتیاط
 خم شدن بنحویکه ممکن باشد گذاشتن چیزی از دو کف دست زاد و احوال برانوی خود
 غیر مستوی الخلفه در بلندی باز و دست و کوتاهی آن و بلندی زانو و کوتاهی آن
 رجوع بمستوی الخلفه میکنند و باید بعمل آمدن این هفت رکوعی بعقب بردن سینه
 و پیش آوردن زانو نباشد و اگر کسی بصورت ذاکع باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی
 و بخوان واجبست اینکه خم شود قدری برای رکوع و اگر نتواند خم شود بنحویکه ذکر شود
 هر قدر که او را ممکن است خم شود هر چند بتکیه نمودن بچیزی باشد یا بیکی از دو جانب
 باشد و اینها در وقتی است که در آخر مرتبه رکوعی نباشد و الا بزاید تر خم شدن

و برود تا با آخر مرتبه انحناء این شخص طهین بخواند انحناء برگردد تا بحد رکوع قرار بگیرد و اجابت رکوع را بجای آورد و اگر نشست چه خم شود برای سجود یا خم نشسته متذکر ترک رکوع شود پس اظهار نیست که قیام متصل بر رکوع بعمل نیاورد است باید برگردد و بایستد و بر رکوع برود چون ثانی الجمله توقفی در حد رکوعی لازم است در حد رکوع و احتیاط شدید در اعاده نماز است و اگر فی الجمله توقف در حد رکوعی معتبر در صدق رکوع ندانیم یا در حد مذکور قد توقف کرده باشد برود بنشیند پس اصل رکوع بعمل آمده است و بجهت واجبات آن از ذکر نمیتوان برگشت که تکرار رکوع لازم می آید پس سجود میسر و بعد از نماز سجده سهو برای ترک ذکر رکوع میکنند احوط اعاده نماز است و اگر بک رکوع در نماز زیاد کند نماز او باطل است چه در رکعت اول چه در غیر آن و چه بقدر تشهد به نشیند یا بنشیند و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکند و اگر داخل سجود شد نشاء اعتبار ندارد و اگر نلافی رکوع را بکند و بخاطرش بیاید حال رکوع که آنرا بجای آورده بوده است نماز باطل است و واجبست در رکوع در حال احتیاط خم شدن بنحویکه ممکن باشد گذاشتن چیزی از دو کف دست زاد و احوال برانوی خود غیر مستوی الخلفه در بلندی باز و دست و کوتاهی آن و بلندی زانو و کوتاهی آن رجوع بمستوی الخلفه میکنند و باید بعمل آمدن این هفت رکوعی بعقب بردن سینه و پیش آوردن زانو نباشد و اگر کسی بصورت ذاکع باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی و بخوان واجبست اینکه خم شود قدری برای رکوع و اگر نتواند خم شود بنحویکه ذکر شود هر قدر که او را ممکن است خم شود هر چند بتکیه نمودن بچیزی باشد یا بیکی از دو جانب باشد و اینها در وقتی است که در آخر مرتبه رکوعی نباشد و الا بزاید تر خم شدن



در رکعت

در سجده

در رکعت

حد رکوعی خارج میشود و اگر نتواند خم شود بیچ وجه اشاره کند باینکه اگر ممکن باشد
و اگر ممکن نباشد اشاره کند بدو چشم و هم چنین واجبست ذکر گفتن و درنگ کردن
بعقد رکعتی ذکر یا قدرت و هم چنین واجبست راست شدن از رکوع بقدریکه
راست بایستد و اگر ممکن نشود راست شدن واجب نیست و هم چنین هرگاه
ممکن نشود ذکر گفتن در رکوع واجب نیست و واجبست درنگ کردن در ایستادن
بعدا از رکوع و گنایت میکند را و مستمائی درنگ کردن در عرف و هیچ یک از ذکر
گفتن و درنگ نمودن در حال ذکر و راست شدن از رکوع و درنگ نمودن بعد
از آن رکعت نیست و حکم امور مذکوره در حالت سهو مثل حکم انست در حالت شک
که با عدم بخا و از محل اتیان بان میکند و حکم شک در تکبیر الاحرام گذشت و
کافیست در ذکر رکوع بکمر تبه گفتن سبحان ربی العظیم یا سه دفعه گفتن سبحان
الله و احوط زیاده کردن و سجده است بعد از سبحان ربی العظیم بلکه احوط از آن
سه دفعه گفتن است تا وسیع بودن وقت و واجبست در ذکر مذکور عربی بود
و موالات و ادله حروف را از مخارج طبیعی و مخالف نگردن در حرکت اعراب و بنا
و سجود یا ششم واجبست در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده در یک رکعت
نماز باطل میشود نماز خواه بعد باشد یا سهو یا جهل و هم چنین باطل میشود
نماز هرگاه دو سجده زیاد کند در آن چه بعد باشد یا سهو یا جهل و اگر فراموش
کند یک سجده را باطل نمیشود نماز پس اگر بخاطرش بیاید پیش از رکوع که یک سجده
زانگوده است یا هر دو زانگوده است بسجده رود و یک سجده یا دو سجده بکند و
برخیزد و اگر بخاطرش بیاید در حال رکوع یا بعد از رکوع پس اگر نکرده باشد سجده را



با هم نماز او باطلست و اگر یک سجده را نکرده باشد نماز او صحیح است و لکن بعد از فراغ
 از نماز واجبست قضاء کند سجده را و نیز سجده سهو بجای آورد و این در غیر رکعت
 آخر است و اما در رکعت آخر پس از سلام است که بان سلام از نماز بیرون می رود
 بجای آورد و بعد از آن اعاده کند تشهد را و اگر بعد از سلام بخاطر شرمده باشد قضا
 نماید و باید اول قضاء کند سجده را و بعد از آن سجده سهو را بجای آورد و حکم شک
 گذشت در باب تکبیر الا حرام اگر شک کند در کردن و نکردن و اگر شک کند که یک سجده
 کرد یا دو سجده بنا بر کمتر گذارد اگر داخل شده است در فعل دیگر مثل تشهد باز است
 و اگر داخل شده است در فعل دیگر اعتبار ندارد و اگر شک کند در آنکه دو سجده کرده
 است یا سه سجده بنا بر این که باید گذاشت چه پیش از داخل شدن در فعل دیگر باشد
 چه بعد از آن و واجبست خم شود بقدریکه مساوی شود موضع پیشانی با موضع استخوان
 یا زیاد تر از قدر چهار انگشت متصل بلند تر نشود و جایز است نیز با این قدر پست بود
 موضع پیشانی از موضع ایستادن و انحوط در این صورت زیاد تر نبودن از آنست و در باب
 مواضع سجود ضرر ندارد زیاد تر از این بلند بودن یا پائین بودن هر چند انحوط آنست که
 زیاد بر این نباشد و اگر واقع شود پیشانی بر موضعی که بلند تر باشد از چهار انگشت
 متصل مجزاست میان کشیدن پیشانی را با موضع که بقدر چهار انگشت و کمتر شود
 یا بر داشتن از آن موضع و گذاشتن در موضعی که چنین باشد و اول بهتر است و اگر واقع
 شود پیشانی بر چیزی که جایز نباشد سجده بر آن معجز است کشیدن پیشانی را با موضع
 که سجده بر آن جایز نباشد و تکیه در خم شدن بسجود بخوبی نکند و در رکوع گذشت و هرگاه
 نتواند که سجده کند واجبست بلند کند موضع سجود را بقدریکه ممکن باشد خم

در سجده



در سجده

در سجده

با نقد و سجده کند بر آنچه جایز است بر آن سجده کردن اگر ممکن نباشد و اگر نباشد خم
شود بقدریکه میتواند و اگر خم شدن هیچ ممکن نباشد نیز اشاره کند و اگر آن نیز ممکن نباشد
اشاره کند بدو چشم و اگر آنهم ممکن نباشد اشاره کند بیک چشم و واجبست بر ذاکتر
چیزیکه بر آن سجده کند هرگاه نتواند خم شود و بتواند از برابر دارد و احوط آنستکه اشاره
در سجده بیک چشم بیشتر باشد از اشاره در رکوع و اگر ممکن نباشد گذاشتن بعضی
اعضای سجود واجبست بگذاران عضو را که ممکن است گذاشتن و اگر مرد شود
میان گذاردن پیشانی و غیر پیشانی پیشانی را بگذارند و واجبست در حال
اختیار گذاشتن هفت عضو بر زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو
بزرگ پای که معروف با جهام است و کافیست در گذاشتن اعضای مذکوره قدر
مستوی و قول بعضی بتعیین مقدار در هم در موضع پیشانی و مجموع کفین ضعیف است
لکن احوط است و فرقی نیست در دو جهام میان ظاهر و باطن و اطراف و احوط اکثفاً
بیاطن و اطراف است و باید سنکینی هفت موضع سجده را بر زمین گذارد نه آنکه بجز
گذاشتن کفایت نماید و شرطست در محل پیشانی بودن آن از چیزهایی که در باب مکان
گذشت و واجبست در سجده زکرو در رک کردن بقدر ذکر و بر داشتن سر از هر یک
دو سجده و در رک کردن در نشستن بعد از بر داشتن سر از سجده اول و خلافت در
ذکر سجود و مختار در آن و مراعات احتیاط بخوبیست که در رکوع گذشت مگر آنکه در
تسبیح کبری در اینجای بدل میکنند العظیم را به الاعلی باب هفتم در تشهد و سلام
و در آن دو فصل است فصل اول در تشهد واجبست تشهد در هر دو رکعتی یا
دفعه بعد از رکعت دوم و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در دفعه یکم بعد از آن



رُكْعَتِ دَوِّمَهُ وَدُرُغْمَازِ سَمَوُكَعْنِ وَچهار رُكْعَتِ وَدَفْعَهُ بَكَدِ فَعْنِ بَعْدَ از رُكْعَتِ دَوِّمِهِ
 بَكَدِ فَعْنِ بَعْدَ از رُكْعَتِ اخِرِ دُرُغْمَازِ فَوَافِلِ سَنَتِ وَشَرْطِ صَحَّتِ اسْتِ وَوَاجِبِ سَنَتِ نَشْتِنِ بَعْدِ
 ذِكْرِ وَاجِبِ هَمِ چَپَنِ وَوَاجِبِ قَرَارِ كَرْتِنِ دَرِ حَالِ ذِكْرِ وَوَاجِبِ سَنَتِ دَرِ انْ شَهَادَتِنِ وَصَلَاةِ
 بَرِ سَیْهَرِ وَالِ ابْخَنَابِ وَاحْوَطْ بَلَكَا قَوِی اسْتِ كِه چَپَنِ بَكُونِدْ شَهْدَانِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ
 وَحْدَهُ لَا شَرِكَ لَهُ وَاشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ
 مُحَمَّدٍ وَوَاجِبِ سَنَتِ دَرِ انْ مَحَافِظِ بَرِ عَرَبِیَّتِ وَتَرْتِیْبِ بَرِ مَنَاجِزِ مَوَالِیْ بَعْنِ پَرِ
 پِی خَوَانْدَنِ وَتَشْهَدُ كَرْنِیْسِ پَسْلَا كُورْ فَرَامُوشِ كَنْدِ تَشْهَدُ اَوَّلَا وَبِخَا طَرَشِ بِنَا بِدِ پَشْرِ
 از رُكُوعِ بَرِ كَرْدِ وَتَشْهَدُ رَا بَجَایِ اَوْرِدِ وَا كَرِ بِنَا طَرَشِ بِنَا بِدِ بَعْدَ از اَخْلَاشْدَنِ بَرِ كُوعِ
 نَمَازِ اَتْمَامِ كَنْدِ وَبَعْدَ از نَمَازِ وَوَاجِبِ قَضَاءِ كَنْدِ وَدُوسْجِدِ سَهْوِ بَعْدَ از انْ بَكْنِدِ اَمَّا
 تَشْهَدُ اخِرِ پَسْلَا كُورِ پَشْرِ از سَلَامِ بِنَا طَرَشِ بِنَا بِدِ كِه نَخَوَانْدِ اسْتِ بِنَخَوَانْدِ وَا كَرِ بَعْدَ از سَلَامِ
 بِنَا طَرَشِ بِنَا بِدِ كِه نَخَوَانْدِ اسْتِ بِنَخَوَانْدِ وَا كَرِ بَعْدَ از سَلَامِ بِنَا طَرَشِ بِنَا بِدِ قَضَاءِ نَمَازِ چَرِ
 حَدِثِ از اَوْصَادِ رُشْدِ بَاشْدِ یَا نَرِ وَا كَرِ حَدِثِ پَشْرِ از تَشْهَدِ بَا بَعْدَ از شَهَادَتِنِ صَادِ
 شُورِ نَمَازِ بَاطِلِ اسْتِ وَفَرْقِ نَبِیْسِ دَرِ رُجُوبِ سَجْدِ سَهْوِ مِیَانِ تَشْهَدِ اَوَّلِ وَدَوِّمِ بَلَكِه
 مَطْلَقَا وَوَاجِبِ سَجْدِ سَهْوِ رَا بَعْدَ از قَضَاءِ مَمُودِنِ تَشْهَدِ بَكْنِدِ وَحَكْمِ شَكِ دَرِ تَشْهَدِ
 بِنَخَوِیْسِ كِه كَنْدِشْتِ دَرِ بَابِ تَكْبِیْرِ اَحْرَامِ فَصْلِ وَصَرِّ رِسَالِ وَوَاجِبِ سَلَامِ
 دَرِ نَمَازِ وَاجِبِ بَلَكِه جَزْ عَمَّا زَا اسْتِ نَزْخَارِجِ از انْ وَبِیْرِنِ مِیْرُودِ بَهْرِ نِیْكَ اَزَا لَسْلَامِ عَلَیْنَا
 وَعَلٰی عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِیْنَ وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَاحْوَطْ عِلَاوَه كُورْدِنِ وَرَحْمَةِ اللهِ اسْتِ
 هَر چِنْدِ ظَاهِرِ اسْتِ كِه مَسْتَحَبِّتِ وَهَمِ چَپَنِ مَسْتَحَبِّتِ عِلَاوَه كُورْدِنِ وَبِرَكَاتِ بَرِ
 وَرَحْمَةِ اللهِ وَاحْوَطْ جَمْعِ مَمُودِنِ مِیَانِ دُوسْ سَلَامِ اسْتِ بَرِ تَرْتِیْبِ مَكُورِ وَبِرَا بِنِ تَقْدِیرِ سَلَامِ

نسخ
 کتاب
 تاریخ
 اسلام



مستحب

اول از نماز بیرون میروند و دویم سنت است و بهتر است که امام و منفرد تسلیم دویم را
بجانب قبله بگویند و اشاره کنند منفرد بکوشه چشم از جانب صدغ بجانب راست و امام ششم
کند بصفحه روی بجانب راست و مأموم نیز بخومند کورا کرد در جانب چپ آن شخصی بنشیند
و اگر در جانب چپ شخصی باشد یک سلام دیگر سنت است بگوید چنانچه شخص بالغ باشد چه
متمیز و بصفحه روی اشاره بجانب چپ کند و بعضی بپوار را فایم مقام شخص دانسته اند
و گفتن سلام مذکور بر این تقدیر نیز بهتر است و اگر مأموم پیش از دو سلام از نماز بیرون
رفته باشد سلام اول خارج خواهد شد از نماز خائمه در چند چیز که اتمام بشان آن
سبب است هر چند ذکر آن از بنای رساله بیرون است اول در قنوت سنت است
قنوت در رکعت دویم از هر نمازی و در رکعت اول جمعه و عید رمضان و قربان و وتر
و احوط ترک نکردن است در نمازهای بومیه واجب خصوصاً در نمازهای جمعه از آن
ولکن در غیر نماز عید رمضان و قربان مستحب یک قنوت است در هر رکعتی که قنوت دارد اما
در نماز دو عید در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دویم چهار قنوت چنانچه
خواهد آمد و محل قنوت در غیر رکعت دویم از نماز جمعه پیش از رکوع است و
در رکعت دویم از جمعه بعد از رکوع است و ساقط پیش قنوت از مأموم مسبوت
در جماعت اگر نتواند بخواند و جایز نیست بعد از رکوع خواندن و اگر فراموش کند
تا بر رکوع رود بعد از رکوع بجای آورد چه در نماز جماعت و چه در فردی و چه در
واجب و چه در نافله و چه در جمعه و چه در غیر آن و اگر بخاطرش بیاید در حال
خم شدن بر رکوع احوط ترک نمودن و بجا آوردن است بعد از برخاستن از رکوع و
اگر بخاطرش بیاید بعد از رفتن بر رکوع یا پیش از رسیدن بر رکوع و بعد از قنوت

کند یا بعد از داخل شدن در سجود بجا طریش بپاید یا بعد از فارغ شدن از نماز
 قضا کند آنرا در هر یک از این چند صورت بعد از نماز هر چند فاصله سپاس شده
 باشد و وقت بیرون رفته باشد و بهتر است که نشسته قضا کند و روی بقبله باشد
 و شرط نماز در آن معتبر نیست هر چند احوط اعتبار است و سننست در قنوت
 در هر نمازی بلند خواندن چهره ای باشد چه اخفائی مکرر از برای ماموم مسبوت
 در حال بودن او یا امام و هم چنین سننست در حال قنوت برداشتن دست و ایجاد
 رکود در حالتی که دستها را باز کند و پشت دستها را بر زمین و کف آنها را با آسمان کند
 و سننست نظر کردن بر روی دستها و طول دادن در قنوت و خواندن دعاها بلکه
 وارد شد است مثل کلمات فرج و غیر آن و کلمات فرج افضل آنهاست و آن اینست
 لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات
 السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهما ورب العرش العظيم وسلا
 على المرسلين والحمد لله رب العالمين و احوط السننکه سلام علی المرسلین را بقصد
 بگوید و جایز است خواندن هر دعائی و ثنائی که در حفظ داشته باشد چه تسبیح یا
 یا طلب چیز مباحی از امور دنیا و آخرت در قنوت اکثاف فارسی نمیتوان نمود بلی جایز
 است دعا در جمیع احوال نماز چه بعرج و چه بفارسی و در تعقیب فضیلت
 آن بسیار است و افضل آن بعد از نماز صبح و نماز عصر است و سننست ابتدا
 کند در تعقیب و تعقیب نمازهای بومیه واجب بلکه هر نماز واجب بلکه هر نماز
 نافله سپه نوبت الله اکبر هر چند احوط اکثاف نمودن با است در نماز واجب بلکه نمازها
 بومیه واجب و هر نوبت دستها را بر دارد بخوبی در تکبیر الاحرام گذشت و بعد

سنن
 در
 قنوت



بگویند لا اله الا الله وحده وحده

ازان بگویند لا اله الا الله وحده وحده وَاَنْجَزْ وَعْدَهُ وَنَصِرْ عَبْدَهُ وَاعْرِضْ جَنَدَهُ
وَعَلَبِ الْاَخْرَابِ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ حَيُّ وَبِيمَتٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و در حدیث است که اقل آنچه کفایت میکند از دعا بعد از نماز فریضه اینست که بگویند
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَرٍّ أَحَاطَ بِهِ
عِلْمُكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَافِيَتَكَ فِي أُمُورِي كُلِّهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا
وَعَذَابِ الْآخِرَةِ وَدَر بعضی از اخبار در اقولان وارد شده است اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَالْحَمْدُ وَسَنَنْتِ سَبِّحْ فَاطِمَةَ زَهْرَةَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهَا وَانْ أَفْضَلُ تَعْقِبَاتِ
است و در نماز واجب سنت هر دو سنت است و کفایتان باین نحو است که
بگویند اول سی و چهار نوبت الله اکبر و بعد از آن سی و سه نوبت الحمد لله و بعد از آن
سی و سه نوبت سبحان الله و سنت است بعد از هر فریضه سوره قل هو الله احد
خواندن و هم چنین پیش از آنکه بگردانند و پای خود را بخوانند سه دفعه اَسْتَغْفِرُ
اللَّهَ الذَّيْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَآتُوبُ إِلَيْهِ در حد
است که بگویند بخوانند آنرا امر زنده میشود گناهان او هر چند مثل کف دریا باشد
و هم چنین سنت است بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت مرتبه بخوانند بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ که باعث دفع هفتاد نوع از
انواع بلا میشود پست تر از اینها هیچ و بر حق دیوانگی است و اگر از استغیا باشد محوی
شود از دیوان ایشان و نوشته میشود در سعد او هم چنین سنت است بعد از هر
سی دفعه خواندن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و آن دفع میکند
هضم و غرق شدن و سوختن و افتادن در چاه و خوردن جانوران درنده و مردن

بدو بیسته که در آن روز نازل شود و بعد از نماز قصر سنت است خواندن این بجهت جبر
 شکستگی آن و سنت است بعد از نماز صبح ده دفعه خواندن سبحان الله العظیم
 وَبِحَمْدِهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ که عافیت میدهد سبب آن
 جناب احدثین از کوری دیوانگی و جذام و فقر و هرم و بعد از نماز مغرب بخوانند سه
 دفعه الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره که عطا میکند خدا
 تعالی او را خیر بسیار و بعد از هر نماز بخواند اعوذ بوجهک الکریم و عزتک الی لا
 تُرام و قد رتک الی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الآخرة و من شر الأوجاع
 کلماتها که باعث جمیع دنیا و آخرت میشود سیم در سجده شکر و ثواب آن بسیار است
 و سنت مؤکد است بعد از نماز واجب بعد از نافله بجهت شکر بر توفیق یافتن از
 برای کردن عبادت و بهتر است که آنرا بعد از تعقیب نماز دهد و در نماز مغرب
 بهتر است در میان بجای آوردن آنرا بعد از فریضه و بعد از نافله و افضل است
 که بعد از فریضه بجای آورد و بهتر جمع نمودن میان هر دو است و سنت است طوی
 بدهد و سجده را هر قدر که تواند و بکند رکود و ذراع را بر زمین در حال سجود
 بچسباند سپند و شکم را بر زمین و بجا ک یا زمین بکند و دو جبین را با دو خد یا
 هر دو را در میان دو سجده و بعد از یک سجده اگر اکتفای بان نماید و سنت است
 مقدم داشتن جبین راست را بر جبین چپ و هم خد راست را بر خد چپ و
 بکند داشتن جبین با خد بر زمین بعد از سجده در این جا متحقق میشود بدو
 سر برداشتن و سنت است بجا گذاشتن جبین و خد و خواندن اذعیت که وارد
 شده است در سجده و جایز است دعا بغیر آنچه وارد شده است لیکن خواندن

در سجده شکر



و سجده و رکعت

اینچه وارد شده است افضل است و اقل مرتبه آن است که سه دفعه شکر الله بگوید
 و سنت است در سجده شکر بعد از تعقیب نماز عصر صد دفعه حمد الله بگوید
 سنت است صد مرتبه شکر با عفو عفو است و سنت است صد مرتبه شکر با
 عفو عفو است و سنت است بعد از سر برداشتن مسح کند موضع سجود را پس بعد از آن
 مسح کند بدست خود روی و سپهر خود را و بهتر است که بدست راست باشد
 سنت است تکبیر بگوید بعد از برداشتن سر از سجده و سنت است وقتی که بیرون میرود
 از جای نماز از طرف راست بیرون رود چهار مرتبه در سجده های قرآن و آن واجب است
 در چهار سوره که آیه تنزیل و حم فصلت و والجم و اقرأ باشد و سنت است در سو
 اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو جا و فرقان و نمل و ص و انا
 السماء انشقت بلکه در غیر اینها هر جائی که در آن امر سجده شده باشد سنت است
 و وقت سجده بعد از فارغ شدن از آیه سجده است و سجده واجب است بر خواننده آیه
 و گوش دهند بان بی اشکال و بشنوند بنا بر احوط بلکه وجوب آن خالی از قوت
 نیست هرگاه سجده واجب باشد اما در سجده مستحب فرق نیست در خواننده و گوش
 دهند و بشنوند و در هیچ یک فرق نیست میان مرد و زن و خنثی چنانچه فرق نیست
 در وجوب سجده بر گوش دهند و بشنوند میان آنکه خواننده بالغ باشد یا غیر بالغ
 مسلمان باشد یا غیر مسلمان عاقل باشد یا دیوانه و وجوب سجده کردن واجب است
 آن متعدد میشود بتعدد خواندن آیه هر چند از برای تعلیم باشد و شرط نیست
 در آن طهارت و نزع روی بقبله نمودن و نزع پوشیدن عورت و نزع خالی بودن رخت
 یا بدن از نجاسات و واجب نیست در آن ذکر لکن سنت است و بهتر است که بگوید

در سجده سابق را هنوز
 نکرده باشند

سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًا لَا مُسْتَكْبِرًا عَنِ عِبَادَتِكَ وَلَا مُسْتَنْكِفًا وَلَا مُتَعَطِّيًا
 بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مُسْتَخِيرٌ وَوَاجِبٌ نَدِيٌّ دَرَانِ تَكْبِيرُهُ وَقْتُ سِرْكَدَاشْتَنِ وَنَهْ
 در وقت راست شدن لکن در وقت راست شدن سنتش و شرطست در
 نیت و احوط مقدارن بودن انست تا وقت خم شدن و وقت سِرْكَدَاشْتَنِ و احوط گذاردن

سجده
 در وقت
 راست شدن

هفت موضع سجود است بر زمین یا غیر آن هر چند کفایت نمودن گذاردن پیشانی
 از خوردنی و پوشیدنی متعارف نباشد بلکه احوط بودن انست از چیزیکه صحیح
 باشد سجده نماز بر آن و وجوب سجده فوریست و هرگاه ترك نمود بعد یا بیهوشی واجب
 است بجای بنیاد و رد و دانستن آنکه اداء است یا قضاء بی ثمر است چونکه قصد
 قربت کفایت میکند پیچیدن در حکم زن و طفل بدانکه حکم زن حکم مرد است و در شرایط
 و اجزاء واجب و سنت مگر آنکه سنتش زن جمع کند میان قدمهای خود در نماز
 و از هم جدا نکند و دستها را بر سینه گذارد و در حال رکوع بگذارد دستها را بالا
 و زنانوی برد و در حال رفتن بسجود اعضا خود را بهم چسباند و ابتدا کند در
 نشستن بد و زنانوی پیش از دو دست و بنشینند بر دو پایه و بعد بسجده رود و
 حال سجده بر زمین بچسبد و اعضای خود را بر یکدیگر بگذارد و چپن نماید و در
 را بر زمین و در حال نشستن بر دو پایه بنشینند و بچسباند و در آن خود را بیکدیگر
 و بلند کند و زنانو را از زمین و دو کف پای را بر زمین گذارد و در حال بر خیزد

خواستن بهم داری و راست بر خیزد و پشت خود را بلند نکند و اما طفل نماز را
 بر او مستحبست حکم لپرد در نماز حکم مرد است و حکم دختر حکم زنست در بای نماز
 واجب و در آن چند بایست **باب اول** در نماز جمعه و آن دو رکعت است و وقت آن

نماز
 در وقت
 نماز



در این باب

از اول زوال است تا آنکه سایه شاخص مثل آن شود هر چند احوط آنست که تا خیر نشود
از زوال زیاده از مقدار اذان و خطبه و آنچه از لوازم است از بنا لا رفتن منبر و پائین
آمدن اذان و رعای پیش از نماز و غیر آن و واجبست آن بر هر که بالغ و عاقل و مرد و آزاد
و حاضر شرعی و غیر مبتلای بکوری و بیماری و پیری و هر چیزی که نماز جمعه بآنها ^ع باشد
عسر و حرج باشد و از ایشان صحیح نیست هرگاه جامع شرایط صحیح باقی فرایض مثل
اسلام و ایمان و غیر آنها نباشند و در وجوب نماز بر جماعت مذکور شرطست یافت
شدن پیش نماز که بالغ و مرد باشد و هم چنین مؤمن و عادل و قادر بر ایستادن نمودن
بخطبه نباشد و ولد الزنا نباشد و هم چنین مبتلای بدیوانگی و جذام و برص نباشد
و اعراب و ختنه نکرده نباشد بناقد و ث بران و بعضی معتبر دانسته
اند ازاد بودن و کور نبودن و مسافر نبودن اما در احوطست هرگاه اما عی
ازان باشد و بشرط یافت شدن چهار نفر غیر امام که بالغ و عاقل و اثناعشری باشد
و بعضی علاوه نموده اند که ازاد باشند و مسافر نباشند و ان احوطست و باید هرگاه
دور نباشند زیاده از دو فرسخ که با اجتماع این شرایط نماز واجبست لکن کفایت
مینکند نماز جمعه در این وقت از نماز ظهر مگر آنکه جمع شود امور چند که صحیح نماز
جمعه موقوفست بران اول آنکه دو خطبه خوانده شود و دوم آنکه جماعت کوفه
شود سیم آنکه میان دو جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد چهارم آنکه مانعی از نماز
مانند تقیه و برای امام یا عددانغاد جمعه یا هر دو نباشد که اگر باشد نماز
باطلست پنجم حاضر بودن امام یا نایب خاص لکن این شرطست در وجوب عین
نزد وجوب تجزیه و در امثال این زمان وجوب نماز جمعه تجزیه است و احوط



جمع نمودن میان آن و ظهر است باینکه هر دو ازین قریب بعمل بیارند و واجبست
 داشتن دو خطبه بر نماز و واجبست پیش داشتن دو خطبه بر نماز و واجبست چهار
 در حال خواندن دو خطبه از حدت و خبث در بدن و لباس هم چنین واجبست
 در لباس مکان خطبه ایچ واجبست در لباس مکان نماز و آن گذشت و همچنین
 بانی شرایط نماز غیر قبله و ایچ شرط نبودن آن ذکر میشود و از جمله شرایط نماز غیر
 قبله و ایچ شرط نبودن آن ذکر میشود و از جمله شرایط نماز غیر داخل شدن زوالست که اگر
 هر دو خطبه را با یکی از آن دو یا جزئی از یکرا پیش از ظهر خواند باطلست چه عمدا
 و چه سهوا مگر آنکه ممکن بنوده باشد علم بمرساندن بوقت و عمل بظنه کرده باشد و
 در بین خطبه ظاهر شود که ظهر بنوده است صحیح است ایچ خوانده است بنا بر احتمال
 قوی و واجبست ایستادن در حال خواندن دو خطبه با قد زدن بر آن و واجب و
 شرطست که امام و خطیب یکی باشد و هم چنین مستقر است بایستد و التقات
 نکند با لتقات فاحش در حال خواندن بدون ضرورت که اگر مخالفت بکند نماز
 امام و نماز هر که از مامومین مطلع شود بر مخالفت باطلست و واجبست در هر يك از
 دو خطبه حمد نمودن بر جناب اقدس الهی بلفظ الحمد لله بنا بر احوط و صلوات فرستادن
 بر جناب رسالت پناهی بلفظ صلوات بنا بر احوط و علاوه نمودن شهادت
 بر رسالت انجنابست در خطبه اول هر چند ظاهر است که واجب نیست و عظم
 و وصیت نمودن بتقوی و لفظ معینی در آن ضرور نیست و کفایت میکند مثل
 اتقوا الله و اطيعوه و واجبست خواندن سوره کوچکی در خطبه اول بلکه در هر دو
 بنا بر احوط و اگر سوره بزرگ بخواند کفایت نمیکند و واجبست نشستن در میان

در هر يك از
 دو خطبه



دو خطبه نشستن سبکی و بهتر است که بقدر خواندن سوره قل هو الله احد
 بنشینند و در خطبه دوم علاوه بر آنچه گذشت واجبست صلوات فرستادن بر ائمه
 مسلمانین صلوات الله علیهم اجمعین و طلب مغفرت و امرزش از برای مؤمنین و
 مؤمنات و حرام است بر امام تکلم کردن در اثناء خطبه و هم چنین بر مامومین و
 واجبست بر ایشان گوش دادن بخطبه بر امام بلند خواندن بحیثیتی که عدد انغماد
 جمعه بشنوند و حرام است در روز جمعه بنا بر وجوب عینی نه تجزیه بیع و سفر بعد
 از اذان و پیش از نماز لکن بر تقدیر معامله نمودن اظهر صحیحست معامله است و کسی که
 در بنیاد خطبه رکعت اول را جمعه از آن محسوب است اگر در بنیاد رکوع رکعت دوم
 امام را یا در رکوع او را در بنیاد رکوع رکعت دوم امام را یا در رکوع او را در بنیاد
 هر چند ذکر او را در بنیاد و اگر در بنیاد امام را هیچ یک از این دو صورت نماز جمعه
 از آن محسوب نمیشود و نماز ظهر و عصر بر او واجب است و احوط اهتمام نمودن در
 رسیدن بتکبیر رکوع است **باب دوم** در نماز عید رمضان و عید قربان و وقت
 آن مابین طلوع افنا است تا بزوال و مستحبست تا خیر نمودن آن تا بلند شدن افنا
 و سنتست زیارتی تا خیر کردن نماز در عید رمضان از عید قربان بمقدار افطار
 کردن و بیرون کردن زکوة فطر و هر گاه وقت نماز گذشت و نکرد قضاء ندارد و آن
 واجبست و مشروطست بشرایط نماز و جمعه بلکه شرط بودن وجود امام
 یا نایب خاص را اینجا ظاهر و بی اشکالست غیر خواندن دو خطبه که در آن خلافت
 واقعی وجود است و آن دو رکعتست چه آنکه شرایط وجوب حاصل باشد یا نباشد
 و چه بجای آن کرده شود و چه بفرا دی کیفیت آن مانند نماز صبح است لکن در رکعت

در خطبه
 دوم
 علاوه
 بر آنچه
 گذشت
 واجبست
 صلوات
 فرستادن
 بر ائمه
 مسلمانین

در خطبه
 دوم
 علاوه
 بر آنچه
 گذشت
 واجبست
 صلوات
 فرستادن
 بر ائمه
 مسلمانین

اول بعد از حمد و سوره پنج تکبیر میگوید و در رکعت دوم چهار تکبیر غیر از تکبیر الاحرام
 و تکبیر رکوع و بعد از هر تکبیری قنوت میخواند که تمام نه قنوت میپوشود پنج در رکعت
 اول و چهار در رکعت دوم و ظاهر وجوب قنوتات و تکبیرات و سنت است خواندن
 سوره و الشمس در رکعت اول و غاشیه در رکعت دوم چنانچه سنت است جهر نمودن
 قرائت آن از برای امام و منفرد و طبر است که در قنوت عید بن دعا شبکه وارد شده است
 بخصوص خوانده شود و آن باختلاف در اخبار وارد شده است و هر یک خوب است و
 اول اینست اللهم اهل الکبریا و العظمة و اهل الجود و الجبروت و اهل
 العفو و الرحمة و اهل التقوی و المغفرة اسئلك بحق هذا اليوم الذي جعلته
 للسائرين عيدا و لمحمد صلى الله عليه و آله ذخرا و منيما ان تصلي على محمد
 و آل محمد و ان تدخلى في كل خير ادخلت فيه محمد و آل محمد و ان تخرجني من كل
 سوء اخرجت فيه محمد و آل محمد صلواتك عليه و عليهم اللهم اني اسئلك
 خيرا ما سئلك به عبادك الصالحون و اعوذ بك مما استعاذ منه عبادك
 الخالصون و دو خطبه که در اینجا میآید مثل جمعه است مگر آنکه سزاوارست که اما
 ذکر کند در خطبه عید رمضان آنچه متعلق بزکوة فطر است از شرایط و قدر و وقت و
 در عید قربان آنچه متعلق بقربان است و محلد و خطبه در اینجا بعد از نماز است
 و جایز است که غیر امام اثر بخواند بنا بر اقوی و واجب نیست حاضر شدن در حال
 خطبه و کوش دادن بان و باختلاف شرایط مذکوره مثل زمان عید امام عم
 واجب نیست نماز بلکه سنت است چه مجامعت چه بفرادی و معتبر نیست در حاکم
 استحباب و ربودن بکفر پنج در مبارک و نماز هر چند احوط است اعتبار نمودن آن

نماز عید
 در پنج رکعت



و واجب نیست این نماز بر کسی که واجب نیست بر آن جمعه لکن مستحب است مثل
مسافر و غلام و امثال ایشان غیر زنان و احوط ترك نمودن ایشانست مگر بپای
از ایشان و هرگاه عید و روز جمعه اتفاق افتد بخیر است کسی که حاضر شد
بنماز عید و حاضر شد بنماز جمعه هر چند منزل او دور نباشد و احوط ترك
نمودن خصوص بر کسی که نزدیک باشد سنتست تکبیر بگوید و عید مضاعف در
چهار نماز که اول آن مغرب است و عید است و آخر آن نماز عید و در عید قربان بعد از
پانزده نماز که اول آن نماز ظهر و روز عید است و آخر آن نماز صبح روز سیزدهم از برای
کسی که در منی باشد و بعد از نماز برای کسی که در غیر منی باشد و احوط آنست که
ترك نشود و صورت آن در عید مضاعف است **الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر**
الله اكبر والله الحمد لله اكبر علی ما هدی بنا و در عید قربان اولی است که آنچه
ذکر شد بخوانند بعد از **الله اكبر** علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما
ابلانا باب این در نماز کسوف و خسوف و زلزله و باقی آیات واجب شود نماز هر دو
وزن و خشتی بگرفتن افتاب و ماه تمام قرص بگیرد و چهر بعضی بپوشیدن زمین چه
تختی باشد که باعث ترس شود بانه و بسبب دهای دیبانشند و سرخ و تار یکی
شدند و رعد و برق غیر متعارف و غیر اینها از امور بیک ترسانند اغلب دم نباشد
و آن دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود است که تمام ده رکوع میشود
و واجب است در اول رکعت اولی و رکعت ثانیه خواند تمام **سوره حمد** قبل از رکوع اول آن
و هم چنین قبل از هر رکوعی که در قبل از رکوع سابق بر آن **سوره** تمام کرده باشد
مخیر است میخوانند **سوره** تمام و میخوانند **حمد** در رکعت **اولی**



و ششم و تفریق نمودن هر یک از دو سوره قبل از هر رکوعها بلکه جایز است بتعذر
 در پنج رکوع و در پنج رکوع دیگر پنج سوره خواندن و هم چنین جایز است جمع کردن در
 یکی از پنج رکوع میان خواندن تمام سوره و خواندن بعضی از آنها و احتیاط در
 السنه که در هر رکعت پنج سوره بخواند یا در هر پنج رکوع یک سوره تمام نماید و وقت
 نماز کسوف و خسوف از اول گرفتن است تا ظاهر شدن تمام قرص و احتیاط آنکه
 مؤخر ندارد از وقت شروع در ظاهر شدن و نماز زلزله و باقی امور ترساننده اسمانی تا
 باخره اداء است احتیاط آنکه تا خبر نشود از وقتیکه ممکن است نماز کردن شرط
 است در اداء نماز ایات علاوه بر آنچه شرط است در نماز بوقت مطلع شدن بایات و هم
 چنین شرط است و سعت داشتن وقت بقدا اداء نماز بر وجه خف اقل در نماز کسوف
 و خسوف هر چند با حوط فعل قلوب چون سایر ایات و در زلزله این شرط نیست
 واجبست قضاء نماز کسوف و خسوف با گرفتن تمام قرص خواه ترک نموده باشد بعد
 یا بیهوده و خواه مطلع شده باشد بر آن یا نشده باشد اگر تمام قرص نکرده باشد
 علم بترسانند بر آن تا وقتان بیرون رود و قضاء آن نماز واجب نیست و اگر علم بهم
 رسانند در وقت واجبست قضاء آن چه ترک بر وجه عدم باشد چه بر وجه سهو و اما
 ایات پس واجبست اگر علم بترسانند بر آن در حال ایست بلکه احتیاط ترک نکردن است
 خصوصاً در زلزله لکن در قضا بودن آن اشکالست و قول بازاء بودن خالی از
 قوت نیست و هرگاه حاصل شود ایاتی در وقت نماز بوقت پیش میباید داشت
 بکرا که وقت آن تنگست و اگر هر وقت تنگ باشد پیش بدارد بوقت هر دو
 و سعت داشته باشد بجز اینست هر کدام را که خواهد تقدیر و احتیاط پیش داشته

پنج رکوع
 پنج سوره
 احتیاط
 در نماز



در وقت نماز
باید که
در رکعت اول
و دوم
و سوم
و چهارم
و پنجم
و ششم
و هفتم
و هشتم
و نهم
و دهم
و یازدهم
و چهاردهم
و پانزدهم
و شانزدهم
و هجدهم
و نوزدهم
و بیستم
و بیست و یکم
و بیست و دوم
و بیست و سوم
و بیست و چهارم
و بیست و پنجم
و بیست و ششم
و بیست و هفتم
و بیست و هشتم
و بیست و نهم
و بیست و دهم
و بیست و یازدهم
و بیست و چهاردهم
و بیست و پانزدهم
و بیست و شانزدهم
و بیست و هجدهم
و بیست و نوزدهم
و بیست و بیستم

نماز پویته است بایچه هر روز در نمازی که واجب شود بالزام و از جمله اینست
نذر و شرط است در آن آنچه شرط است در پویته مکرر وقت بعد از او آنچه تعیین نما
از زمان یا مکان یا هبشی که مشروع باشد مانند نماز جعفر طیار و اگر نذر کند که نما
بکند و یقین کند بعتدی از وقت و مد کوره واجب نیست و در آن مکان معین و
زمان معین و اگر نذر کند در هر رکعت دو رکوع یا یک سجده آن نذر باطل است اگر
تعیین رکعت نماید و باطل است نذر کند کفایت میکند در رکعت بی اشکال و در
هر رکعت یا چهار رکعت متصل خلافت و احوط اکفاء بر دو رکعت است و صحیح است نذر
در هر یک و نافله و لیکن واجب میشود هبش و عدد و وقت در نماز موقت و عهد و قسم
نذر است و احکام مذکوره و از جمله اسباب التزام استیجار نماز است از برای هبش و آن
جایز است و مثل آنست روزه و زیارات و تلاوت قرآن و از جمله اسباب التزام است
که هرگاه فوت شود پدید و قرار گرفته باشد در نماز و ترک نموده باشد بسبب
عذر واجب است بروی قضا نماید آنرا و مراد بولی و اینجا پسر بزرگ مبتلاست باین
معنی که بزرگتر از او نباشد پس اگر دختر بزرگتر باشد واجب نیست بر او قضا و
شرط نیست حاضر بودن و بالغ بودن آن پسر و چنین فوت پدر پس اگر در چنین
فوت طفل باشد یا غایب باشد و بعد از دو سال خبر شود واجب است بر او قضا و
اگر مبتلا ولی نداشته باشد یا داشته باشد و از او نماز ترک شده باشد بدو عذر
یا بسبب مسامحه در اخذ مسائل چه مقصر باشد چه نباشد و بخوان و وصیت
نکرده باشد واجب نیست بر ورثه بعمل آوردن و نه استیجار نمودن آنرا از ترک بلکه
چنین است مطلق عبادان بدین محضر و اگر وصیت با طایفه آنها کرده باشد یا بشود



از ثلث و اگر ثلث و فانکند زاید را بامضا و رسته میتوان از انموی بخلاف عبادات مالهیه است
 چون خمس و زکوة و کفارات مالهیه حجت الاسلام که در حکم عبادات مالهیه است که همه آنها
 را مثل سایر دیون میت از اصل ترک باید دانماید اگر چه وصیت با ذاء آنها نکرده باشد
 و اگر ولی میرد پیش از کردن قضا واجب نیست بروی او قضا نمودن ان و نیز بر عا
 اولیاء میت اول و هرگاه در رسته میت نماز استیجاری باشد واجب نیست بر کسی
 بزرگ بعمل آوردن ان و اگر تبرعا از برای میت شخصی قضا نماید ان عمل را ساقط نمیشود
 از ولی جائز است از برای ولی استیجار نمودن غیر را بجهت نماز خاص و هرگاه کردن نماز بر
 ولی مشکل باشد **باب پنجم** در پاره از جهات نمازهای سنتی در ان چند فصل
فصل اول در توافل مرتب است سنت است بر هر که بالغ و عاقل و خالی از
 حیض و نفاس باشد و قادر باشد بر یکی از دو طهارت اختیاری و اضطراری در
 هر شبانه روز در حضری و چهار رکعت نماز و اکتفای بجدتتها در ان میتوان کرد
 و توظیف انها باین نسبت است که بعد از زوال افتاب هشت رکعت باید کرد و
 بعد از نماز ظهر هشت رکعت و بعد از نماز مغرب چهار رکعت و بعد از نماز عشا
 دو رکعت و افضل در غیر این دو رکعت ایستادگی ای آوردن است و در این دو رکعت
 احوط نشسته بجا آوردن است دو رکعت محسوب بیک رکعت است و اسم ان و تیره است
 و سپرده رکعت است نافله شب صبح که بازنده رکعتان از شبست و باز هم ان یک
 رکعتی است و نامیده میشود بوترود و رکعت بعد از ان نافله صبح است و سنت است
 در نماز شب و دو رکعت اول از ان در هر رکعتی سی و فقر خواندن سوره قل هو الله
 احد و در بانی از ان سوره طولانی مثل انعام و کھف و انبیاء و خم هرگاه وقت

در کتب
 صحیح
 مسلم



در رکعت دوم و سوره بقره

باشد و سنت است خواندن سوره بقره در رکعت اول و سوره کوچک تورات در
رکعت دوم و خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قل هو الله احد
در شفع و وتر با قل هو الله احد در هر سه رکعت و مناسبت است در قنوت و ترغاء
نمودن چهل مؤمن چونکه از اسباب استجاب و دفع مکر و وکثر ثروت است اما ورود
انرا بمخصوص هر چند جمعی ذکر نموده اند این ضعیف مطلع نشد بران و امید هست که
این عاصه زافرا موش نکند چهره و چهره در نماز و طفل و خنثی و مسح و زترا
محسوب از عدد ندارند و در قنوت و هر هفتاد مرتبه استغفار و مؤکداست و بگوید
هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ هَفْتُ دَفْعَةً وَ سَنَنْتُ مَثَدَ رَحَالِ اسْتَغْفَارِ دَسْتُ
حَبْطًا بَلَنْدِ بَكْرٍ وَ بَدَسْتُ زَا سَنْتُ بَشْمَارِ دَوْمَا وَ مَثَ بَرِ هَفْتَادِ اسْتَغْفَارِ دَرِ بَكْلَا
نیز سنت است چنانچه گفتن صد مرتبه استغفار از هفتاد و صورت
استغفار اینست اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ يَا اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ
يَا اَسْتَغْفِرُ اللهَ لِحَمِيٍّ ظَلَمْتُ و جُرْتُ و اَسْرَفْتُ فَاَمْرِئِي وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ وَ سَنَنْتُ نَزْرَ
در قنوت مذکور سب صد دفعه العفو گفتن و ترتیب در میان دعا بر مؤمنین و استغفار
و العفو به پنج مذکور بجز است و در سفر نوافل روز و نوافل عشاء نیز ساقط میشود
و نوافل مغرب و نوافل شب و صبح ساقط نمیشود لکن سقوط نوافل در وقتی است
که قصر در آن سفر واجب معتبر نباشد و اما سفر بیک نماز در آن باید تمام کرد یا
است در میان قصر و تمام ساقط نیست و هم چنین بانی نوافل غیر مرتب از وقت
و غیر موقت ساقط نمیشود و اگر در بیدار شود در شب و وقت بانی مانده باشد
بقدر تمام نماز شب گفتا کند سه رکعت شفع و وتر و در روز جمعه سنت است چهار



از برای جمعه گذار و چه غیر آن بدست رکعت نافله بعلاوه نمودن بر نافله هر روز چهار
رکعت و افضل پیش داشتن تمام بدست رکعت بر زوال و باین طریق کردن که شتر
رکعت از او در صبح و شش بعد از آن در بلند شدن افتاب شش بعد از آن در حوالی
زوال و دو رکعت متصل بر زوال افضل و جایز است جمیع زادریک مجلس کردن چه پیش
از زوال چه بعد از زوال **فصل دوم در نماز تحیت مسجد سنت است** کسی که وارد
میشود در مسجد دو رکعت نماز بگذارد در آن هر سوره که خواهد بلکه هر گاه بخواهد
سوره بخواند و ظاهر اینست که کفایت بفریضه و نافله مخصوصی میشود از این نماز و کراهت
عبور نمودن در مسجد باین نماز رفع میشود **فصل سوم در نماز جعفر طیار و آن**
سنت مؤکد است و فضیلت آن بسیار است و مستحب است در هر روز بکند اگر تواند
اگر نتواند در هر روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال و در حدیث صحیح است که امر زید
میشود از برای او آنچه در میان دو نماز است از گناه و آن چهار رکعت است بدو سلام
سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذ از لیل بخواند و در رکعت دوم و العادیه
و در سیم اذ جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرائت پاک
مرتب بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در رکوع ده مرتبه
و چون سر از رکوع بر بلندارده مرتبه و در سجده اول ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده
مرتبه و در سجده دوم و سیم و سربزداشتن از آن مثل سجده اول و در هر رکعت دیگر مثل
این رکعت بکند و الحوط ترک نمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه اظهر فرقی نمودن
نماز فریضه و این نماز است در این معنی و از کار و بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید و جایز
است از ابدل از نوافل و ثابت قضاء آنها قرار دهد و جایز است تمام استیحات را بعد

در هر روز

در هر روز



در رکعت اول نماز پنجگانه

در رکعت دوم نماز پنجگانه

از فراغ از نماز بگویند هرگاه تعجیل داشته باشد و در نماز نتواند بگوید چنانچه هرگاه
 امضه و رکوع او را روی دهد و در رکعت اول اگرده باشد باین است عقبتان کار برود
 و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند و سنت است در سجده اول نماز بگوید یا من لیس العز
 والوقار یا من تعطف بالمجد و تکرّم به یا من لا ینبغی التّسبیح الا له یا من احصی کل
 شئی علمه یا ذا النعمه و الطول یا ذا المن و الفضل یا ذا القدره و الکرّم اسئلك
 بمعاقب العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و بسیمک الاعظم الاعلى و کلماتک
 الثمات ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل لی کذا و کذا یا ارحم الراحمین و حاجات
 خود را بجای کذا و کذا ذکر کند و بعضی از عیبه سنت است که بعد از آن خوانده شود و آن
 در کتب ادعیه مدکور است و عمل با پنج در آنهاست **خوبست فصل چهارم** امر در
 نماز لیلۃ الدفن و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد اتر الکرسی بخواند و در رکعت
 دوم بهتر است که بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و هرگاه سلام گفت
 بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و اسم شخص را بجای
 فلان ذکر کند و این متعارفست که چهل نفر کرده باشند نصی ندارند و فتوای
 احدی بر اهل این ضعیف مطلع نشد و مع ذلک بدن قصد خصوصیت عیب ندارد و در
 صوت سپرن و نفل کردن بعد از آن بهتر است که دو دفعه یکی در سپرن و یکی در نفل
 کردن بجای آوردند اگر چه اول کافیست **فصل پنجم** در نماز غفیله و آن دو رکعت
 است در میان نماز مغرب و عشاء بعد از حمد در رکعت اول بخواند و ذا النون از هی
 مغاضباً فظن ان کن نقدر علیّ فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی
 کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ینجی المؤمنین و در دوم **عند**



مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا
 وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتٍ لَآرِضٍ وَلَا رَطْبٌ وَلَا نَابِلٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَدُودِ سُبْحَانَكَ
 كُنْتُ وَبِكُودِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِيحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
 وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَقُولَ كُنَا وَكُنَا وَبِجَا كُنَا وَكُنَا حَوَاجِبُ خُودِ زَاكِرُ كُنْدِ وَبِكُودِ اللَّهُمَّ أَنْتَ
 وَلِيُّ يَغْنَثِي وَالْقَادِرُ عَلَى طَلِبَتِي تَعْلَمُ حَاجَتِي فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ
 السَّلَامُ لِمَا قَضَيْتَ بَالِي سَوَّالِ مَا يَدُخَا جَنِّ خُودِ زَاوَا حَوَا لِسْنُكَ دُورُكَتِ أَزْنَافُ
 مَغْرِبِ زَاوَا بِنِ وَجَرِ بَكِنْدِ هَرِ جِنْدِ أَظْهَرِ جَوَا زَا لِسْنُ عَلَى حَذِّهِ وَكَوْ تَرِكِ شَدِّ بَعْضِي
 كَقَتَرِ نَدِ قَضَا كُنْدِ قَوْلِ زَاوَا بِنِ خُودِ سُبْحَانَكَ فَصَلِّ شَمْرُ دُورِ زَاوَا لِمَا مَسْحُوبِ
 أَنْتَ دُرُورِ زَاوَا لِمَا هَرِ مَاهِ دُورُكَتِ نَمَازِ دُرُكَتِ أَوَّلِ بَعْدِ زَاوَا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
 سَيِّدُ فَعْرٍ وَدُرُكَتِ دُورِ بَعْدِ زَاوَا سَيِّدُ فَعْرٍ سُورَةُ أَنَا أَنْزَلْنَاهُ وَتَصَدَّقْ كُنْدِ بَاخِجِ
 بَرَاوَسْهُلِ نَاسْخِ دُرُكَتِ شَأْنُكَ كَمُجَرِّدِ بَا بِنْعَلِ سَلَامَتِي مَاهِ زَاوَا بِنْتِ وَسُنَّتِ أَنْتَ
 بَعْدَ زَاوَا نَجْوَانِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمَا مِنْ ذَا بَقَرَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رُكُوعًا
 وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَإِنْ يَمْسَرُكَ
 اللَّهُ بُصْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرَدِّكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ
 يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ
 يُسْرًا مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَأَفَوْضُ أُمْرِي إِلَى اللَّهِ
 إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ
 إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَظَاهِرُ لِسْنُكَ دُرُكَتِ
 مَتَبُورِ أَكْرَازِ بِنِ نَمَازِ رَا مَبْحَثِ چَهَامِ دُرُورِ حَقِ نَمَازِ دُرُكَتِ بَابِ لِمَا مَسْلُوكِ

در هر روز
 بعد از نماز
 پنجشنبه

در هر روز
 بعد از نماز
 پنجشنبه

نماز جایز نیست قطع نمودن نماز واجب در حال اختیار و جایز است با ترس بر خور
 مثل گرفتن غلابی که فرار نماید و کشتن ماری که اراده نماز گذار نماید و باطل میشود
 نماز بجا در شدن حدیث که باطل میباشد و صوء یا غسل یا تیمم را هر چند فراموش
 کرده باشد که در نماز است یا بی اختیار صادر شده باشد و هم چنین باطل میشود
 نماز بهر فعلی که محو کند صورت نماز را و از این باب است سکوت طولی که محو کند صوت
 نماز باشد بلکه اعوط ترک فعل کثیر است که محو نکند صورت نماز را لکن اگر آن سهو واقع
 شود مبطل نیست چنانچه فعل قبل یا سکوت قبل مبطل نیست و باطل میشود نیز
 نماز بخوردن و آشامیدن اگر فعل کثیر شود و اگر نشود اقوی بطلان نماز و احوط اتمام
 و اعاده است و استثناء شده است آشامیدن اب نماز و ترد حق کسی که بخورد
 امروز را روزه بدارد و نشسته باشد حتی آنکه اگر آب زود و ریاشد برود اب بخورد بر
 کرد بجای نماز و بهتر آنکه در همان نمازش را تمام کند و اگر در دهن قدری نبات یا مثل
 آن بگذارد تا آنکه آب شود و فرو رود باطل نمیشود و بطلان نماز بخوردن و آشامیدن
 در حال عمد است و در حال فراموشی مبطل نیست چه لبر حد کثرت برسد چه نرسد
 اما اگر محبوس برسد که محو صورت نماز را باطل نمیشود نماز چه در عمد چه در سهو و
 هم چنین باطل نمیشود نماز بتکلم کردن در حال عمد یا ندانستن مسئله بد و حروف
 و بیست و چهارهمل و چه غیره بمل بیک حرفی که از آن معنی فهمیده شود از کلماتیکه قرآن
 و دعاء و ذکر نباشد و اما اگر تکلم نمود بر وجهی که باطل نمیشود بان نماز و لکن
 واجب است بر او سجده سهو و حکم این که ناله کردن و نوا و اه کشیدن باشد
 حکم کلام است هرگاه تولد حرف از هر یک بشود و هرگاه اه کشیدن از ترس خدا باشد

در سجده سهو



دو در نیست جای بوزن آن و هم چنین باطل میشود نماز بخنده کردن بطریقت فقهیه
 عدا و اگر سهوا باشد یا تبسم بکند یا باطل نمیشود و اگر تعجب کند از چیزی بی اختیار
 از او قهصر صادر شود نماز او باطلست و هم چنین باطل میشود بگریه کردن از براءت
 میت و امور دنیوی مثل تلف شدن مال و اگر از ترس خدا باشد از افضل اعمال و نماز
 است و هم چنین باطل میکنند نماز را پشت کردن بقبله بعد از آنکه اوقات نمودن بجمع
 از قبله هر چند استند یا راجع بناید و روی از قبله گردانیدن هرگاه با استدبار برسد
 و از جمله مبطلات نماز تکف است در غیر حال تقیه که یکی از دو دست و اگر پشت دیگر
 بگذارد در زینت یا بالای آن یا یکی را بر ساعد دیگری بگذارد یا یکی را بر بازو
 دیگری بگذارد در حال قرائت یا مطلق قیام بلکه مطلقا و هرگاه سهوا یا غفلة تکف
 کند نماز باطل نمیشود اگر چه احوط اعاده نماز است و از جمله مبطلات قول امین است
 در غیر صورت تقیه بعد از فراغ از قرائت حمد چه منفرد و چه با جماعت چه امام و چه مأموم
 و جمعی اختصاص باین صورت نداده اند بلکه دعوی اجماع بر عتیم فرموده اند هر چند که اقوی
 اختصاص است لکن احوط ترک است مطلقا و یا گفتن آن در هر حالی که باشد اعاده نماز
 نماید و هرگاه غفلة یا سهوا امین بگوید نماز باطل نمیشود و گذشت در قرائت و بیان
 ارکان نماز بسیاری از مبطلات دیگر و اگر سلام کند کسی و نماز واجبست فورالجبوب
 گفتن چه بالغ باشد سلام گفتن چه مجزیه مدکر باشد چه مؤنث و واجبست
 شنوایندن جواب را تحقیقا یا نقدا یا اگر مانعی از رسانیدن باشد مثل آنکه
 کو باشد سلام کنند یا غوغائی باشد که نشود سلام کنند جواب را هرگاه بنحو
 متعارف جواب بگویند و واجبست که جواب نماز بمثل آنچه سلام میکنند بگویند

اینک
 در مبطلات
 نماز



در سجده

در سجده

باشد پس نگوید در جواب سلام علیکم السلام **باب** و مرد را حکام سهو
و شك و در آن چهار فصل است **فصل اول** در احکام سهو نماز باطل میشود
اگر کسی در نماز یک رکعت یا بیشتر زیاد کرده باشد خواه عمدا یا سهوا و چه
نشسته یا نشسته باشد یا نشسته باشد و اگر بخاطرش بیاید زیاد کردن بیک رکعت
پیش از رکوع بنشیند تشهد بخواند و سلام بگوید و اگر بیک رکعت یا بیشتر ترک کند از
نماز سهوا واجب است که تمام کند نماز را هرگاه پیش از بجا آوردن چیزیکه منافی
نماز است بود باشد و هم چیز است هرگاه بخاطرش بیاید بعد از بجا آوردن چیزیکه
منافی نماز است و لکن آنچه از جمله منافاتی باشد که کردن آن سهوا مبطل نماز
نباشد و اما اگر از جمله منافاتی باشد که سهوا مبطل نماز باشد مثل حدث
نماز باطلست **فصل دوم** در سجود سهو واجب است دو سجده سهو بر کسی
که در نماز تکلم کرده باشد بر وجه سهو یا بکمان بیرون رفتن از نماز یا ترک کرده باشد یا
سجده را یا تشهد او را یا بر رکوع رفته باشد یا دویم را یا سلام گفته باشد در غیر موضع
سلام از روی فراموشی یا شك کرده باشد در میان چهار و پنج در حال نشستن و احوط
است که بجهت هر زیادتی و کمی که مبطل نماز نباشد و از برای خصوص ایستادن بجا
نشستن و نشستن بجا ایستادن دو سجده سهو بجا آورند و اگر در ایستادن سجود
سهو امام و مأموم هر دو شریک باشند هر دو سجده را بجا آورند و اگر سبب سجده
از امام یا مأموم صادر شد سجده مخصوص است و بر دیگری نیست و محل سجده
سهو بعد از سلام و پیش از کلام است و صوت دو سجده سهو است که نیت کند
که دو سجده میکنم از برای آنچه بجا آورده ام از زیادتی و کمی در نماز بر آن نحو که واقع



شده است قریبه الى الله واحوط السنكه زیاد نماید قصد وجوب را بر آنچه ذکر
 شد در مواضعیکه سجده در آن واجبست پس بعد از آن بسجده رود پس سر بر
 دارد مثل سجده نماز و باز بسجده رود و سر بر دارد و تشهد بخواند تشهد خفیفی
 باینکه شهادتین و صلوات بعمل آورد مثل آنکه بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ
 وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ تَخَفِضْ تَشْدِ اَحْو
 است بلکه در نیت که معین است پس سلام بگوید و صیغه السّلام علیکم
 یا جمع میان این صیغه نماید یا السّلام علینا و علی عباد الله الصّالحین بترتیب
 مذکور در نماز یا بعکس احوط السنكه بجای آورد در اینجا آنچه را که در سجده نماز
 بجای میآورد و ترك کند آنچه را که در اینجا ترك میکرد و تفاوت نکند و در میان
 سجده نماز و این سجده مکروه ذکر سجود پس در اینجا بگوید بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ صَلَّى
 اللهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ یا بگوید بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ السّلامُ عَلَیْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ
 وَ بَرَکَاتُهُ بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ اَجِبْ فَوْر اِجْاِی او را
 دو سجده را و اگر ناخیر کند یا ترك نماید نماز او باطل نمیشود و بر تقدیر ناخیر احوط
 ترك نکردن است هر چند فاصله در میان سلام نماز و آن وقت بسیار باشد
 و اگر فراموش نماید هر وقت که بخاطرش بیاید بجای آورد و اگر چند سبب از برای
 سجده سهو پیش آید واجبست از برای هر سببی و سجده کند و اولی ترتیب دارند
 بملاحظه ترتیب در اسباب فصلیست در احکام شکست اگر شخص علم دارد باخیر
 نماز از افعال و رکعات اعتبار بر علم است و اگر علم ندارد و مظنه دارد مظنه
 کفایت میکند چه در افعال و چه در رکعات و اگر مظنه مختلف شود اعتبار

در نماز اگر چه
 در نماز اگر چه

یا بگوید

در احکام
 در احکام



در رکعت

بوظن انحراف است و اگر شك كند چه در افعال و چه در رکعات واجب است تحصيل
اعتقاد بیکطرف هر چند مظنه باشد بتفکرمورد و اهتمام کردن با امکان پس
اگر بیکطرف معلوم یا مظنون شود بر آن قرار دهد امر را و اگر شك کند که آیا ظن است
یا شك در حکم شك است و اگر شك قرار بگیرد در چیزی پس اگر در افعال باشد
بنحویست که در ابواب سابقه گذشت و اگر در رکعات باشد خالی نیست از آنکه یا
در نماز سنت است یا در نماز واجب اگر در نماز سنت باشد مخیر است در بنا گذاشتن
بر کمتر و بیشتر اگر بنا گذاشتن بر بیشتر در نماز زیادت بیهم نرسد و افضل است
که بنا را بر کمتر گذارد و در صورت شك در نماز سنت سجده سهو و نماز احتیاطا
ندارد و اما اگر شك در عدد رکعات نماز واجب واقع شود پس هر شک که در عدد
نماز سه رکعتی یا دو رکعتی مثل نماز مغرب صبح ظهر عصر و عشاء در سفر و کسوف
و عیدین واقع شود مبطل نماز است و هم چنین است حکم اگر شك در رکعت اول از
چهار رکعتی یا بانی رکعات واقع شود یا آنکه نداند که چند رکعت نماز کرده است یا
شك کند در میان شش و زیاده بر آن ای غیر اینها اگر شك کند در رکعتی در آن
میباشد که با آن رکعت آخر ظهر است یا اول عصر یا شك کند که سیم مغرب است یا اول
عشاء یا گذارد بر آنکه از ظهر است در اول و از مغرب است در دوم و فرق نیست در
حکم مذکور میان آنکه شك در نماز حضر باشد یا نماز سفر و اما شك در میان دو
و غیر و از سه چهار اگر در حال قیام یا رکوع یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا در اشنا
سجده اول یا میاد و سجده یا پیش از ذکر واجب از سجده دوم باشد نماز باطل است
و هم چنین اگر پیش از سر برداشتن و بعد از ذکر واجب باشد و اگر شك در حال



سرا از سجده دوم یا بعد از آن باشد بتقصیل که همیشه بود و اگر شک در میان دو
 پنج و بیشتر باشد نماز باطل است و احوط تمام و اعاده است و هم چنین مبطل نماز
 است شک در میان دو و سه پنج یا دو و شش یا سه و شش و خواندن آنها از آنچه مردد می باشد
 بر پنج و کمتر از آن شود و شک در نماز چهار رکعتی یا در مبطل است مگر در هشت صورت
اول شک می باشد و سه بعد از برداشتن سرا از سجده دوم در این صورت بنا را بر سه گذارد

و نماز را تمام کند و بعد از نماز بکر رکعت نماز احتیاط ایستاده یا در رکعت نشسته
 بجا آورد و احوط کردن بکر رکعت ایستاده است و احوط از آن اعاده نماز است پس بعد از
 کردن نماز احتیاطی و بکر شک می باشد چهار رکعتی که باشد در این صورت
 بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند بکر رکعت ایستاده یا در رکعت نشسته بجا آورد
 و احوط در اینجا بجا آوردن دو رکعت نشسته است پس شک میان دو و چهار
 بعد از برداشتن از سجده اخیر در این صورت نیز بنا را بر چهار گذارد و بعد
 از تمام کردن دو رکعت نماز احتیاطی بجا آورد چهار شک می باشد و سه چهار بعد از آن
 سجده پنجم در این صورت نیز بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن دو رکعت
 نماز احتیاطی ایستاده بجا آورد و دو رکعت نشسته بدو سلام و احوط بلکه اظهار کفایت
 داشتن دو رکعت ایستاده است بر دو رکعت نشسته پنج شک می باشد و پنج اگر بعد
 از سه برداشتن از سجده دوم باشد بنا را بر چهار گذارد و تشهد بخواند و سلام بگوید
 و بعد از سلام دو سجده سهو بجا آورد و اگر در حال قیام باشد قیام را بر هم زند
 و بنشیند بنا را بر چهار گذارد و بکر رکعت نماز احتیاطی ایستاده یا در رکعت نشسته
 بعد از تمام کردن نماز بجا آورد و دو سجده سهو از برای قیام بجا آورد و فرقی

در شک
 در پنج
 در چهار

در شک
 در پنج
 در چهار



باشد یا پیش از شروع در قرائت یا بعد از اتمام آن و پیش از رکوع و در جمیع صور
و در این صورت احتیاط است که بعد از نماز احتیاطا نماز را عاده کند و اگر شک
در اثنای رکوع باشد یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا در سجده اول یا میان دو سجده
یا پیش از سر برداشتن از سجده دوم و بعد از اتمام دو رکوع سجود ظاهر صحت نماز و لزوم اتمام
آن است و لکن بعد از فراغ احتیاط نماید با عاده نماز و تا تواند ترك این احتیاط نکند
شک میان سه و پنج در حال قیام که با این قیام رکعت سیم است یا قیام رکعت پنجم
باید بنشینند پس شک مزبور بر مبرور در شک در میان دو و چهار و حکم آن مذکور
شد و دو سجده سهو احتیاطا بعمل آورد هفتم شک میان سه و چهار پنج در حال
قیام بنشینند پس حکم آن حکم شک میان دو و سه و چهار خواهد شد و حکم آن گذشت
و دو سجده سهو احتیاطا بکند هشتم شک میان پنج و شش در حال قیام بنشینند
و تشهد بخوانند و سلام بگویند و دو سجده سهو بکنند یکی از برای آنکه این شک شک
در میان چهار و پنج است و گذشت که در آن سجده سهو نیست و یکی دیگر احتیاطا
بجهت یاد رکشت قیام و در غیر چهار صورت اول و اول صورت ثانی و صورت پنجم نماز
از اتمام کند و عاده نماید اینها همه در وقتی است که شک در بین نماز باشد و اما
اگر شک بعد از نماز باشد اعتبار ندارد و اگر کثیر الشک باشد شک آن در بین نماز
بیز اعتبار ندارد و چه شک در عدد رکعات باشد یا در افعال آنها و چه شک
در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر بلکه بنا بر این که در آن فعل که شک در آن
نموده است گذارد مگر در صورتی که کردن آن فعل مبطل نماز باشد پس در این صورت
بنا بر این که در آن فعل و صحت نماز گذارد و هم چنین شک هر یک از امام و مؤمن



اعتبار ندارد و بضبط و حفظ دیگری خواه بر وجه علم باشد خواه بر وجه ظن بلکه هر یک رجوع نمایند بدیگری و عمل بمقتضای آن کنند و کفایت اطلاع هر یک از حال دیگری باشد و قراین و ایات مناسب حال و ذکر مثل آنکه سه سبحان الله از برای اعلام بر سه رجوع بخوانند پس اگر امام یا ماموم علم دارد کفایت میکند از برای دیگری و همچنین اگر مظنه دارد پس قرار عمل را بر آن معلوم یا مظنون از هر کدام از امام یا ماموم باشد میکنند و اصل اشکال در این صورت در وقتی است که از قول آنکه مظنه دارد از امام یا ماموم مظنه از برای دیگری بهم نرسد و الا متبع خواهد بود مظنه خود بی اشکال و مثل آنست هرگاه امام یا ماموم یقین داشته باشد بر چیزی و دیگری گمان داشته باشد بر چیزی دیگر و گمان او متبدل شود بگمان او متبدل شود بگمان بهم رساندن بر آنچه یقین دارد دیگری بر آن و اگر هر یک یقین بر چیزی داشته باشد با گمان بر چیزی رجوع باعتقاد خود بکنند و اگر هر دو شک نمایند پس اگر شک هر دو متحد باشد لازم است هر دو از عمل نمودن بمقتضای آن بخوی که گذشت و اگر شک ایشان مختلف باشد و ممکن باشد رجوع هر یک بضبط دیگری رجوع کند با و مثل آنکه یکی شک کند در میان دو سه و دیگری در میان سه و چهار بنا بر سه گذارد و بجهت آنکه اول مطمئن است که از سه بیشتر نیست و دویم مطمئن است که از سه کمتر نیست پس معین شد سه و اگر شک مختلف باشد و رجوع هیچیک بدیگری ممکن نباشد مثل آنکه یکی شک در میان دو سه و دیگری در میان چهار و پنج نماید پس اول اطمینان دارد که از سه بیشتر نیست و دوم اطمینان دارد که از چهار کمتر نیست ماموم قصد انفراد نماید و هر یک عمل نماید بمقتضای شک خود و اگر هر مامومین متفق نباشند و در میان ایشان نیز اختلاف

در هر یک



نکته
در این باب

باشد اگر از برای بعضی بقول بعضی بکرمظنه حاصل شود عمل کنند بطریق خود و اگر
مظنه حاصل نشود قول بعضی مأمومین از برای بعضی بکرمحت نیت هر چند بسیار
باشند و هم چنین از برای امام **فصل چهارم** در بیان احکام نماز احتیاط و
واجبست و کیفیت آن چنانست که نیت کند دو رکعت نماز میکنم بجهت احتیاط
بجز آن آنچه احتمال دارد که کم شده باشد از نماز قرینه الی الله و شرط نیست در نیت
مذکور تلفظ کردن مثل عجزان از نیتها و هم چنین شرط نیست قصد وجوب لکن جو
عدم ترک پس بعد از نیت تکبیر الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز پس قرائت سوره حمد
بکند بدون سوره و اخفات نماید در آن و رکوع و سجود بکند و برخیزد و بکشد
و بکشد سجود کند بدون سوره و اخفات نماید در آن و رکوع و سجود بکند و برخیزد
و بکشد رکعت دیگر بخومد کند و تشهد بخواند و سلام بگوید و اگر دو رکعت نشسته
باشد بخوبست که ذکر شد مگر آنکه در این حال نشسته نماز را بجای آورد مثل
نماز نافله نشسته اگر بکشد تشهد باشد تشهد و سلام را مقتضای آن نماید
و کیفیت بکشد بخوبست که در دو رکعت اینده ذکر شد و در نماز احتیاط
اذان و اقامه و قنوت نیست و معتبر است در آن احکام نماز از شرایط و موانع و
واجبست بجای آوردن آن را بعد از نماز و پیش از واقع شدن منافی نماز و اگر ترک
نماید نماز احتیاط را و نماز فرضیه را که شک در آن نموده اعاده کند کفایت نخواهد
نمود و اگر بفهمد پیش از نماز احتیاط حاجت نبودن بان را نکند نماز احتیاط را
و نماز او صحیح است و هم چنین اگر بعد از فراغ بفهمد حاجت نبودن بان را و اگر
فهمد کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط اتمام کند اگر مبطلی که عمد و سهوا

مبطل باشد بعل پناورده باشد هر چند منافی عدی بعل آورده باشد و اگر
 چیزی که مبطل باشد عمداً یا سهواً بجای آورد نماز باطلست و اگر بفهمد بعد از کرد
 نماز احتیاط کم بودن فرضیه را نماز او صحیح است چه نماز احتیاط موافق باشد یا بخلاف
 نموده است در فرضیه یا مختلف باشد در عدد و ترک قیام و اگر بفهمد کم بودن نماز را
 بعد از تمام کردن نماز احتیاط و لکن اصل احتیاط موافق بنقشه باشد مثل آنکه دو رکعت
 ایستاده و دو رکعت نشسته کرد و فهمید که بیک رکعت کم بوده است احتیاط اعاده است
 هر چند قول بحت بی وجه نیست و احتیاط اعاده است در جمیع صور با علم بکم
 بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین آن و اگر عمل با احتیاط نمود و شك کرد که با موافق
 یا مخالف نماز او صحیح است یا نیست پس در نماز قضاء واجب است قضا بر کسی که مرتد شود
 و در حال ارتداد وقت یک فرضیه و بیشتر بر او بگذرد یا کسی که ترك نماید نماز واجب
 را با جمیع بودن شرایط یا اخلاص بان نماید نماز واجب را با جمیع بودن شرایط یا
 یا اخلاص بان نماید نماز واجب را با فراموشی یا بیافتن اب و خاک از حقه طهارت یا
 مسك شدن بچیزی که از جانب خود باشد چه دانسته باشد که آن مسكراست
 چه ندانسته باشد مگر نماز جمعه عید رمضان و قمریان چنانچه گذشت و اما آنچه
 از نماز واقع شده باشد در ایام مخالفت از حق از کسانی که از اهل قبله باشند
 چند محکوم بکفر نباشند مثل غالی یا نباشند مثل سنی و آنچه فوت شده باشد
 از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این
 در تمام وقت باشد واجب نیست قضا و اگر در تمام وقت نباشد بلکه در باید
 مقدار نماز در وقت چهره اول و چهره آخر واجبست قضاء آن نیز و اگر مقدار

در وقت
 نماز
 اگر
 در وقت
 نماز
 اگر



در سجده
نماز

بهر کس از آخر وقت را در یابد بدون عذری از این اعذار واجبست نماز را اداء خواهد
بود و اگر ترک نمود قضا آن واجبست نماز را اداء خواهد بود و اگر ترک نمود قضای
آن واجبست و واجبست در قضاء ترتیبی که فوت شده است نمازهای پیش
اگر بدانند ترتیب را و اگر ندانند واجب نیست ترتیب اگر چه با امکان و عدم تعسر
احوطست و واجب نیست پیش بجای آوردن نماز قضا را بلکه میتواند را
پیش بدارد بر قضا و لیکن احوط پیش داشتن قضاء است و تاخیر نمودن اذانا باخروقت
که مقدار اداء نماز اداء از وقت بماند خصوصاً هرگاه آنچه در روز تراوست بکنماز باشد
خصوصاً هرگاه نماز روزی باشد که در تراوست بلکه مطلق نماز آن روز چه یک نماز
باشد چه بیشتر و معتبر در تمام و قصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شود
باید قضا نمود بقصر هر چند در حضر باشد و اگر در حضر فوت شود قضا کند نماز
هر چند در سفر مباح یا راه حج باشد و اگر فوت شده باشد نماز از کسی که را اول وقت
مسافر بوده و در آخر وقت حاضر باشد اول وقت حاضر بوده و در آخر وقت مسافر
اعتبار بحال فوت نماز است پس اگر در آخر وقت مسافر باشد قضا کند قصر و اگر
حاضر باشد قضا کند تمام و اگر فوت شود نماز از مسافر بکسی که تا آخر وقت با خصوص
آخر وقت اداء در یکی از مواطن اربعه بوده اظهر است که در قضاء معین است قصر
کردن اگر چه باز در آن مواطن باشد و اگر کسی را فوت شود در حضر یک نماز از پنج
نماز و نداند کدام است قضا کند یک نماز صبح و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی
که قصد کند بان که چهار رکعت نماز میکنم قضا آنچه در روز من هست قرینه الی الله
و بخیر است در چهار رکعت اگر در سفر باشد اگر نماز یک رکعتی



نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی بقصد آنچه در ذمه او هست لکن احوط در این حال
 است که چهار نماز دو رکعتی نماید باین سه رکعتی بآب چهار و در نماز جماعت
 و در آن سه فصل است و فصل اول بدانکه سنت است جماعت در جمیع نمازها
 واجب بود و غیره و مؤکد است در یوم و شب با اجتماع شرایط و خوب و هم چنین
 واجب است جماعت بر کسی که قرائت حمد و سوره یا احدها یا بعضی از آنها را در سنت
 صحیح نکرده است و متمکن از توضیح است که باینکه باید جماعت نماز را بجا
 بیاورد بلکه احوط در صورت عدم قدرت بر توضیح آن مطلقا یا تا آخر وقت ترک
 نکردن جماعت است و واجب نیست هیچ نمازی را بجماعت کردن مگر نماز جمعه
 و عید و مضان و قربان و زوهم چنین واجب میشود جماعت بنزد و شبانه و
 در صورت استیجار برای اموات یا شرط جماعت و گاهی واجب میشود از باب تقیه
 از مخالفین در صورتیکه در ترک آن خوف فتنه یا ضرری بر خود یا بر مسلمانی بر جان
 یا مال یا عرض داشته باشد و اگر چنین نباشد پس راستی حضور جماعت مخفی
 یا حرمان خلاف و اشکال است احوط عدم جواز است در هر حال ماموم تقیه
 کننده باید خود قرائت حمد و سوره را ترک نکند چنانچه اگر در نماز جهر باشد او
 اخفات میکند و اگر نتواند سوره را بخواند آنرا ترک نماید بلکه اگر نتواند حمد را
 تمام کند آنرا کتفا کند بجز قدر که میتواند و اگر هیچ نتواند بخواند لکن احوط در ترک
 تمام حمد یا اتمام آن قضا نمود سنت بلکه در ترک تمام سوره یا بعضی از آن نیز احوط
 قضا است اگر چه این احتیاط اضعف از اول است فصل اول عدد که جماعت بآن
 معتقد میشود و در قرائت یکی اتمام و دیگری ماموم و جایز نیست اتمام زن

و در این سه فصل است و فصل اول بدانکه سنت است جماعت در جمیع نمازها واجب بود و غیره و مؤکد است در یوم و شب با اجتماع شرایط و خوب و هم چنین واجب است جماعت بر کسی که قرائت حمد و سوره یا احدها یا بعضی از آنها را در سنت صحیح نکرده است و متمکن از توضیح است که باینکه باید جماعت نماز را بجا بیاورد بلکه احوط در صورت عدم قدرت بر توضیح آن مطلقا یا تا آخر وقت ترک نکردن جماعت است و واجب نیست هیچ نمازی را بجماعت کردن مگر نماز جمعه و عید و مضان و قربان و زوهم چنین واجب میشود جماعت بنزد و شبانه و در صورت استیجار برای اموات یا شرط جماعت و گاهی واجب میشود از باب تقیه از مخالفین در صورتیکه در ترک آن خوف فتنه یا ضرری بر خود یا بر مسلمانی بر جان یا مال یا عرض داشته باشد و اگر چنین نباشد پس راستی حضور جماعت مخفی یا حرمان خلاف و اشکال است احوط عدم جواز است در هر حال ماموم تقیه کننده باید خود قرائت حمد و سوره را ترک نکند چنانچه اگر در نماز جهر باشد او اخفات میکند و اگر نتواند سوره را بخواند آنرا ترک نماید بلکه اگر نتواند حمد را تمام کند آنرا کتفا کند بجز قدر که میتواند و اگر هیچ نتواند بخواند لکن احوط در ترک تمام حمد یا اتمام آن قضا نمود سنت بلکه در ترک تمام سوره یا بعضی از آن نیز احوط قضا است اگر چه این احتیاط اضعف از اول است فصل اول عدد که جماعت بآن معتقد میشود و در قرائت یکی اتمام و دیگری ماموم و جایز نیست اتمام زن



جاء في كتابنا

مکر برای زن و هم چنین امامت خنثی مکر برای زن و خنثی و شرط است در امام
 بلوغ و عقل و اسلام بلکه ایمان و عدالت طهاره مولد امامت است از مرض جذام
 و برص و از اینکه او را حد شرعی نرزد باشد پس اقوی عدم اشتراط انث حتی برای
 سالین اگر چه مکرر و است و هم چنین شرط است در امام که نشسته نباشد هرگاه
 مامومین یا بعضی اینها نباشند و هم چنین است حکم هرگاه امام نتواند بخواند
 تمام قرائت واجب را یا بعضی را یا بعضی از حروف را بدل بر بعضی نماید و ماموم سالم
 باشد از آن و هم چنین است حکم در امامی که لحن در قرائت مینماید هر چند که متکرر
 از تصحیح آن در جمیع صور مذکوره نباشد بلی اگر لحن در غیر قرائت بلکه در غیر آن
 واجب نماید بخوی که تعبیر معنی نشود با آنکه متمکن از تصحیح آن نباشد اقوی جواز اقتدا
 باوست بلکه بعید نیست که با عدم تمکن از تصحیح در آن کار واجب هم اقتدا را
 جایز دانیم و شرط است که نبوده باشد در میان امام و ماموم حاجلی که منع نماید
 دیدن امام را مگر آنکه ماموم زن باشد و امام مرد و هم چنین شرط است که نبو
 باشد ماموم دور از امام یا از صفی که در پیش روی او میباشد نقدی که او را
 دوری بسیار نباشد بلکه همین قدر که بکوبند پشت سر امام اینست
 و امام پیش روی او ایستاده است کفایت میکند و لکن اخوط دور نبودن ماموم
 از امام پیش از یک گام برداشتن و هرگاه یک نفر فاصله در صف پیش باشد با قلیل
 بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف اجز فاصله بسیار میان هر یک از اهل
 آن باشد ضرر ندارد و اما در صفی میان اخوط ترک است هر چند اظهر است
 که ضرر ندارد مازای که دوری زاید بر قدر معتبر نباشد و هم چنین شرط است

در جماعت که جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن مأموم نباشد بقدر
معتد به اگر زمین سراسیمه نباشد و اگر سراسیمه باشد ضرر ندارد و اما اگر امام
پائین و مأموم در بلندی باشد ضرر ندارد چه در سراسیمه و چه در غیر سراسیمه
چه کم و چه زیاد و هم چنین شرط یکی بودن امام و اینکه مأموم قصد اقتداء نماید
و عین امام بکشد پس اگر قصد نماید مأموم بعد معلوم شود که آن امام دیگر
بوده است نماز او باطلست چه عادل بداند و از پائین و اگر اقتداء با امام حاضر نماید
و چنین داند که شخص است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است و عادل
هم هست صحیح است نماز او باحوط نیز اعاده است و هم چنین شرط است که مأموم پیش
از امام نایستد و جایز است پهلوی بکشد بکراستادن چه مأموم مرد باشد چه زن
چه صغیر باشد چه کبیر اگر چه در زن اگر چه در زن احوط تا خبر نداد وری بقدره شریعت
و اگر مأموم منحصر بیک نفر نباشد مستحب بلکه احوط است که در جانب راست ایستد
و هم چنین شرط موافق بودن نماز امام با مأموم در هیئت و کیفیت کجائز
نهیست اقتداء کردن در پومپ بنماز نیست یا بنماز عیدین یا ایات یا اقتداء کردن
در نماز میت یا نماز عیدین یا ایات بنماز پومپ یا در نماز میت یا عیدین بنماز
ایات و بعکس امام موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست چون اقتداء در ظهر
بنماز صبح و مغرب بعکس و هم چنین واجب نیست موافق بودن در بوق و صف
پس جایز است اقتداء کردن در بقیه کذا و بناقله کذا و مثل کسی که نماز نکرده باشد
بکسی که نماز کرده باشد و بناقله کذا و بقیه بقیه کذا و مثل اقتداء نمودن طفل ببالغ
و کسی که نماز کرده باشد بکسی که نماز نکرده باشد و بناقله کذا و بناقله کذا و مثل اقتداء

در جماعت که
جای ایستادن
امام بلندتر
از جای ایستادن
مأموم نباشد



در نماز بعد از آنکه بنا بر مشهور است که اگر امام بعد از آنکه بگوید و اگر امام بعد از آنکه بگوید و اگر امام بعد از آنکه بگوید

در نماز بعد از آنکه بنا بر مشهور است که اگر امام بعد از آنکه بگوید و اگر امام بعد از آنکه بگوید و اگر امام بعد از آنکه بگوید
 مستأبعت کردن مأموم امام را در افعال باینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجای نیاورد
 بلکه احوط مؤخر بودن مأموم است در افعال از امام و اما در افعال پس تکبیر الا حرام
 را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور و لکن احوط مستأبعت
 است و اگر امام بعد از تکبیر الا حرام دیگر بگوید و مأموم بتکبیر الا حرام اول داخل
 نماز شده باشد عدول نماید بفرادی و اگر مأموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود
 بر رکوع یا سجود پیش از تمام سهوا یا خطاء برگردد و با امام ملحق شود اگر امام نرسد
 با و اگر بمحضر اطلاع امام بر او خبری نیست و نماز او صحیح است و اگر برگردد بعد از آنکه
 از عود نماز باطل نیست لکن احوط اعاده نماز است و در جماعت و فضیلت آن میکنند
 کسی که امام را پیش از رکوع یا در رکوع بعد از آنکه ذکر را گفته است ادراک نموده است
 پس باید از رکعت را از نماز خود محسوب بدارد و در جمیع صور و تکبیر بگوید اولاً
 واجب بقصد تکبیر الا حرام و دوم است بقصد تکبیر الا حرام و دوم را
 سنت بقصد تکبیر رکوع و اگر بترسد که بر رکوع نرسد تکبیر الا حرام را بگوید و
 تکبیر رکوع را ترک کند و اگر امام را بباید در رکوع و بترسد که اگر بصف برسد اما
 سر از رکوع بردارد در آن مکانی هست تکبیر الا حرام بگوید و بر رکوع برود و ملحق
 شود بصف در حال رکوع یا بعد از رکوع و بهتر است که کام بر ندارد بلکه پای
 خود را بکشد هر چند لازم نیست و جایز است در حال حرکت مشغول ذکر باشد
 و احوط و اقوی است که حرکت نکند در حال ذکر واجب و اگر مأموم در اول نماز
 حاضر شد پس در هر رکعت که ملحق با امام شده است آن را اول نماز قرار دهد تمام



کند یا و را بعد از آنکه امام سلام بگوید و واجبست قرائت کند مأموم
 در دو رکعت اول اگر باد و رکعت آخر امام باشد و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند
 اکتفا نماید بحد و اگر خواندن حمد بزمناهی باشد یا متابعت باشد یا نه اگر بخواند حمد
 متابعت از میان مبرود مثل آنکه رکوع امام را در رکعت بپایان تمام ننماید یا ترا و متابعت
 نماید امام را و احوط بلکه اقوی عاده کردن آن نماز است بعد از تمام کردن آن
 و اگر قرائت را فراموش نماید و وقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده
 باشد یا داخل نشده باشد ولیکن خواندن منافی متابعت باشد یا قطعی
 خدازان و اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت
 بودن یا نیت نداشتن امام نماز مأموم باطل نیست و هم چنین اگر در بین نماز
 معلوم شود در این صورت عدول بفرادی کند و تمام کند نماز خود را یا بجز
 در قصر و اتمام و در آن چهار فصل است **فصل اول** واجبست در سفر قصر نمودن
 در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت آخر بهشت شرط اول آنکه سفر بقدر
 مسافت باشد که اگر کمتر باشد قصر نیست و مسافت هشت فرسخ است یا راه
 رفتن بکرو و تمام براه رفتن شتر قطار و قوافل براه متعارف در روز متوسط و بکرو
 مسافت مدکور میباشد در رفتن باشد بتهائی یا در رفتن و برگشتن در همان
 روز یا در شب متصل بان چه شب بعد باشد یا شب پیش اگر ابتداء سفر از
 شب باشد و فی الحقیقه در یک شبانه روز و اگر مراجعت در روز دیگر باشد بعد
 روز بعد باشد پس در آن خلاف شدیده است اگر چه موافق اکثر اخبار با قصر
 کردنست لکن مشهور قول بتجیر است هر چند دعوی اجتماع بر تمام شده است پس

در وقت
 نماز



احوط با احتیاط شدیدی که ترک آن نشاید جمع کردن میان قصر و تمام است و کمتر
 روزه با قضاء آن اگر چه مقصد مالک او باشد یا در اینجا ملک داشته باشد مگر
 در صورتیکه مقصد وطن او باشد یا آنکه از اول قاصد ماندن ده روز باشد در
 اینجا یا آنکه بعد از ورود در اینجا قصد اقامه عشرتها نماید یا ماندن در اینجا بی قصد سی روز جمع
 که در دو فرض اول تمام میکند در رفتن و مراجعت و در مقصد و در دو فرض اخیر
 بعد از قصد اقامه و بعد از گذشتن سی روز در چهار جا و چه در مراجعت و در رفتن
 و در مقصد قبل از اقامه و قبل از انقضاء سی روز قصر میکند هرگاه قصد مراجعت
 در همان روز باشد یا ترا داشته و اگر نداشت جمع میکند بنما بین قصر و تمام معتبر
 است که از مسافت چیزی کم نباشد که اگر قلیلی باشد قصر نمیشود و اگر شک تمام
 در اینکه سفر بعد مسافت هست یا نیست و بیرون رفتن از شک ممکن نباشد یا
 تمام کند و هر آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد پس هرگاه مقدار مسافت
 را بی قصد برود مثل آنکه عقب در دیا گریخته و مانند آن برود و نداند که بقدر
 مسافت خواهد رفت یا آنکه میفرودد در حال دیوانگی بی قصد آنچه را که با این تصور
 رفت است محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هر چند بسیار طول بکشد
 و در برگشتن قصر میکند اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد و هم چیز
 هرگاه بعد از آنکه بی قصد رفت باز قصد هشت فرسخ کند یا بیشتر نباشد و هم
 چنین هرگاه بعد از آنکه بی قصد رفت باز قصد هشت فرسخ کند یا بد قصر
 کند و اگر بعد از آنچه بی قصد رفت از ده کمتر از هشت فرسخ رفتن را داشته باشد
 پس اگر میخواهد بعد از طی این مقدار مسافت که کمتر از هشت فرسخ است در اینجا

گفته
 در اینجا
 مسافت



بقدر ده روز بماند یا آن محل وطن اوست شبهه نیست در این که در این رفتن
 هم تمام میکنند و اگر چنین نباشد پس اگر بقدر چهار فرسخ میبرد در همان روز یا
 شب بر میگردد قصر میکنند و اگر قصد برگشتن در آن روز ندارد و از مقصد
 که میخواهد با آنجا برود تا برگشتن بخانه اش کمتر از هشت فرسخ است جمع میکنند
 میان قصر و تمام و اگر از آنجا تا خانه اش بقدر هشت فرسخ باشد شبهه نیست
 که در مراجعت قصر میکنند خلائی که هست در اینست که در رفتن بان مقصد
 که کمتر از مسافت هشت فرسخ است باز قصر میکنند که منضم به مراجعت باشد تا
 احوط جمع است مگر در صورتیکه بقدر چهار فرسخ باز پاده تا آن مقصد باقی
 مانده باشد و قصد مراجعت در همان روز را داشته باشد که قصر میکنند
 جمیع و اگر کمتر باشد جمع میکنند در رفتن و قصر میکنند در مراجعت و فرقیست
 در اعتبار قصد مدکور میان آنکه بالاصل باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن و
 مانند ایشان هر چند بران راضی نباشند بلکه مجبور باشند پس آنکه قصد
 مسافت را مستمر دارد تا بمنتهی شدن مسافت پس اگر از آنجا برگشتن نماید پیش از
 رسیدن بچهار فرسخ یا متردد شود در رفتن باید نماز را تمام کند و اگر بیرون رود
 بقصد مسافت و بعد از آن از برای او اتفاق بیفتد انتظار و فضای راه و رفتن
 او موقوف است بر رفتن ایشان شود پس هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر و فتر باشد
 قصر میکنند اگر همان روز بر میگردد و الا جمع میکنند بلکه احوط جمع است مطلقا
 مگر آنکه از آنجا مانده روز و بیشتر و آنجا نماید یا متردد بماند تا سی روز که تمام
 میکنند اگر بقدر چهار فرسخ و فتر باشد تمام کنند چنانکه جمع نکنند یا قصد

در مراجعت
 قصر میکنند



عن برهانیدن ده روزند و اثنای اقل مسافت و نه غار ض شود و او را این ازاده در بین
 راه که اگر هر یک روی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم ازاده ماندن است و در
 اقل مسافت بوطن خود رسیدن و مراد بوطن چیز نیست که در عرف بگویند و وطن
 او است و وطنه حاصل میشود بچند چیز یکی آنکه آن بلد یا قریه بوطن پدر یا مادر
 او باشد یا مطلق محل سکنی ایشان باشد و این شخص نشو و نما کند در اینجا از کوچه یکی
 بدون قصد رفتن از اینجا و دیگر آنکه خود این شخص در بلد یا قریه سکنی کند یا قصد
 همیشه ماندن در اینجا و مدتی هم بگذرد که عرفا او را از اهل این محل خوانند چه آنکه
 غرض او تحصیل معاد باشد از علم و عبادت یا تحصیل معاش از کسب صنعت و تجارت
 و در هیچ یک از این دو قسم شرط نیست که مالک ملک یا منزلی باشد و یکی دیگر جای
 که شخص را اینجا ملکی یا منزلی نامالک باشد یا مالک بشود و قصد استمرار ماندن را
 هم در اینجا داشته باشد و شش ماه هم در آن محل مانده باشد بجهتی که نماز را تمام کرد
 باشد یا قاهره یا قاهره یا متفرقه یا متصله تفاوتی که در این اقسام هست اینست که
 در آخری هرگاه عدول از ماندن در اینجا کند از وطن بودن خارج نمیشود مگر
 بفروختن آن ملک یا قصد عدول بخلاف دو قسم اول که بعد از کرم از ماندن
 در اینجا با گذشتن زمانی از وطنیت خارج میشوند خصوص در صورتیکه قرار
 وطن خود را در جای دیگر بدهد مثل صحابه حضرت رسول ص که از مکه معظمه مهاجر
 فرمودند بمدینه طیبه که بعد از مهاجرت بمدینه منوره و بوطن در اینجا رجوع
 نمیکردند و مکه قصر میبودند و اگر مالک ملکی در محلی باشد یا مالک شده باشد
 و شش ماه هم با قصد قاهره یا متفرقه باشد در اینجا مانده باشد بدون قصد

در هیچ یک از این دو قسم شرط نیست که مالک ملک یا منزلی باشد و یکی دیگر جای



ماندن پس احوط با احتیاط شد بد است که هر زمان که وارد اینجا بشود بدون قصد
 اقامه یا گذشتن سی و زجمع کند میان قصر و اتمام بلی مجرّد ماندن در بلد یا قریه
 بدون قصد استمرار ماندن همگی بدون مالک ملک بودن هر چند سناطها بماند
 برای تحصیل علم یا تجارت یا بن باعت و وطن بودن اینجا عرفاً با شرعاً میبشود و احوط آنست
 که بعد از تحقق وطنیت در هر یک از اقسام مذکوره و عدول کردن از دوام ماندن
 در اینجا و وطن بودن آن هر زمان که از سفری وارد اینجا شود در صورت اقامه نکردن
 و نگذشتن سی و زجمع کند میان قصر و اتمام پنجم آنکه صاحب طنی و مستقری باشد
 که صادق اید از اینجا عیال یا با عیال بسفر رفته است پس اعراب بادی نشین
 و ایلات در غالب لایات که چنین نیستند و همیشه با عیال و خانه از خیمه و بخوان
 و سایر اموال از دواب غیرها از مرتعی بمرتعی میروند قصر نماز و افطار و روزه ایشان
 مینماید بلی هرگاه بعضی از ایشان چه با عیال چه عیال از اهل خود جدا شده
 بسفر حج یا زبارت یا تجارت یا تحصیل علم و غیر ذلک بروند حکم مسافرت برایشان
 جاری میشود و با اجتماع سایر شروط قصر میکنند بلکه چنین است اگر بعضی
 از ایشان برای سپندیدن مرتع و منزل بقدر مسافت شرعیّه سبعتی بروند که قصر
 میکنند ششم آنکه سفر عمل او نباشد که هرگاه سطر عمل او باشد چون مکاری و ملاح
 و قاصد و تاجر بیکه همیشه در سفر است و فرقی نیست در این که شخصی که عمل او سفر
 است داخل یکی از عناوین مذکوره باشد یا نه و این متحقق میشود با اینکه در سفر
 بکند در یکی از عناوین مرقوم یا غیر آن پس قصر میکند در سفر اول و دوم اگر چه در
 دویم احوط جمع است هر چند که داخل یکی از عناوین مرقوم باشد و در سفر سیم

در این کتاب
 پنجم آنکه صاحب
 طنی و مستقری
 باشد



شبه تمام میکنند و مدار هر مسئله آید سنت که در عرف بگویند سفر عملی است و
 شرط نیست که سفر او اکثر باشد از حضرت و هم چنین شرط نیست که مکلف سفر را
 عمل خود قرار دهد پس اگر کسی قرار بر خود نداشته باشد که عمل او مسافرت باشد
 لکن نقد برود سفر که بگویند سفر عملی است باید قصر بکند و اگر سفر کند صحت
 عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه مکاری بنیارت برود یا حج قصر میکنند و هم
 چنین قصر میکنند هرگاه زیادتند بر و مثل چایا را اگر چه حوط در این صورت تمام
 نمودن نماز است نیز بعد از قصر و منقطع میشود حکم مذکور بقصد ماندن ده روز
 چه در وطن باشد چه در غیر وطن بلکه بدو روز هر چند بدون نیت باشد هرگاه
 در وطن باشد و عود بتمام میکنند در سفر ششم چنانچه در سفر اول باید قصر کند
 و در سفر دوم تمام نماید و احوط جمع است و در حکم قصیده روز است تردد بیشتر
 در حرکت در مدت سی و زوهرگاه ده روزی قصید در موضعی ماند و نماز را تمام کرد
 نظر بند است حکم مسئله باعث برگشتن وجوب قصر نمیشود و هم آنکه سفر احوط
 نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و کویختن غلام و نیز غایتان حرام باشد مثل سفر
 برای ضرر مسلمان و مؤمنین و زدن بدن مال و اعیان^{الشیان} ظالم در ظلم او و مضرت نیست
 معاصی که در سفر واقع میشود بر سبب تقاضا مثل عیبت کردن که باعث تمام کردن
 نماز نمیشود و هم چنین است سفری که منافی با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل
 علم واجبی که در سفر میسر نشود که باعث تمام نمودن نیز نمیشود و در حکم شرط عمد
 است صید کردن طووس اگر سفر برود از برای این مطلب باید نماز را تمام کند
 و اگر بجهت قوت عیال خود باشد قصر کند بلکه هرگاه بجهت تجارت باشد قصر

این کتاب در بیان احکام سفر است و در بیان احکام قصر و تمام و در بیان احکام نماز و در بیان احکام روزه و در بیان احکام حج و در بیان احکام غایب و در بیان احکام عیال و در بیان احکام تجارت و در بیان احکام طووس و در بیان احکام غایب و در بیان احکام عیال و در بیان احکام تجارت و در بیان احکام طووس

خالی از رجحان نیست و احوط جمع است میان قصر و اتمام هشت تا آنکه دور
 شود از دیوار شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار یا نشوند از آن شهر یا قریه
 و معتبر در صد مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط است چنانچه
 معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و عواقب و هرگاه بیننده یا دیوار یا
 مؤذن یا شنونده نباشد بنا را بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حال
 نحو بود و چه نحو نبود و فرق نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هر چند احوط
 در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا ناخبر گشتن نماز را تا وارد شود بمنزل و فرق
 نیست در شرط آمدن کور میان بلد و قطن و بلد قاصد و بلدی که سی و زیاده باشد در آن
 باشد و هرگاه سفر معصیت باشد یا عقب صید طهور فتر نباشد باید و قصد
 نموده باشد و از اینجا قاصد مسافت بسفر شرعی باشد که باید قصر کند پس و اینجا
 محل ترخص نمیشد قصر میکند بشرع در آن سفر چه آنکه عود ببلد خود نماید
 آنکه بجای دیگر برود و فصل واجبست قصر بعد از تحقق شرایط گذشتن و معین
 بر عالم بان شرایط مکروه چهار موضع که مکه و مدینه و مسجد جامع کوفه و حاکم است
 باشد که در آنها محض است میان قصر و اتمام و در ویم افضل و اول احوط است و اکرام
 نماید نماز را در محل قصر یا علم یا آنکه واجبست قصر فاسد است نماز و واجبست
 اعاده نماید اگر وقت باقیست و قضاء اگر وقت گذشته است و اگر جاهل بود بواجب
 بودن قصر و تمام کردن اعاده و قضا ندارد چه تقصیر کرده باشد در فهمیدن مسئله
 چه نکرده باشد و این در وقتی است که جاهل باصل حکم قصر و اتمام باشد هرگاه
 جاهل باصل حکم نباشد و جاهل بمحل آن باشد یا بنا بر احکام قصر یا جاهل با

نسخ
 فی
 حاشیه



بواجب بودن تمام کردن و قصر کند در محلی که تمام باید بکند آن نماز باطل است
 و اگر فراموش کرده باشد واجب بودن قصر را و تمام کند عاده کند در وقت اگر
 بخوابد پیش بپایند و قضا ندارد. اگر وقت بیرون رفته باشد فصل بعد از آنکه کوفه
 داخل شد در عنوان مسافر که حکم او قصر است منقطع نمیشود حکم سفر او مگر یکی
 از قواطع و آن چهار چیز است اول آنکه برسد بوطن خود و قیم آنکه داخل در عنوان کثیر
 السفر شود و تفصیل هر یک گذشت سیم آنکه قصد ماندن ده روز در موضعی
 نماید چه در معموره چه در بلد و چه در ده و چه در صحرا از کوه و دشت بشرط آنکه
 محل اقامه خود را زیاده از حد و اندازه معین و محدوده نماید و لیکن اگر برکشت قصد
 او از ماندن قصر کند مبادی که یک نماز چهار رکعتی را تمام نکرده باشد و اگر
 یک نماز را تمام نکرده باشد و اگر یک نماز را تمام کرده باشد تمام کند تا در اینجا
 و شرط نیست در اقامه بیرون رفتن از حد ترخص و منافی نیست این معنی اقامه را
 بالنسبه بمحل اقامه و لا یتجاوز باغات و مزارع و امثال آنها در صورتیکه جزو قریه و دیگر
 نباشند هر چند باغات و مزارع بلد و قریه یا در متصل بیکدیگر باشند بلکه
 محلات بلاد عظمیه در صورت انفصال از یکدیگر بلکه با انقطاع در صورت خروج بلد
 از متعارف بلدان چون اسلامبول اگر در جانبی اقامه کرده باشد جانب دیگران
 چون قریه بلد تابع محل اقامه نیست معتمد بر یکی از آنها نمیتوانند ایجاد بکند هر چه
 بلکه اقامه در مجموع هر دو یا هر سه نمودن صحیح و قاطع سفر قبل نیست چهارم
 آنکه بماند در جائی چه شهر چه غیر آن حتی در بیابان بخوی که مدتی بماند در
 مدتی روز تمام بغیر تلبیق با ستهای داخله در آن بطریق تردید در ماندن

در این کتاب
 در بیان
 در بیان

و رفتن ب همان سفره که در دست داشت یا بسفر دیگر مثل اینکه ازان مقصد بسفر بخا^{ره}
 دیگر برود و هم چنین بسفر مراجعت بمنزل خود پس بعد از گذشتن سی و پنج روز کور
 تمام نمیکند نماز را و میگوید روزه را و حکم سفر سابقا و منقطع میشود فصل هرگاه
 مسافر بیرون برود از محل اقامه یا محل تردد یا تاسی و در یکمتر از مسافت قصر هر چند
 بانضمام مراجعت باشد چون چهار فرسخ پس اگر فاصدا فامه در آن محل یا در محل اقا^{مه}
 اولی یا در مقرسی روزه باشد شکالی در حکم تمام کردن نیست و هم چنین است هرگاه
 آن مقصد وطن یا از حد و محل ترخصان وطن باشد و اگر چنین نباشد پس اگر
 قصد ماندن ده روز در آن محل یا مراجعت از آنجا بمحل اقامه یا رفتن بجای دیگر نکرد
 است هر چند در این فرض بقدر هفت فرسخ رفته باشد باز تمام نمیکند چون
 حکم سفر اول منقطع شده است و هنوز قصد سفر ثانی بقصد مسافت شرعیته
 نکرده است و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته باشد با قصد مراجعت بمحل اقامه بیرون
 اقامه جدید در آن محل و بی قصد اقامه در محل اقامه اولی لکن با قصد مراجعت ببلد
 خود پس اگر ببلد اقامه در بین راهی که ببلد او میرود باشد و این شخص هم انشاء سفر را
 ازان محل خارج کرده باشد اگر چه چند روزی خیال ماندن در محل اقامه اولی داشته
 باشد پس در خروج ازان مقصد قصر نمیکند با مشربط قصر و در رفتن بان مقصد
 جمع کند میان قصر و اتمام بلکه چنین است هرگاه انشاء سفر از همان محل اقا^{مه}
 کرده باشد و اگر آن محلی که از موضع اقامه یا بخارفته است در بین راه مسافر است و
 ببلد خود باشد پس اگر انشاء سفر را از بلد اقامه کرده باشد و قصد مراجعت بان
 بلد را هم نداشته بود لکن اتفاق افتاد که مراجعت با آنجا نمود در این فرض شکا^{لی}

در حکم
 مراجعت



در قصر نمودن نیست هر چند در بلد اقامه باشد ولی در این فرض اشکال در صورتی
است که با انشاء سفر از بلد قصد عود یا بخارج بعد از رفتن بکثرت مسافت داشته
و اگر انشاء سفر از بلد اقامه نکرده
باشد حوط جمع میان قصر و اتمام است و اگر کسی در نظر داشته باشد که در دهات
و مزارع چند مدت مدیدی بماند مثل چهار ماه و پنج ماه و امثال آن و در هیچ یک
اعمال از این که انشاء
سفر نماید در آن محل
ازاده ماندن ده روز نداشته باشد و در مابین مجموع آنها بقدر هشت فرسخ نباشد
کما در بلد اقامه
باید تمام نماید و لحوط علاوه نمودن قصر است و این دو صورتی است که مسافت تاده اول
با بخارج رفتن است
کرد باشد با قصد بقدر هشت فرسخ نبوده باشد و اگر نباشد و با قصد و سایر شروط قصر رفتن باشد
عود ببلد اقامه یا هیچ
حکم بعکس می شود که در همان دهات قصر بکند و حوط جمع است و اگر بخواد
انشاء سفر نکند
باشد جمع میکند از مشقت جمع میان قصر و اتمام آسوده شود در یکی از آن دهات قصد اقامه کند و
میکنند
قصر قاصد ملک اقامه دیگر بعد از فراغ از تمام کردنش خود در همان محل اقامه و لی باشد
و اتمام
کتاب سیم در زکوة مال و بدن و خمس و زان سه مجتبی است
اول در زکوة مال و در آن چند باب است باب اول در شرایط زکوة و آنچه زکوة
بان تعلق میگیرد و در آن دو فصل است فصل اول شرطت زکوة
زکوة مال مالک بودن نصاب و بلوغ و عقل و آزادی و متمکن بودن او و قصر
در آن پس واجب میشود در مالی که مشترک میان دو نفر یا پیشتر باشد سهم
هر یک کمتر از نصاب باشد و اگر شک کند در بودن آن بمقدار نصاب اظهر
و حوط و جوب محض است و هم چنین واجب نیست بر مجنون و نر بر طفل حتی
بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة در غلات و کاه و کوسفند و شتر طفل و
مجنون بلکه در مال التجاره طفل هرگاه ولی از برای او تجارت نماید ضعیف است



بله در مال التجاره طفل سنست چنانچه در غلات طفل نیز سنست است
 چنانچه در غلات طفل نیز سنست است و اگر شك كند در بلوغ با عقل با عدم
 عقل پیش از آن حکم میشود بعد از آن و هم چنین واجب نیست بر بند هر چند
 قابل شویم بمالك شدن آن مطلقا و هرگاه از ادش چهره از آن واجبست بر آن
 در آنچه در آن سهم تحصیل نموده باشد و هم چنین واجب نیست در آنچه مالك
 متمکن از تصرف نمودن در آن نباشد اگر چه عدم متمکن در بعضی از سال زکوة
 باشد در آنچه گذشتن سال در آن معتبر است یاد در وقت بعلق زکوة در آنچه گذشت
 سال در آن معتبر نیست و اینها در وقتی است که سهولت نتواند تصرف نماید
 هر چند بصرف بعضی از مال باشد و اگر باین متمکن است از تصرف احوط دادن
 زکوة است در صورتیکه آنچه استیفا میشود بقدر مضایب باشد لکن اخراج زکوة
 همین قدر هم واجب نمیشود مگر بعد از گرفتن آن و مثل است هرگاه قادر بر بیع
 آن باشد نه بر تصرف در عین آن که زکوة واجب نیست اگر چه احوط است و هم
 چنین واجب نیست در وقف عام و خاص و مال مفقود چه حیوان و چه غیر
 حیوان و نیز در مالی که بقرض داده باشد در صورتیکه آن مال که یکی از نقدین
 باشد بماند در نزد مقرض تا حلول حول هرگاه تاخیر از جانب قرض گیرنده باشد
 بلکه هرگاه تاخیر از جانب قرض دهنده باشد نیز خواه قصد آن فرار از زکوة دادن
 باشد یا نه بلکه محض ساهله باشد و زکوة قرض بر قرض گیرنده میباشد نه بر قرض
 دهند مگر آنکه بتر عا بدهدا و از قبل قرض گیرنده و احوط اعتبار از آن اوست
 واجب میشود زکوة بر کافر و صحیح نیست از او باسلام میشود از او هر چند عین

بر بزرگوار
 در بزرگوار



و اگر در آن سال
در آن سال
در آن سال
در آن سال

زکوی موجود باشد فصل و مرد را پنج زکوة در آن واجبست و آن نه خیرست
طلا و نقره و کوسفند و شتر و گاو و کدوم و جو و مویز و خرما و شتر طست در آن
شدن زکوة در اینها بودن هر يك بمقدار نصاب و نیز شتر طست در پنج اول
گذشتن سال و متحقق میشود بدخون ماه دوازدهم و وجوب بان مستقر نمیشود
و مترزلست بنا بر احتمال قوی و احوط استقرار و عدم ترزلست و ماه دوازدهم
از سال اول محسوبست نه از سال دوم و اگر در تمام سال نصاب مستقر نماند و آن
نمیشود زکوة و شتر طست در طلا و نقره آنکه مسكوك بست که معامله باشد خواه سکه
اسلام باشد یا نه قدیم باشد یا جدید و آنچه باشد در معامله یا نه خلیط باشد
یا صاف باشد و شتر طست در کوسفند و شتر و گاو آنکه در تمام سال چیده باشند
در علف صحراء نه معلوفه و مدار هر يك بر صد قاسم است عرفا و اگر در یکماه نادر
ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند بجزاء مثل اکثر کوسفند عراق و خراسان و
از ربایجان از سائمه بیرون میروند و متحقق میشود معلوفه بودن بخوردن
چیز بیکه مملوك باشد چیده یا خریده باشند یا از باغ و کوه و صحرا چیده باشند مملوك
مالك باشد چیده یا زن هر يك باشد یا نه غیره مالك عوض بخاهد یا نه و کوسفند
که در مزایع دیگران از کوه و صحرا بیاج دادن میچرانند از سائمه بودن خارج نمیشوند
بخلاف اینکه زرعی از بوخه و غیره خریده کوسفند در آن بچرانند در یکماه یا بیشتر
از معلوفه محسوب میشوند و اظهر در اولاد که اقوی است اعیان سال آنها از زمان
تولد و نتاج است و مدتی شهرها را میخورند و شتر مملوك است مطلقا
اگر مادرها آنها معلوفه باشند با وجود این هرگاه بعد از قطع شیر با شیر بخورند

و اگر در آن سال
در آن سال
در آن سال
در آن سال

تا آخر سال خودشان هر چند قدر قبلی کمتر از یکماه علف بانهادهند از سائمه
 محسوبند و تابع مادرها در معلوفه بودن و سائمه بودن نیستند و شرط دیگر در
 خصوص شتر و گاو اینست که کارکن نباشند هر چند صائمه باشند و فرق در کار
 کردن نیست میان زراعت کردن و آب کشی سواری و اسیر کردن و نه در میان
 آنکه مالک آنها را بر عمل داشته باشد یا غیره باذن مالک باشد یا نه و مدار بر صدق
 عرف است و شرط است در غلات که کندم و جو و موهر و خرما باشد اینکه مالک
 آنها را پیش از وقت وجوب مالک شده باشد چهره زراعت یا غرس یا مساقات
 و چهره بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا پخوان پس اگر منتقل شود یکی از اینها بشخصی بعد
 از تعلق وجوب زکوة بر ناقص است و واجب نمیشود زکوة در غلات مگر بعد از
 وضع خراج سلطان هر چه بگیرد و هم چنین اجاره ملک از زمین و آب و غیر ذلك
 اگر مال زارع نباشد و بعد از اخراجات زراعت چهره اخراجات پیش از تعلق وجوب
 باشد و چهره اخراجات بعد و تخم و اجرت زمین کنند و خاشاک و قوۀ دادن بزر
 و نهرو و پیمان و لای روی قنایه بلکه اصلاح خراجان کردن و اجرت عوادل و مستحق
 زراعت و آنچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتداء عمل تا بتصفیه دان و خشکیدن
 انکور و ورطت از این باب است و احوط عدم اخراج غیر خراج سلطان از اهل خلافت
 و اعتبار میشود بضا ب بعد از اخراج جمیع و اما اگر سلطان از شیعۀ بلکه هر کس
 حتی زید و جله از غله را بدون اینکه از مالک تغریبی واقع شده باشد زکوة آنچه
 را که برده اند بر مالک نیست و بانی هم هر قدر باشد باید زکوة انرا بدهند اگر
 چه چنانکه کمتر از نصاب باشد بلکه احوط آنست که در استثناء خراج سلطان سنی

نسخ
 بر
 قفسه



و اعتبار رسیدن باقی بجد مضاب اقتصار شود بر اراضی خراجیه و در غیر آن
 اراضی مملو که حکم او را حکم سلطان شیعیه است در متابعی هر چه باشد زکوة بدهند
 اگر چه بپند نیست که جمیع آنچه را که بحکم جائز از دارع منبکیرند از جمله مؤن و مخارج
 زرع و حفظ زرع محسوب دانیم که علاوه بر استثناء آن قرار اعتبار رسیدن بجد
 مضاب را آنچه برای زارع باقی میماند باشد لهذا فرقی نباشد میان آنکه از اصل
 غله سهم سلطان را بگیرند یا در عوض وجه نقد یا چیزی دیگر بگیرند که همه را با این جهت
 مستثنی و بعد از آن باقی اگر بجد مضاب باشد زکوة بدهند و احوط اعتبار مضاب
 است پیش از وضع مطلق اخراجات حتی مخارج زراعت تا زمان تصفیه غله و
 خشکیدن مژده و اظهار در وضع مخارج که از غله یا مژده بقیه موضوع میشود ملا حظ
 قیمت تصفیه غله و جمع مژده و خشکیدن است و احوط اعتبار اقل قیمت است در
 صور اختلاف نزد رحبن اخراج زکوة پس هر گاه قیمت اجناس مختلف شود باید
 اعتبار بحال اول باشد باب و مر در مضاهرات از اجناس کوی و مقداری که
 باید از هر یک اخراج شود و در آن چند فصل است فصل اول در آنچه متعلق
 بغلات است از کندم و جو و خرما و مویر و مضاب و غلات منحصراً یکی است و پیش
 از رسیدن بان هر چند قبل از باشد چیزی واجب نیست چنانچه هر چه زاید بر مضاب
 باشد واجب است زکوة در آن هر چند قبل از باشد و مضاب پنج و سق است و هر
 و سق شصت صاع است و هر صاعی چهار مثقال است و هر مثقال دو رطل و ربع عراقی
 و آن صد و سی و رهم است و در هر رهمی نصف مثقال شرعی و خمس و نصف مثقال
 صیرفی و ربع عشر است و مثقال شرعی سیر ربع مثقال صیرفیست و مثقال صیرفی

در آنچه متعلق
 به غلات است

یک مثقال ثلث شرعیست پس بضاب سیصد ضاع شد و هر ضاعی هزار و صد و
 هفتاد درهم و آن هشتصد و نوزده مثقال شرعیست و ششصد و چهارده مثقال
 شرعیست و ششصد و چهارده مثقال و ربع صبر پس مجموع آن صد و هشتاد و
 چهار هزار و دویست و هفتاد پنج مثقال صبر شد و آن بمن بتریزه هشت عبا^س
 دویست و هشتاد و هفت من نیم است و مقدار یکم باید اخراج نماید عشر است
 در غلات بعد از رسیدن بضاب اگر در آب خوردن آن زراعت موقوف بر چرخ و مانند
 آن نباشد مثل زراعتی که باب بارش عمل میباشد یا باب لهری که از چشمه و قنات و زو
 خانه بر آن جاری کرده باشند و اگر در آب خوردن احتیاج به چرخ و مانند آن باشد
 مثل زراعتی که باب چاه عمل نماید یا باب لهر یکم باید از چرخ کشیدن آنرا آب داد
 نصف عشر نماید و اگر زراعتی در بعضی اوقات از آب لهر بخورد و در بعضی اوقات
 از آب چاه و مانند آن پس اگر از هر یک مساوی دیگری آب خورده باشد سه ربع
 عشر نماید بیرون کنند و اگر یکی از آن دو بیشتر باشد تابع آنست پس اگر از آب چاه
 زیاد تر آب داده اند نصف عشر میدهند و اگر از آب جاری یا بازان زیاد تر آب
 خورده است عشر میدهند لکن این در وقتی است که زیادتی هر جانبی مجدی نباشد
 که در عرف اسناد آب خوردن زرع را بان جانب بدهند مثل آنکه زرع آب بازان
 یا آب چرخ و یا آب جاری بنامند و هرگاه زیادتی جانبی یا بن حد نباشد احتیاطاً این
 که از عشر کمتر دهند و باید دانست که اخراج سه ربع عشر در صورتیست که زرع
 واحد از دو قسم آب خورده باشد و اگر زرعها مختلف باشند چه در محل مختلفه
 و چه در محل واحد و زرع هر محلی بقتی آب خورده باشند مثلاً و وقت تعلق و جوب

ربع
 صبر
 هشت



تعلق حق پس بطریق غرماء قسمت کنند فقراء بادیان چنانچه شهبند در بیان
 فرموده است **و احوط صلح است** و جایز است بیرون کردن زکوة را از قیمت بقیعت روزی
 که میدهد مگر آنکه قبل از آن بوزنه گرفته باشد بدهد و این اگر مستعمل کرده باشد
 حق فقراء را بخود بوجه معینی اشکالی ندارد و الا محض بر نه گرفتن و با خود قرار
 دادن که وجه نقد مثلا بمیدهم مشک است که کفایت کند در لزوم بقیعت زمان
 قرار دادن بلکه بر این فرض همان بقیعت وقت از کردن را بدهد و احوط آنست که بر
 این فرض هر بقیعتی که زیادتر است بدهند **فصل در نصاب طلا و نقره** از
 برای هر یک دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال صبر است و نصاب دوم
 سه مثقال است و در نصاب اول باید اخراج شود ربع مثقال صبر و بقیه آن و در نصاب
 دوم عشر مثقال شرعیست و نصاب اول نقره دویست درهم است و آن صد و پنج
 مثقال صبر فلست و نصاب دوم آن چهل درهم است و آن بیست و یک مثقال صبر فلست
 و آن معتبر است بعد از نصاب اول تا بجا که برسد و هم چنین است حکم در نصاب
 دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود و مثقال صبر و پنج مثقال آن و از نصاب
 دوم نیم مثقال صبر و ربع عشران و نصاب طه کلی از برای اخراج زکوة طلا و نقره است
 که چهل و یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب لکن بنا بر این نصاب طه بعضی از اوقات
 قبلی زیاد داده میشود و ما ذامیکه مال بنصاب اول هر یک از طلا و نقره نرسد باید
 میان دو نصاب باشد و انرا تمام نکرده باشد چیزی در آن نمینباشد و در حکم طلا
 و نقره است در نصاب و در قدریکه اخراج باید بشود مال تجارت و منافع مستغلا
فصل سیم در نصاب شتر از برای آن دوازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است

این فرض
 هر بقیعتی
 که زیادتر
 است بدهند

این فرض
 هر یک از
 طلا و نقره
 نرسد باید

مستحق

کتابخانه

و در هر نصاب يك كوسفند بايد بدهد و نصاب ششم بيشت و شش است و در آن
واجب است كه شترى داده شود كه داخل در سال دوم شده باشد و نصاب هفتم
سى و شش است و در آن واجب است كه داده شود شتر يكه داخل در سال سيم شده
باشد و نصاب هشتم چهل و شش است و در آن واجب است داده شود شتر يكه داخل
در سال چهارم شده باشد و نصاب نهم شصت يك است و در آن بايد داده شود
شترى كه داخل پنج شده باشد و نصاب هم هفتاد و شش است و در آن دو شتر
بايد داده شود كه هر يك داخل در سال سيم شده باشد و نصاب يازدهم نود و يك است
و در آن دو شتر بايد داده شود كه هر يك داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب
دوازدهم صد و بيشت يك است پس در هر پنجاه شتر يك شتر بايد داده شود كه
داخل در سال چهارم شده باشد و در هر چهل بايد داده شود يك شتر كه داخل
در سال سيم شده باشد و آنچه پيش از نصاب اول يا در ميان باقى باشد در آن
چيزى نيست و آنچه گفته شد كه از شتر داده شود بايد ماده باشد فصل چهارم
در نصاب كا و كوسفند در كا و دو نصاب است اول سى و دوم چهل و بعد از چهل
مختيار است در اختيار كردن چهل و سى هرگاه اعتبار هر دو ممكن باشد مثل صد بيشت
و اگر ممكن نباشد معتبت است اعتبار آنچه فرو گرفتند در آن بيشتر است و در هر سى
يك كا و يك ساله بدهد چيزى نباشد چه ماده و در هر چهل كا و يك كا و ماده كه داخل
در سال سيم شده باشد و در كوسفند پنج نصاب است اول چهل و در آن يك
كوسفند بدهد و مرصد و بيشت و يك است و در آن دو كوسفند بدهد و در
دو بيشت و يك است و در آن سه كوسفند بدهد چهار مرصد و يك است و در



چهار کوسفند بدهد پنج چهار صد است و در آن و بیشتر از آن هر صد کوسفند
 یک کوسفند بدهد و هر کوسفند بزرگ چاق کرده باشد از برای خوراک و قوچ
 و اگر از برای کشیدن بماده نگاه داشته باشد داخل در مضایبت و کوسفند بزرگ
 که در مصرف زکوة میدهد اگر بزرگ باشد داخل در سال سیم شد باشد و اگر پیشتر
 باشد کفایت میکند که هفت ماه آن تمام شده باشد و آحوط السنه سال را تمام
 کرده باشد و کوسفند و بز بیمار و پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست هر چند سفی
 که واجبست مختصر و آن باشد مگر آنکه هر چند بزرگ باشند باین نحو که هر عیب دار
 یا هر بیمار یا آنکه هر کوسفندها از دو قسم از این سه قسم یا هر از این سه قسم باشند
 که در اینصورت از همینها اخراج میشود و مراعات احتیاط در اخراج آنکه در قیمت آن
 زیادتر است اولی است و کافی نبودن این سه قسم اختصاص بکوسفند بلکه در زکوة
 کوسفند ندارد پس زکوة شتری که کوسفند باید دارد و در خود شتر در جائی
 که شتر باید دارد و همچنین در گاو باشد و بز و بیمار و عیب دار کافی نیست مگر آنکه
 هر بخومند کوز در کوسفند از این اقسام باشند باین سه قسم و مضار ف زکوة و شتر
 و کیفیت دادن آن و در آن چند فصل است فصل اول در مستحقین زکوة
 و ایشان هشت صنفند اول و دوم فقراء و مساکین و ضابطه که باین
 توان زکوة بایشان داد است که مالک مؤنه مال خود و عیال خود نباشند و بفعل
 و نه بالقوة از صنعت یا کسب خود یا عمل لایق بحال غیر منافعی با اشتغال بواجبی
 و یا از منافع و نماء از مستغلاتی که موافق شان خود محتاج باشد بنگاه داشتن
 اصل آن و یا آنکه هرگاه از این بفرود شد و از وجه اصل آن صرف کردن خود نماید

این
 کتاب
 در
 زکوة
 است



دیگر نادر دو سه سال دیگر شده حاجتی بپرسند که در ضیق شدید و عسر و حرج ^{سفتند}
 پس چنین شخص فقیر است و تکلیف نمیشود بفر و ختن مستغل خود در صورت
 مرقوم بخلاف غیر آن که فقیر شرعی نیست و هم چنین صاحب امکاسی که از کسب
 بحال ایشان قادر بر تحصیل مؤنه سال باشند از آن بدون عسر و حرج فقیر و مسکین
 نیستند و اگر اکثاب منافی با واجبه مثل تحصیل اجتهاد و مقدمات آن باشد فقیر است
 و اگر کسی خانه و کپنه و غلام و حیوان سواری داشته باشد و هم چنین از اسباب خانه
 و فروش و ظروف و کتب علمی یا علمی از قرآن و ادعیه بلکه اسباب تجل هر قدر که
 محتاج بان باشد در جهت کد زان و در جهت حفظ مقام و شان اینها منافی فقر ^{نیست}
 و استحقاق زکوة دارد تکلیف بفر و ختن اینها ندارد و اگر کسی در عافیه بکند
 صدق پاکذب و معلوم باشد عمل بمقتضای آن نماید و اگر حال او مجهول باشد ^{مسموع}
 است قول او چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد لکن
 با امکان مطلقا احوط است اعلام حال او است بجهت ظن غالب بلکه احوط
 مطالبه بدین غار است خصوص در صورتیکه سبب اشتن وجه نقدی یا مستغل
 غیر محتاج الیه بلکه توانائی عمل و اکثاب لا یوق بحالی مسبوق بغنی و عدم حاجت ^{بود}
 باشد که ترک اثبات فقر نمایند پس کسانیکه تعیین شده اند از جانب امام یا
 مجتهد از برای گرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و محاسبه و کتابت و حمل نمودن و نحو
 آن هر چند غنی باشد چاره و مرجع از کفار که نالیه کرده شود قلوب ایشان از
 برای جهاد و ظاهر بقاء این سهم است در حضور امام و در عصر عینیت محل
 خلافت پنجر غلامیکه در نزد افای خود در تحت شدت و مشقت ^{باشد}

در کتب معتبره
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره

انرا از مال زکوة میتوان خرید و ازاد کرد بلکه مطلقا میتوان خرید و ازاد نمود اگر
 یافت نشوند سایر اصناف مستحقین زکوة و هم چنین در استخلاص بندگان که مکاتب
 باشد و از دادن تمام وجه مکاتبه یا بعضی از عاجز باشند وجه از مال زکوة می
 توان داد و وقت نیت در این مسم مقدارن دادن مثل است من وقت خواندن صغنه
 عتق و معتبر است دامت نیت تا بحصول عتق و عتق بدون صغنه واقع
 شود ششم کسانی که قرض دار باشند و عاجز از دادن آن باشند هر چند و جایز
 برای مئونه سال داشته باشند که اگر آنرا صرف نمایند عاجز از قوت سال شوند
 و احوط تقدیم دین است و دادن زکوة بعد از آن بایشان از سهم فقراء هر چند
 اقرب است که پیش از اداء دین از سهم فقراء نیز بایشان میتوان داد بشرط آنکه آنوجه
 را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم مطلقا خیر است مثل پل ساختن
 و مسجد بنامودن و مدرسه ساختن از برای مشغول شدن طلبه علوم دینی
 و تعمیر کردن هر یک از آنها و اعانت نمودن حجاج و زوار بشرط عاجز بودن از
 آن هر چند اگر نروند بتوانند تحصیل معیشت سال خود و عیال خود بنمایند
 هشتم اشخاصی که غنی باشند در ولایت خود و بغیرت افتاده باشند زکوة بایشان
 میتوان داد بشرط آنکه سفر ایشان معصیت نباشد و شخصی نباشد که از او قرض
 بگیرند و قدرت نداشته باشند که چیزی که در ولایت داشته باشند بفروشند
 فصل نهم در شرط است در جمیع اصناف مگر صنف چهارم مطلقا و صنف
 هفتم فی الجمله که اثنی عشری باشند مطلقا بلکه احوط است که عادل باشند
 هر چند بعید نیست عدم اعتبار آن و این در غیر صنف سیم است و اما در اشخاص

اینها
 در
 صنف
 سیم
 است




عدالت معتبر است چنانچه شرط نبودن عدالت در صنف چهارم بر تقدیر شرط
 بودن عدالت در زکوة کبرند نه بر بی اشکالست و اطفال شیعہ در صورت فقر
 ایشان از زکوة میتوان داد و مکرر صورتیکه پدید آید یا مادر غنی داشته باشند و نفقه
 ایشان را بدهند و اگر ندهند میتوان ایشان را الزام نمود بدادن نفقه اطفال فقیر
 و نیز شرطست در کبرند زکوة آنکه هاشمی نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی
 باشد یا آنکه خمس کفایت ایشان را نکند و بر این تقدیر جایز است گرفتن بقدر
 کفایت و لکن احوط اجتناب از فوق قدر ضرورتست و نیز شرطست آنکه واجب
 دهنده زکوة نباشد مثل پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام و جایز است
 که زن زکوة خود را بشوهر خود بدهد و شوهر از باب نفقه بمصرف او برساند
 فصل پنجم بدانکه متوجبه بیرون کردن زکوة میشود مالک یا وکیل یا وصی یا امام
 یا عامل چیز از قبل امام یا باشد چیز از قبل مجتهد عادل بلکه سنت است بودن
 در نزد امام یا چنانچه سنت است بودن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت خصوصاً
 در اموال ظاهره مثل غلات و انعام ثلثه و شرطست در زکوة نیت قرینه مثل سایر
 عبادات و آن داعی است نه اخطار و معتبر است مقارنت با این معنی که سابق بر عمل
 نباشد هر چند بفاصله کمی باشد پس اگر در حین عمل غافل باشد که نداند چه میکند
 کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید ما دامیکه عین باقی باشد یا قصد منافعی داشته
 باشد مثل ریا و قبل از تلف عین نیت نماید کفایت نمیکند بلکه تا علم کبرند بربوبیت
 وجه از مال زکوة بعد از تلف نیز کفایت میکند از باب احتساب پس اگر کسی بگوید
 احدی را در محضر خود که بده بفلان فلان مقدار کند مثلاً و در نظر از بابت زکوة

در کتب
 فقهیه
 آمده است

باشد کفایت میکنند و در صورتیکه واسطه الت باشد نه از باب توکیل و بخوان کفایت
 میکنند در آن مطلق صد و در فعل هر چند بواسطه طفل غیر تمیز و بی شعور و مجنون
 بلکه حیوان باشد مادامیکه عقل و دسپان و رجوع از داعی از برای مالک روی
 ندهد و اینها در حکم مباشرت مالک است و عمل او کفایت میکند بر این تقدیر نیست
 مالک و حاجت بر نیست و واسطه نیست چه حاضر باشد مالک در حال دادن یا نه و
 اگر حاضر نباشد مالک و مستحضر نیز نباشد احوط آنست که در حین دادن توکیل
 کند و توکیل در حین دادن بار باب زکوة مضد کند که میدهم این زکوة را بنیابت
 از موکل خود قرینه الی الله و واجب نیست قصد تعیین جنس کوی و نه تعیین
 نوع مثل زکوة فطره و نه وجوب در واجب نه سنت در سنت مکرر و وقتی که تمیز
 مکلف به توقف بر آن داشته باشد واجب نیست تمت نمودن زکوة در میان
 اصناف مذکوره بلکه اگر بیک نفر از صنفی بدهد مجزئ است و در زکوة فقیرین بلکه
 غیر آن بنا بر احوط بیک نفر کمتر از آنچه از ضایع او از طلا یا نقره باید بپردازند و در
 آن سه ربع مثقال صبر فی است در طلا و دو مثقال و نیم و یک ششم مثقال است در
 چنانچه گذشت و اگر مقداری که باید اخراج شود کمتر از مقدار مین کوز باشد یا آنکه
 اخراج نماید مقدار مین کوز یا بیشتر از او بانی مانده کمتر از مقدار مین کوز باشد
 ان لازم نیست اگر چه احوط در صورت دویم مراعات است باینکه بانی نکند از کثر
 و از برای طرف اعلی متحد بدی نباشد بنا بر مذهب معظم اصحاب هر چند احوط
 آنست که زیاده بر کفاف مصادر سال او و عیال او بیاورند چنانچه بنا بر اکثر
 ایشان در خمس ایست و افضل آنست که زکوة را در بلد مال صرف نمایند بلکه

من
 در
 کتب
 فقهیه
 مذکور
 است
 که
 در
 زکوة
 فقیرین
 بیک
 نفر
 بکفایت
 است



احوط عدم نقل است مگر در صورتیکه در آن بلد مستحق نباشند و بر این تقدیر
 جایز است بلکه واجب شود نقل ببلدی که در آن مستحق باشد اگر مبیتر نباشد و در
 آن بلد رسانیدن بمصارف آن و اگر نقل ببلد دیگر خواهند نمائید یا خمان جایز است
 و اگر نقل نمود و در آنجا با اهل استحقاق رسانید مجز است هر چند نقل با حرام بدانیم
 و اگر در راه تلف شود بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامن است و جایز نیست
 تا خبر در رسانیدن بار یا بان از وقت وجوب آن مگر در حال عدل و مثل انظار
 مستحق یا غایب بودن مال یا عدم تمکن از تصرف در آن هر چند غایب نباشد
 یا خوف ضرر یا غیر آن و اگر تا خبر کنند در رسانیدن با وجود مستحق ضامن است
 اجرت کمال و وزان زکوة یا مالک است بمشقی و مرد در زکوة فطره است و در
 آن دو باب است **باب اول** در مکلفین بان و شرایط تعلوان و در آن دو
فصل است **فصل اول** واجب است زکوة فطره بشرط بلوغ و عقل و عدم
 اعیاء و ازاد بودن و غنی بودن و اخیر شرط وجود است نه صحت بخلاف غیر آن
 از سایر شروط که شرط وجوب صحت است چنانچه اسلام شرط صحت است نه
 وجوب و غنی بودن متحقق میشود بمالک بودن مالی که اخراجات سال خود
 و عیال خود نماید و یا اینکه صنعتی یا کسبی داشته باشد که بتدریج اخراجات
 سال از آن بعمل آید و هم چنین است اگر مشغول بعمل لایق بحال خود بتواند امداد
 معیشت خود و عیال خود را در سال بان بدون عسر و حرج موافق شان و در
 خود بگذراند و معتبر است مالک بودن مقدار زکوة فطره از زیاده بر اخراجات
 سال هر چند احوط عدم اعتبار است و احوط از آن است که هرگاه 

زکوة
 فطره
 در
 این
 باب
 مذکور
 است

باشد زیاده از قوت يك شبانه روز خود ترك نكند دادن زكوة را بلكه هرگاه
 قادر بر مقدار زكوة زیاده از يك نفر نباشد با این بخو کند که اول از برای خود
 بدهد بعضی از عیال خود و هر يك از ایشان بدیگری بدهند و آخری باز یکی از
 ایشان بدهد یا بغير ایشان و همراهمها در صورت فقر مستحبست و این در وقتی
 است که عیال او تمام مکلف باشند و الا خود او بمکلفی از عیال خود یا غیر میدهد
 و شخص گیرنده با و می بخشد و او بقصد زكوة يك يك از غیر مکلفین از عیال خود باز
 با این شخص میدهد بعد عیال خود بنهاج مرقوم و هرگاه کافر اسلام اختیار کند زكوة
 عین زكوة او ساقط است و اگر پیش از دخول شب عیند باشد واجبست دادن
 و هم چنین است حکم طفل هرگاه بالغ شود یا در پناه بچال بیاید یا فقیر غنی شود یا
 بنده زامالك شود و یا مولود از برای او متولد شود و معتبر است در آن نیت و
 کفایت میکند در آن قریبت و یقین اگر معتبر نباشد و علاوه نمودن وجوب
 در صوت وجوب احوط است فصل دوم واجبست دادن زكوة از برای خود
 و هر که عیال او نباشد یا اختیار او نباشد یا گواه چه واجب لنفقة او نباشد یا نباشد بالغ
 باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و هم چنین میهمان هر
 چند لحظه قبل از غروب بلكه مغرب وارد شود و صدق اسم میهمان بر او بکند
 عرفا هر چند هنوز غذای او نخورده باشد و احتیاطا است که میهمان نیز بدهد
 مگر اینکه از جمله عیال او محسوب شود که احتیاط ندارد و لزوم زكوة میهمان
 و قریبست که بر اسم عصبی خل بر صاحبخانه نشود و الا بر خود او واجبست
 و هر کس بکند زكوة و نظر او بر دیگری واجبست زكوة از ذمه او ساقطست و اگر

در صورت وجوب احوط است
 فصل دوم واجبست دادن زكوة از برای خود



هر دو فقیر نباشند از هر دو ساقط است و اگر معیول فقیر نباشد و عیال غنی باشد
 پس اگر معیول فقیر نظریه عیال غنی را بدهد بعید نیست که بران عیال غنی چیزی
 نباشد و اگر نهد لحوط بلکه اقوی وجوب زکوة است بران غنی چیزی نباشد
 و چه میماند و چه غنی ایشان و اگر خرج زن یا خودش باشد بواسطه مفاطعه کردن
 یا ناشزه بودن او واجبست زکوة خود را بدهد و اگر خرج او با غنی شوهر او باشد
 و چون کثیر یا عیال غنی شده باشد در عرف و هم چنین است حکم غنی زن از آنها که
 واجب النفقه شخصی میباشد از قبیل پسر و پدر که خرج آنها یا خود ایشان باشد
 یا عیال غیران کسی باشد که نفقه ایشان بر او واجبست و اما غلام هرگاه عیال
 مولی نباشد بلکه عیال غیر او باشد زکوة بران غیر است و اگر عیال کسی نباشد مثل
 غلام که بچینه اظهر عدم وجوب نظریه او است بر مولی و احوط اینست که مولی بد
 و فرق نیست در تعلق وجوب زکوة عیال میان غایب بودن ایشان و حاضر
 بودن در نزد ایشان **باب دوم** در جستن زکوة و نظره و قد ران و وقت پیر
 کردن و مصرفان و دران دو فصل است **فصل اول** در جستن ان منحصر است
 در قوت غالب ایشان از کندی و جو و خن و مویر و کشک و برنج و نان هر یک
 از اینها و شیر و عدس و نخود و غیران و افضل بیرون کردن زکوة است از خرما
 چنانچه حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید هرگاه بدیم یک صاع از خرما
 دو ست ترمیدارم از دادن یک صاع از طلا و بعد از ان مویر و قوت غالب بلد
 و بعضی فضیلت را میریت دانسته اند بهین ترتیب و مراعات ان خوبست و اگر
 از برای فقیر چیزی از اجناس بفع باشد سنت است اختیار ان و اگر زکوة را از

زکوة او بان
 شخص است
 صحیح

در جستن زکوة
 از اجناس

جنبی دارد و بعد از آن معلوم شد نقصان آن واجبست تمام کردن آنرا از همت
 جنب و کفایت میکند قیمت دادن بلکه اگر حج است اگر انفع باشد از برای فقیر
 چه فاقد قوت غالب باشد زکوة دهند چه نباشد و اولی السنه که قیمت را
 از فقره بدهند هر چند فرق در میان طلا و فقره بلکه پول سیاه نیز نیست و معتبر
 در قیمت وقت بیرون کردن است نه وقت واجب شدن قیمت و ببلد دادن زکوة
 نه بلدی یا محلی که وطن او است و ملاحظه بلد زکوة دهند پیشود نه بلدهایی که
 زکوة او را میدهند و احوط در صورت اختلاف بلدین السنه همان جنب و بدهند
 خاصه در صورتیکه غایب بود کالت از جانب کسی که زکوة او بر او واجب شد است زکوة
 را بدهند و جایز است از برای کسی که باید از چند نفر زکوة بدهد هر یکی را از جنب
 بدهد اما زکوة که باید داده شود از برای هر نفر یک صاع است از جمیع اجناس
 و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیر فلست و آن بسند
 ترمذی هشت عتاسی یکین الا بیست پنج مثقال صیر و سه ربع مثقال است
فصل در مسأله واجب میشود زکوة فطره بغروب کردن افتاب در روز آخر
 رمضان و اولی جدا کردن زکوة است در شب احوط و افضل پس انداختن
 زکوة است تا پیش از نماز عید و جایز نیست پس انداختن از ظهر و وعید
 و احتیاط شدید در عدم تاخیر از نماز عید است چه اول وقت نماز کند
 چه آخر وقت و اگر پس انداختن از نماز بدون جدا نمودن احوط است که بدهد
 بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست اداء و اگر قضا باشد
 قضاء و اگر نه تصدق باشد چنانچه هرگاه بدون جدا کردن تاخیر کرد ناظر

بیست و پنج
 مثقال
 صیر



ببیند بفرض

احوط آنست که بدهد یا قصد بثوث قضا باشد و یا عدم بثوث قضا
 باشد و اگر بقیه بین مقدار زکوة کسی نماید یا اینکه جدا کند از مال خود واجب
 است رسانیدن چهره وقت زکوة بگذرد و چهره نکذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن
 بفقیر بسبب عذری یا منظر فقر باشد تا خیر ضرر ندارد و جایز است جدا کردن
 زکوة را چه مستحق یافت شود چه نشود اگر چه احوط رسانیدن آنست بمستحق یا حو
 ان و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و اولی آنست که انرا در غیر مصرف
 فقراء صرف نمایند و جایز نیست که بفقیری کمتر از زکوة بکنند بدهند مگر
 در صورتی که جمع شوند فقراء این قدر که نفره بکسر فطره نرسد که جایز است
 کم کردن و جایز است که بیک نفر این قدر بدهند که غنی شود و اولی آنست
 که اگر کسی قارب فقر داشته باشد یا ایشان بدهد و همسایه را مقدم بدارد
 بر غیر قارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان بر غیر ایشان مقدم بدارد و
 در جواز دادن انرا با اولاد مؤمنین و شرط بودن عدالت در غیر ایشان و واجب
 التفرقه دهند زکوة بنون و نقل نمودن انرا از بلدی ببلد دیگر بعد از اخراج و تعزیر
 ان بنهجه است که در زکوة مال اشاره شد اگر چه تا کید و ترک نقل و صرف ان
 در بلد دهند زکوة در زکوة فطره بیشتر است مما امکان ترک نشود و هم چنین
 وجوب رسانیدن انرا بغير هاشمی مگر آنکه دهند زکوة هم هاشمی باشد که میتوانند
 بهاشمی و غیر هاشمی بدهد حتی در زکوة عیال هاشمی که هاشمی نباشد اگر چه احوط
 در این فرض دادن آنست بغير هاشمی و چون بعضی شیئات در کپنه زکوة می
 شود و علما انرا بهتر میدانند بهتر است که در زمان غیبت زکوة را بجهت

ببیند بفرض

نکته
در این باب
باید دانست
که در این باب
باید دانست
که در این باب

و غیر اینها حتی ملک و کوکرت و احوط دادن خمس است از کل سرخ و کل سرشور و سسند
اسیا و اهک و کج هر چند ظاهر عدم جریان حکم معدن است بر آنها لکن از باب منافع
مکاسب خمس بر آنها تعلق میگیرد و در قسم اول که از معادن است معتبر است بنا بر اقوی
نصاب بعد از وضع مؤنه و مصاف اخراج آن از معدن بلکه مؤنه تصفیه آن تا بجای
که مندرج در اسم جوهر باشد یا آن معدنی بشود هر چند تمام تصفیه نشده باشد و نصاب
آن بنا بر مشهور نزد متأخرین یکدینار شرعی که سرب ربع مثقال صیرفی باشد و این احوط
است از قول باینکه نصاب آن بیست دینار باشد که مختار جمعی است و احوط از همه
عدم اشتراط نصاب است مطلقا و هرگاه از معادن متعدده اخراج میکنند پس اگر از همه
یک جنس اخراج میشود چون طلا یا نقره یا از یک معدن دو سرب جنس چون طلا و نقره و سرب
اخراج میشود شرط نیست که از هر معدنی یا هر جنسی بحد نصاب باشد بلکه بحد
نصاب بودن مجموع کافیست اما اگر از معادن متعدده اجناس مختلفه اخراج میشود
که از هر معدنی جنسی خارج میشود معتبر است که هر یک بحد نصاب باشند بعد
وضع مؤنه مختصه بخود آن مثل آن مثل اینکه از معدنی فروزج اخراج شود و از
معدنی مس یا سرب یا قیر یا نبط و غیر ذلک سپهر مالی که در زیر زمین کرده باشند
بجمله ذخیره خواه نقد باشد یا غیر نقد و هم چنین هرگاه یافت بشود در خرابه و معلو
نشود که بجمعه ذخیره دفن شده است یا بجمعه محفوظ بودن چند وقتی لکن بموت دفن
کننده یا خراب شدن محل بانی بماند در زیر زمین بلی هرگاه معلوم باشد که محض
محفوظ بودن دفن کرده است بحکم کج نیست و فرق نیست که در بلاد کفار حری باشد
یا غیر حری اثر اسلام بر آن باشد یا نباشد در زمین موات باشد یا معور و آباد



و هرگاه در بلاد اهل اسلام باشد پس در این صورت خالی نیست از این که با یافت
 شد است در زمین موات یا در خرابی که مالک ندارد یا در زمین که مالک ندارد
 یا در زمین که مالک دارد و بر غیر تقدیر اخیر لازم است خمس و باقی مال یا بنبذ است
 چهار ششم بر او باشد یا نباشد و اما در صورت اخیر پس اگر مالک یا متصرف در آن
 اگر چه غاصب باشد غیر از پابند مال باشد پس اگر علم دارد بر اینکه کسانی که متصرف
 در آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن مال نبوده اند بواسطه آثار طول
 دفن یا نداشتن امثال اینقدر مال و غیره آن که در اغلب اوقات حاصل است مال
 میشود چهار خمس آن را و یک خمس از او بایستد و اگر علم ندارد بحال متصرفین قبل
 رجوع نماید نیز بیک ترا از متصرفین در آن زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید
 بدهد بدون مطالبه بینه و اما هر چه متعدد باشد مدعی با واحد و اگر انکار
 نماید بمصرف سابق رجوع نماید اگر ادعای ملکیت نماید حکم آن نیز حکم سابق
 است و هم چنین است حکم در سایر متصرفین از مالک و غیره مالک و احوط آنست که
 مطالبه اماره چنانچه در لفظ معتبر است نماید و در اینجا نیز وجوب خمس بعد از
 وضع مؤنه اخراج است و مضایب در این قسم بیست و نه یا قیمت است از هر
 چیزی که باشد و همینکه بعد از وضع مخارج بعد مضایب سپید باید خمس از هر چه
 و هر قدر باشد و مضایب و هم نقدین در اینجا نیست چهارم از چیزهایی که از دریا
 بفر رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید و اما آنچه بدون فر رفتن
 بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است و غیره اگر بفر رفتن در آب محصل
 شود حکم آن حکم سایر چیزها بیست که بفر رفتن محصل شود و اگر از روی آب

و اگر علم
 ندارد بحال
 متصرفین
 قبل رجوع
 نماید نیز
 بیک ترا از
 متصرفین
 در آن زمین
 پس اگر ادعای
 ملکیت نماید
 بدهد بدون
 مطالبه بینه
 و اما هر چه
 متعدد باشد
 مدعی با واحد
 و اگر انکار
 نماید بمصرف
 سابق رجوع
 نماید اگر ادعای
 ملکیت نماید
 حکم آن نیز
 حکم سابق است
 و هم چنین
 است حکم در
 سایر متصرفین
 از مالک و غیره
 مالک و احوط
 آنست که مطالبه
 اماره چنانچه
 در لفظ معتبر
 است نماید و
 در اینجا نیز
 وجوب خمس
 بعد از وضع
 مؤنه اخراج
 است و مضایب
 در این قسم
 بیست و نه یا
 قیمت است از
 هر چیزی که
 باشد و همینکه
 بعد از وضع
 مخارج بعد
 مضایب سپید
 باید خمس از
 هر چه و هر
 قدر باشد و
 مضایب و هم
 نقدین در
 اینجا نیست
 چهارم از
 چیزهایی که
 از دریا بفر
 رفتن بیرون
 بیاورند مثل
 مرجان و مروارید
 و اما آنچه
 بدون فر رفتن
 بیرون بیاورند
 داخل در منافع
 مکاسب است و
 غیره اگر بفر
 رفتن در آب
 محصل شود
 حکم آن حکم
 سایر چیزها
 بیست که بفر
 رفتن محصل
 شود و اگر از
 روی آب



مجموعه
کتابخانه
موزه و مرکز
اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

گرفته شود خمس در آن واجبست بدون اعتبار مضاب و مضاب و این قسم
پنز یکدینا شرعی است که هیچکس بخود نباشد پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعت
و جمیع انواع اکتساب و زبایدی منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل چیدن
و هب و پوشش کردن یا آوردن و فروختن و سقائی کردن و اجیر شدن حتی بعبادت
و تعلیم اطفال و علف چیدن از صحرا و کز نیکبند و عسل کوهی جمع نمودن و عملکی و قاصد
نمودن و جعله بر عملکی گرفتن اما زبایدی آنچه را که بجهت قوت سال خود و عیال تدارک
کرده باشد چه از ماکولات چون کندم و برنج یا غله یا چون زغال و هیزم و گاه و جو
باید خمس آنها را بدهد در صورتی که عین آنها و یا تنخواهی که آنها را خریده باشد از
منافع اکتساب و نباشند و زبایدی آمدن آنها هم از باب تفسیر زبایدیست گرفتن بر خود
و عیال خود بنوده باشد پس هرگاه عین جنسی یا عوض آن از باب هدایا و تعارفات
دیگر یا موروثی و بخوان باشد و یا آنکه زبایدی آمدن بواسطه تنگی بر خود و عیال و خوف
دیگر باشد در آن زیاده خمی نیست هر چند که در فرض اجزاء حوط خمس را داشت
و نیز خمس نیست در مقداری از لباس که از منافع کسب خریده بود و بعد از انقضای سال
بماند و هم چنین در ظروف و فروش و کتب و اثاث البیت و حیوان سواری غلام و
کنیز که بماند بعد از سال مثل خانه که خریده باشد و مهر زن حتی زنیکه بعد از انقطاع
گرفته و بخوانها از هر چیزی که وضع آن بر بقاء و استمرار است پس توزیع نمیشود
هباء آنها بر حسب سنوات و در مثل مهر و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع و خمس و زکوة
و صدقه مند و بهر چیزی که بجهت تن یا بوصیت مستقل شود بشخص و بماء وقف و صدقه
که بیای خود بیاید در خانه و بی زحمات بدین باشد در هیچ یک خمس نیست و هم



حنی نپیست در ثمناء مالی که خمس از داده باشد و در محض زبانی قیمة بازار
 بلکه زبانی و زعیب بلکه در بیع نیز اگر حاصل شود بدون قصد اکتساب مثلاً آنکه
 املاکی را خرید و مقصود از زبانی بودن فروش آنها یا احکاماً منفعت در آنها را
 نظر نداشته و بهم رسیده با مالی باریت بکسی منتقل شود و با اطلاع و زبانی
 بهم رسانند یا منفعتی بر آن مترتب شد خمس واجب نیست و هرگاه حبس از اجناس
 و کوی را بجنس گرفت و بقتل و مضایب بود و سال بر آنها گذشت واجب میشود
 بر او زکوة چنانچه اگر مالی را بزرگوه بگیرد و باصل انمال یا ثمناء آن غنی شود واجب
 میشود خمس در زبانی ثمناء آن از مؤننه سال او و عیال او چه واجب لفقه و باشند
 یا نباشند پس خوب خمس را برین قسم در زائد مخارج سال او و عیال او است که مؤننه و
 مصارف سال وضع میشود و هم چنین وضع میشود مخارج حیوانی که محتاج بان
 است و باند داشتن آن گویان و اجرت خدمتکاران و دروازه‌های بیمارستان از
 خود و عیال و اجرة طبیب بلکه سایر مصارف اتفاقیه در سال چون مخارج دفن
 و کفن اموات از عیال و مصارف تعلیم اطفال و ختنه کردن ایشان بلکه مخارج
 آوردن برای ایشان و ضیافات متعارفه موافق شان خود پس لازم نیست اخراج
 خمس از وجه امثال این مصارف که از مابقی این خرج جدا میکنند در خرج معتبر است
 روی بحسب حال شخص پس اگر زیادتی نماید محسوب بر او میشود و اگر تنگ بکشد بر خود
 زیادتی وضع میشود بتفصیلی که ذکر میشود هر چند احوط عدم وضع است مطلقاً
 و داخل میشود در اخراجات سال همت کبیر و غلام و حیوان سواری و ظروف و کت
 و لباس مسکن و درختان معتبر است در جمیع اینها که لایق بحال شخص باشد و در خرج

در زکوة
 و خمس



هـ
و
ل
م

سال نباید خمس آنها را داد و از جمله اخراجات صدقات و خیرات و هدایا و
اخراجات و اسفار طاعات از نیازات و حج مستحب در آنها میانه روی و بقاقت
بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفر خود اگر چه احوط اشتراط است مطلقا
و از این جمله است آنچه ظاهر میگردد بقهر و غلبه خسارت تجارت و زراعت در آن سال
و خصوصا خسارت در باب تجارت و زراعت و احوط اقتضای اینست و هم چنین
از مؤنه است آنچه بر او لازم شود بنزد و شبانه و کفارات و اخراجات حج واجب اگر
در آن سال بمرسد و اگر بتدریج جمع شوند آنچه در سال آخر بهم رسد داخل مؤنه آن
سالست نه آنکه از سنوات قبل جمع شد باشد و اگر در آن سال معدوم شود از رفتن
محبوب نمیشود از مؤنه و اگر تاخیر نماید بعضی باین بر او محسوب است از مؤنه هر چند احوط
عدم احتساب است چنانچه احوط بلکه اقوی عدم احتساب است در خصوص مصارفی که اگر
بکند از مؤنه محسوب نمیشود لکن باینکه درون چندان نقصشان و خلاف زیاده نباشد
مثل سفر نیازات رفتن و عطاء بار حرام و غیر ایشان نمودن و عروسی کردن بخواه
یا اولاد و اقارب امثال این موارد پس رصوة ترك خمس وجه مصارف مذکوره را
باید بدهد و اما دین پس در آن سال از مؤنه است و هم چنین از سال سابق اگر
قدرت بر اداء آن حاصل نشود مگر در این سال بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود
بر اداء آن و تاخیر نمود تا این سال هر چند وجه از دست او بیرون رود که بر این تقدیر
از مؤنه محسوب نکند احوط است و احوط اگر نکویم اقوی آنست که در اخراج دین چه
از سال سابق باشد یا سال حصول زیاده و نماء اقتضای اینست که برای
مخارجی که از منافع تجارت وضع میشود کوفته صرف نموده باشد نه غیر این قسم دین

مستحب است
در این سال

مثل اینکه قرض کرده ملکی و عقاری یا حیوانی یا حقوقی یا جواهری یا غیر اینها خریده
 باشد و الاستد باب این نوع از خمس خواهد شد با آنکه غالب و تعلق خمس همین قسم است
 و اگر کسی بتواند اخراجات خود را بگذراند از غیر منافع مکاسب و مزایع مثل مال ارثی
 و بخوان لازم نیست که اخراجات را وضع نماید از غیر منافع بلکه جایز است که وضع
 نماید از آن خصوص منافی که جنس بان تعلق میگیرد هر چند بهتر است که مخارج را
 تقسیم و توزیع کند بر منافع مکاسب و عینان با التنبه و مراد بسال در اینجا سال
 قمری کامل است و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه دو و از دهم چنانچه معتبر در
 ابتدا و سال شروع در کسب کردن است و معتبر نیست در وجوب این قسم خمس فصل
 و نه انقضای سال لکن جایز است تاخیر تا با آخر سال بلکه احوط است بخلاف سایر
 اقسام تاخیر تا با آخر سال جایز نیست ششم از امور که جنس در آن واجب میشود
 زمین زراعت بلکه مطلق زمین است که بجز زمین از مسلمی که باید خمس از آن
 او گرفت حتی آنکه اگر همان مقدار خمس گرفته از زمین را بجزد باز باید خمس از آن بدهد
 و هکذا علی الظاهر اختصاص حکم مذکور است بصورتی که بکاری نه صلح و هب و نحو
 هر چند بقیمت حکم در جمیع چنانچه جمعی از علما فرموده اند بعبید نیست اما اگر قرض
 خمس از قیمت آن پس از ظهور موقوف بودن است بر ضابطی بلی جایز است که خمس زمین
 را در دست زمی بگذارند و خمس منافع و اجرة المثل اینها در وقتی است که زمین
 زرع باشد و اگر خانه و دکان و کاروان سرا باشد که صاحب عیان باشند پس اگر
 اخذ خمس را از اصل زمین کردند حکم باز الیه عیان و بنا نمیتوان نمود بلکه اجرة بانی
 بودن آنها را در اینجا باید بدهند و متولی گرفتن این جنس امام است یا نایب او مطلق

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان



در صورتی که مالک را
در صورتی که مالک را
در صورتی که مالک را

و کمال هر یک با عدول مؤمنین بلکه خود سادات با نبودن دیگران سهم خود را می‌توانند
بگیرند بلکه مطلقاً می‌توانند سهم خود را بگیرند هفت مائال حلال است که مختلط با
حرام شد باشد چه از نقدین یا غیر آن حتی در مزاج در مثل روغن و شیره و شیر و روغن
که صاحب آنرا شناسد حق در جمع محصور و مقدار حرام هم زیاده بر مقدار خمس نباشد
یعنی علم بر یاد تر بودن قدر حرام از پنج یک آن مال مختلط بحرام نداشته باشد پس اگر
مالک آنرا شناسد شخصه خمس نیست با بد حق او را با و بد هندی چه کمتر از مقدار
خمس نباشد چه زیاده تر بصلح نمودن بر تقسیم و بخوان و در صورتی راضی نشدن مالک
حاکم شرع اجبار بر چنین صلحی نیست بلکه با عدم امکان آن خود حاکم صلح می‌کند
در صورتی مطالبه مالک دیگر در وقت ضرورت و بیانی بودن مال بر اختلاط چون اجبار
بر قسمت مال مشاع اگر چه بعضیان بلکه عصب نمودن مال غیر اختلاط بحرام در
مال حاصل شود و اگر مظنه داشته باشد که مالک فلان شخص است پس اگر شهادت
عدلین یا شیان است مقدار مال غیر را با و بد هدا و الا اگر فقیر نباشد بعنوان مظلوم
با و بد هدا که بر فرض که سهم مالک نبودن مصداق مالک باشد و اگر نداند
مالک را در جمع محصور واجب است استرضاء جمیع بصلح یا هبه و با عدم امکان باز
مقام اجبار است و مظنه بحکم علم است اگر از طریق شرعی چون شهادت عدلین یا
شیاع حاصل شد باشد و الا معتبر نیست و هم چنین شری ندارد علم یا مظنه چه
از طریق شرعی یا غیر آن اگر مالک بودن شخصی در جمع غیر محصور حاصل شود و اگر
مالک را هیچ وجه شناسد پس اگر مقدار حرام را می‌داند همان قدر از مختلط را
بدهد بفقیر و الحوط است بدان از حاکم شرع است چه زیاده بر خمس نباشد و اگر

معینانند مقدار حرام را لکن اجمالاً بدانند که کمتر از خمس است همان قدر را بدهد و
 احوط دادن است بسید فقیر و اگر همین قدر بداند که زیاده بر خمس نیست خمس
 میدهد و اگر بداند که زائد بر خمس است باید اخراج کند قدری که بقیه نکند بخالص
 شدن بانی مال مختلط از حرام و احوط آنست که بسید فقیر بدهد و ماهر چند که
 احتیاط دارد در دادن مجهول المالک و مطلق مظالم بسیار است میدانیم لکن در مقام
 چون احتیاط در رعایت جانب خمس زیاده تراست اعطاء بسیار است از احوط و اینست
 و باید دانست که آنچه مذکور شد در کفایت مقدار خمس در مال مختلط یا در صورتی
 است که بانی مال مورد مال حسی چون ارباب مکاسب بخوان نباشد و الا باید خمس
 باقی را نیز بدهد و اگر مال مختلط زکوی نباشد بعد از اخراج خمس زکوة باقی را میدهد
 بلکه قدری زیاده بدهد تا علم حاصل کند باینکه زکوة قدری که در جانب خمس رفته
 است داده شده مگر اینکه این شخص خود هم سپید باشد که دادن این زیاده لازم
 نیست و اگر تمام باقی از خمس مال زکوة باشد فقراء با سپید مصالحه نمایند و هیچ
 در منافع وقف که متولی صلح میکند بلی وقف خاص بعد نیست که موقوف علیهم
 اکفای با اخراج خمس نمایند و نیز باید دانست که بعد از همه اعمال مذکوره اگر مالک
 معلوم شود پیل کر مالک امضا کند عمل را با ابراء کند مالک مختلط را اشکالی نیست
 و اگر نکند در رفع ضمان مالک و برائت ذمه او اشکال است احوط اگر نکوبیم اقوی و فقیر
 دادن باین مالک است چنانچه در لقطه بعد از صدق چنین است باینکه
 در کیفیت فتمت و مصرف خمس و شرایط ارباب خمس و نحوه است بدانکه خمس شش
 قسم منقسم میشود سه سهم از امام و این در مختص متعلق بحضرت صاحب الامر است

در کتب معتبره
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره



و سهم دیگر از ایتام و مساکین و این سبیل است و شرط است در صحت خمس نیست بخوی که در
 زکوة گذشت از مال یا وکیل یا وصی او مکرر را پنجاه می سپرد هدا از زمین که از مسلم
 خریده است و باقی احکام نیست بخویست که در زکوة گذشت و لازم است تعیین
 اگر متعدد باشد در زمره او خمس از سهم امام و غیر امام و در سهم غیر امام بقیه
 معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود و بعضی بقیه را بجهت داد جا نیز نیست عدل و
 از آنچه نیست نمود بود بغيران و شرط است در اقسام غیر از امام اینکه اشی عشری باشد
 و اما عدل شرط نیست و هم چنین شرط است که از اولادها ششم که جد پیغمبر است
 باشند هر چند از اولاد علی بن ابی طالب نباشند و کفایت میکند از اولاد برادرها
 بودن و این معتبر است از جانب پدر نه از طرف مادر و نه از انتساب زنا و بولد شهر
 متولد است خمس میتوان داد و شرط است در یتیم فقر و در این سبیل در خصوص بلد
 که خمس بیکر زنده در غیر آن بلد همچنانکه در زکوة گذشت و سهم غیر امام
 واجب نیست لکن احوط است و جایز نیست بنا بر احوط اگر نکو شتم اقوی پاره از مؤنه
 سال بفقره سادات و ایتام ایشان دادن چنانچه جایز نیست باین سبیل از ایتام
 زاید از حاجت دادن و معتبر در سال فقیران وقت دادن خمس است و فرق نیست در
 خمس در میان حال حضور امام عم و حال غیبت و نه در میان سهم امام و غیر امام
 و جایز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را به ربابان و اما سهم امام اختیار
 ان بجهت عاقلست و مصرف آن تقه اخراجات سالانه سادات است و اگر ممکن
 نباشد رسانیدن بجهت عاقل و نه حفظ نمودن تا آنکه خبر او برسد جایز است که
 خود یا عدول مؤمنین از بابت مذکور سادات بدهند خاتم در بیان سایر

اینست
 در بیان
 خمس

صدقات است واجب نیست تصدق کردن غیر آنچه ذکر شد مگر آنکه بندگان و
 عهد یا مین یا کفار بر کسی واجب شود و حکم اینها بعد از این مذکور میشود و لکن
 سنت مؤکد است تصدق کردن بقدر طاقت و کنجایش حال شخص و چهره و اشیاء
 بلوغ و عقل و جواز تصرف و مال و نیت و قربت و ایجاب و قبول هر چند فعل باشد و
 باذن مالک و شرط نیست در گیرنده تصدق مستحب فقر و جانی نیست پس گرفتن
 تصدق و افضل دادن مخفی دانستن است مگر آنکه متهم شده باشد در میان مردم
 بترك مؤاسات یا آنکه قصد اظهار منابت نمودن مردم باشد و از او مبادرت
 تصدق واجب افضل است مخفی نداشتن و سنت است ابتداء بچیز دادن پیش از
 سؤال و مخفی شدن از فقیر بحاجی یا بطلستی و سنت است بسیار تصدق نمودن
 در وقت حاجت و در ماه رمضان و براقارب خود خصوصاً ایام ایشان و بر بنی
 هاشم خصوصاً علوین از ایشان و سنت است تصدق نمودن در اول روز و اول
 شب و در روز جمعه در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصاً از برای مرضی
 و امر نمودن مرضی بلکه غیر مرضی بفقیر را که دعا کند از برای او و سنت است بندگان
 نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از برای تصدق کردن بر
 گزیده اموال و او مساعد نمودن بر رسیدن تصدق بفقیر و سنت است تقبیل
 نمودن دهند دست خود را بعد از تصدق کردن و تقبیل نمودن چیزی را که
 تصدق نمود بعد از دادن بفقیر و مکرر است اظهار احتیاج و فقر و مؤکد است
 گراشتن در سؤال نمودن در محال و مکرر هست رد نمودن سائل و جانی نیست
 تصدق نمودن باهل ذمه بلکه راجح است خصوصاً هرگاه خودش شخص باشد

در کتب معتبره
 و کتب معتبره
 و کتب معتبره



در بیان حکم روزه

و هم چنین است حکم غیر شیعہ از سایر اهل اسلام و جایز نیست زکوة گرفتن بر
 بنی هاشم مگر در حال ضرورت مگر زکوة که از بنی هاشم باشد و حرام نیست بر
 ایشان صدقات و اجبه غیر زکوة از مند و زات و کفارات و بخوانند آنها هر چند احوط
 نگرفتن است بلکه ندادن است هر چند اقوی جواز است و اما صدقه مند و بهر
 است گرفتن دادن بایشان بی اشکال مقصد چهارم در صورت آن است
 از امور نیست که می آید و منقسم میشود بواجب مند و مکروه و حرام و در آن چند
 بایست **باب اول** در بیان شرایط و لواحقان و در آن دو فصل است **فصل اول**
 در ذکر شرایط و وجوب صحیح بطریق اجمال که تفصیل آن آنچه در ابواب سابقه
 مذکور شده است مذکور میشود پس میگوئیم شرط است در وجوب روزه چند
 چیز **اول** در تمام بلوغ و عقل سیم مسافر نبودن بسفر که نماز در آن قصر
 باشد چنانچه مسافر است از مرض بلکه جمیع مضاری که بتبرسد شخص سبب آنها
 بر نفس محرمی یا عرض محرمی یا از تلف چیزی که حفظ آن واجب باشد یا از مشقت
 شدیدی که نتواند متحمل آن شد عاده و مثل آنها پنجم سلامتی از یهوشی که غالب
 بر حواس شد باشد ششم خالی بودن از حیض و نفاس و شرط است در صحیح روزه نیز
 چیز **اول** آنچه شرط است در وجوب مکر بلوغ که از طفل میسر چه دختر چه پسر و صحیح
 است و واجب نیست و سیم ایمان و اسلام چنانچه امر آنکه آن زمان قابل
 باشد از برای روزه مثل عید فطر و اضحی نباشد و زمانی که کجایش بکاه و بکروز
 نداشتن نباشد در جایی که دو فاه متتابع واجب باشد و هم چنین شهر
 رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود و آن پس اگر دانسته روزه غیر ماه رمضان را



در ماه رمضان قصد نمایند از آن محسوبست و نیز از ماه رمضان اگر چه جاهل باشد
 حکم باشد اما اگر نمیدانست که این روز از ماه رمضان است یا سهو نمود قصد
 غیر آن کرده باشد آن روز صحیح و از ماه رمضان محسوب میشود و اگر در بین بفرماید
 قصد را بزرگتر کند بومضای پنجم آنکه کسی که روزه سنت میخواهد بکشد قضا ماه
 رمضان بلکه غیر آن نیز مثل کفاره آن و بخوان در فطر و نباشد اگر قضا از غیر نباشد
 و اگر استیجاب باشد بلکه مطلق محل ضرر ندارد شش مرتبه از برای آن و غلام و کنیز
 در روزه مستحب و اما در واجب موسع اذن معتبر نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد
 و مراعات احتیاط خود بست در آن و شرط است در صحت روزه مستحب آن فرزند عدم
 طه پدید آمدن و مواد و خصوصاً با ناله ایشان هفت مرتبه یا تقلید و حکم و
 که میخواهد بجزل بیاورد و در جزع آن یا شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل جو
 روزه ماه رمضان بلکه هرگاه علمی نباشد ضرور نیست در آن تقلید چه در روزه و چه
 در غیر آن از عبادات و غیر عبادات و هرگاه اصل مطلوب بودن آن را شرعاً بدانند و ندانند
 که از روزه یا غیر آن واجبست یا مستحب میتوانند بدان عمل نمایند بقصد قربت مطلقه
 و اما در معرفت اجزاء و شروط و مثلاً پس از دانستن آنها و ندانستن اینکه جزء و شرط
 در صحت میباشد یا در کمال جایز است یا تیان بجمع نمایند بدون تقلید بلکه جایز است
 ایشان بعلی از عبادات و غیر عبادات که بدانند هیچ جزئی یا شرط صحتی خارج از آن نیست
 هر چند که شخص را شناسد چنانچه اگر غافل محض باشد از آنچه در واقع باید دانست
 نموده باشد بقصد قربت روزه اش صحیح است و هم چنین در سایر عبادات لکن در
 روزه سنت بلکه مطلق سنن چه روزه و چه نماز و چه عبادت غیر اینها همین که بدانند

مستحب
 روزه
 و غیره



مکرمات

که حرام نیست و مطلع شود بر فتوی با استخبا از یکی از علماء شیعه یا حدیثی و استخبا
 ان به بیند یا قول بوجوب یا شد با اطلاع بر عدم وجوب ان از مجتهد خود میسوزد
 انرا بقصد استخبا یا قریبه مطلقه مجایب آورد و از این باب است آنچه در کتب شیعه
 باشد از سنن اما بشرابط مذکوره و احتیاج به تقلید و خصوص انها نیست بل
 لازمست تقلید در جواز شایح کلاماً و مؤید کوره یا به معنی که تقلید کند که در چیز
 موارد ایتان بعمل بقصد استخبا یا مطلق قریبه نماید هشتاد و نهم نیت قریبه است ^{بتفصیل}
 که در وضوء و غیران گذشت بدانکه صبح نیست روزه بدو و چیزی از شروط صحر
 و وجوب مکر بلوغ که اظهر صحت است از غیر بالغ با احراز سایر شروط اما استخبا
 پس خالی بودن از ان نه شرط وجوب است و نه شرط صحت پس صبح است روزه از استخبا
 اگر آنچه هست بر او از غسلهای و زوشت بجهت نماز بعمل بیاورد و احوط است
 که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن پنبه و خوان هر چند صحت
 روزه توقف بر غیر غسل ندارد و اما آنچه موقوف است صحت روزه بران از غسل ظاهراً
 است که همان غسلهای و زاست و هم چنین غسل شب گذشته اگر پیش از فجر
 بعمل نیاید و اگر پیش از فجر غسل کند کافیست در صحت روزه بلکه اظهر صحت روزه
 است اگر چه غسل فجر را بعد از طلوع فجر بخاورد و احوط همان تفصیل است و اما
 غسل شب اینکه داخل در صحت روزه گذشته ندارد هر چند احوط مراعات است نیز
 و هم چنین هرگاه بعد از نماز ظهر عصر خون به بیند شرط نیست در صحت روزه
 انروز که قبل از غروب غسل بکند اگر چه احوط است و اگر بعد از نماز صبح خون به بیند
 پس اگر استخاضه کثیره است صحت روزه انروز مشروط بغسل است که از برای

بجای آورد و اگر متوسط است پس بنا بر مختار در باب استیاضه که در این صورت لازم
 است غسل کردن برای ظهرین بجهت حدث اکبر بودن آن صحت آن روزه از روز موقوف
 بر این غسل است اما بنا بر غیر مختار که وجوب غسل را برای خصوص نماز صبح میدانند محتمل
 است که باز صحت روزه را موقوف بر غسل در این روز بدانند و این شرط است در
 صحت روزه هر جا که توقف بر غسل دارد اینک غسل را برای نماز یا او را در پانز جمعی
 شرط دانسته اند و اظهر عدم اشتراط است و شرط نیست پیش از اختن غسل نماز
 صبح را بر طلوع فجر و فرقی نیست در این حکم اینک برای نماز ظهر یا عشاء بن غسل کرد
 باشد یا نکرده باشد بنا بر اظهر و فرقی نیست در شرط بودن غسل در میان کثیره
 و متوسطه و وضو را استیاضه قلیله شرط نیست اما از مریض پس صحیح نیست روزه
 اگر مضر شود بروزه گرفتن معتبر است در ضرر رسانیدن علم باطن و کافیهست در
 ظن اماره یا تجربه یا قول کسی که معین ظن باشد قول آن هر چند کافر باشد و از مسافر
 صحیح نیست روزه واجب مکرر سه روز بیک هدی و هجده روز بیک بدن از برای کسیکه بزرگ
 رفته باشد از عرفات قبل از غروب بافتاب عمدا و روزه که نذر کرده باشند گرفتن آنرا
 در حضر و سفر هر دو با سفرتهها که صحیح است چنین نذری و اماره در روزه مند و بوقول
 بکراهت مکرر سه روز در مدینه از برای خلعت خالی از قوت نیست لکن ایتان باز
 در ماه رمضان نمیشوند کرد و اگر روزه بکنند صاحبان اعذار سابقه مجزیه نخواهند
 از ایشان و واجبست بر ایشان قضا مکرر مسافری که جاهل بحکم باشد پس مجزیه
 روزه از او بخلاف ناسی اگر مند شود جاهل با ناسی را شنای و نه مسئله واجبست
 اظهار نمودن و جاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم اجمالا یا نداند بوجوب چیز

در این کتاب
 در باب روزه



نکته
در این باب
که در این باب
که در این باب

سفر مضل و باید افطار کند خایض و نفساهرگاه حاصل شود و غدا ایشا
در جزئی از روز هر چند قبل از غروب باشد یا منقطع شود لحد بعد از طلوع
فجر واجب نیست بر طفل و روفی که بالغ شود و کافر مسلم شود در اثنای روز نما
کردن روزه لکن مستحبست بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و بالغ شود بغیر
مبطل بلکه احوط در آن عدم ترك است مطلقا و بر کافر اگر پیش از ظهر مسلم شود و
افطار نموده باشد و هم چنین است حال بوانه و بیهوش اگر زایل شود و بوانگی و
بیهوشی از ایشان در اثنای روز و اقامت روزه مسافر پس اگر بر طرف شود مرض
حاضر شود مسافر پیش از ظهر و افطار نموده باشد پیش از آن واجب نیست بر ایشان
روزه و نه صحیح است و اگر افطار نکرده باشند واجبست بر ایشان تمام روزه و
اگر حاصل شود بعد از ایشان در اثناء روز پس بر رضل فطار کند چه پیش از زوال
چه بعد از زوال و اقامت مسافر پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجبست افطار یا به
چه در شب نیست سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماز
روزه را لکن احوط است که سفر ننماید پیش از ظهر مگر در صورتی که بتست سفر
در شب نموده باشد و هرگاه بت نکرده باشد در شب تمام نماید و روزه را وقضا
و مرد بیرون پیر هرگاه عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد بر ایشان روزه
چه متعسر افطار نمایند و هم چنین است حکم کسی که صاحب رده است که سیراب
نمیشود و نمیتواند ترك آب خوردن نماید در تمام روز که جایز است که سیراب
بجورد و لکن واجبست در هر یک از آنها در صورت مشقت بودن روزه
ایشان بصدق نمودن از هر روزی عیدی از طعام و شرطست علاوه بر آن



در اخیر پاس از بره از مرض و واجب نیست قضا بر هر روزی و زن پیر مطلقا چه
 ایشان انسان شود روزه گرفتن بعد بانه اگر چه در صورت اول قضا کردن است
 و اما صاحب ثا خوشی عطش پس اگر بره از مرض از برای او حاصل شود در بین آن روضا
 و رمضان اینده واجب است بر او قضا و واجب نیست اگر بره حاصل نشود و هم
 چنین واجب است افطار نماید و ترک روزه کند زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد
 هرگاه بترسد بر خود یا بر فرزند رشک یا بر هر دو و از ضرر چیزی از تشنگی باشد چیزی
 که سستی و هم چنین زنی که شیر میدهد طفل را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر
 طفل بسبب روزه گرفتن و تصدق نماید در عوض هر روز یکمده از طعام و قضا کند
 بعد از ذوالعده و فرقی نیست در مرضه میان مادر و مستاجر و متبرعه و تعلق
 صدقه و در طفل میان ولد نسبی رضاعی حلال زاده و حرام زاده و هرگاه ممکن
 باشد بدلی از برای مرضه یا رفع ضرر از طفل نمیشود افطار نماید و لازم است
 که تصدق از مال مرضه یا شود و اگر جماعت مذکوره که بایست افطار نمایند روزه
 را بگیرند روزه ایشان باطل است و مسقط قضا نیست در جائی که قضا داشته
 باشد **باب ویم** در بیان حقیقت روزه است و در آن چند فصل است
فصل اول در زمان روزه اول وقت آن طلوع صبح صادق است که باید ترک
 نماید از آنوقت تا مودیرا که خواهد آمد مگر جماع که باید ترک کند از پیش از صبح
 هرگاه زمان وسعت ندارد از برای آن و غسل نمودن از جنابت و در حکم جماع است
 استمناء و خروج آن بنا بر قوی الحوط بر طرف شدن حرمه مشرق نیست که از سمت
 داس بگذرد و باید از باب مقدمه علیه قدک از شب از جانبین اجتناب نماید

در بیان حقیقت روزه



روزه

فصل در روزه و نیت روزه بدانکه کفایت میکند در آن قصد نمودن روزه
 قریه الى الله و تعیین آن هرگاه معین نباشد و اما قصد وجوب و استحباب و خطا
 ضرورت نیست و ترک آن مبطل روزه است چهره و جگر عمد نباشد بانه مکروه در مثل
 يوم الشك اگر بعد معلوم شود که از ماه رمضان بوده باشد چنانچه می آید پس
 کفایت میکند در نیت ماه رمضان اینکه امساك میکنم از امور که می آید قریه الى الله
 بدون قصد وجوب تعیین اگر بداند که ماه رمضان است و اگر نداند و روزه
 بگذرد به نیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود از ماه رمضان بود کفایت
 میکند و مسقط قضا خواهد بود و مثل رمضان است در این حکم و در عدم حیات
 بتعیین با علم آن نذر معین و عهد و میمنه و استیجار و اما کفارات و نذر مطلق
 و روزه مند بکفایت است بتعیین و وقت نیت در شب است هر چند در جزء
 آخر آن باشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق داعی برامساك
 مخصوص در زمان مخصوص یا او باشد و قصد منافعی آن نداشته باشد پس لازم
 نیست سعی نمودن در تحصیل اول فجر و نه مقارن فجر اخطار نمودن صوت
 زادن و نذر و اگر ترک نماید عمدانیت زانداخل صبح شود روزه او صحیح نیست و قضا
 بر او واجب است نه کفاره و هم چنین باطل است روزه هرگاه در شب نیت کند
 که فردا افطار میکنم مگر آنکه پیش از طلوع صبح از این قصد برگردد و نیت روزه
 منافعی آن را بعمل آورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود و بتجدید نیت ضرورت نیست
 هر چند آن فعل جماع باشد اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل رمضان
 و نذر معین در حال اختیار اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند که آن روز روز اول

روزه

ماه رمضان است یا آن روز و زیست که نذر معین است یا فراموش نموده باشد
 نیت را پس وقت نیت باقی است تا بظهر واجبست بر کسی که علم بهم رساند بوجوب
 روزه و مفطری بعمل نیاورده باشد یا بخوابد یا بطریش بد بعد از فراموش نمودن آنکه
 فوراً نیت کند و اگر نه روزه او باطل است اما روزه واجب غیر معین پس جایز است
 بحدید نیت نمودن در آن تا بزوال در وقتی که منافی بعمل نیاورده باشد و روزه
 او صحیح است و بظهر شد فوت می شود وقت آن و اما در مندوب پس جایز است نیت
 نمودن تا پیش از غروب افتاب اگر بعد از نیت چیزی از روزمانده باشد و کفایت
 کند نیت روزه رمضان پیش از دخول ماه چهره یک روز چه بیشتر و جایز است در اول
 شهر رمضان نیت روزه گرفتن تمام ماه را نماید لکن اکتفای بان بنماید بلکه در هر شب
 نیت علیحد نماید و منعقد نمیشود در ماه رمضان روزه غیر ماه رمضان در حضور و در
 سفر و نیز واجب باصل شرع و نه بندگان و نه خوان و نه مندوب اما اگر جاهل بدخول شهر
 رمضان باشد مثل یوم الشک یا فراموش نموده باشد کفایت از رمضان میکند چنانچه
 اگر واقع شود در نذر معین غیران بجهل یا سهواست قاطع بنماید آنرا و کفایت نمیکند از
 آنچه نیتان شده است و در حکم است عهد و عین و سنت است روزه روزی
 شعبا هرگاه شک عارض شود میان آنکه از شعبا است یا از رمضان و اگر نیت نماید
 الشک را از ماه رمضان منعقد نمیشود و هم چنین هرگاه تردید نماید میان روزه رمضان
 و شعبا مگر آنکه در نیت مرتب کند احدهما را بر دیگری باین نحو که در صورتی بود
 از ماه رمضان باشد و در صورتی نبودن روزه مستحب باشد و اگر در یوم الشک
 ظاهر شد از ماه رمضان بودن یا بعد نیت روزه رمضان پس اگر پیش از زوال یا

در هر شب
 نیت کند
 روزه را



باب الحائض
والمenstruating
والمستحاضة

ومفطري بعمل ينأورد به باشد بتجدد نیت کند و آن مجزئیت از روزه ماه رمضان
و اگر بعد از ظهر معلوم شود واجب است مساک کردن و قضا گرفتن عوض اثر و اگر
نیت روزه نماید و غافل شود از آن در روز یا بخوابد یا فراموش نماید روزه را بر او
چیزی نیست و روزه او صحیح است و هم چنین است هرگاه نیت مفطری نمود نماید
در ثانی حال در یکی از صور مذکوره و افطار نکرده باشد بخلاف آنکه اگر نیت خروج
از روزه نمود باشد بالفعل یا قصد یا مجزئ از آن نماید روزه او باطل است و اگر
طفل مجذبلوغ برسد پیش از ظهر بتجدد نماید نیت روزه را و روزه از او مجزئ است
بخلاف آنکه اگر بعد از ظهر مجذبلوغ برسد مجزئ نیست از روزه واجب نه واجب است
بر او قضا فصل چهارم در بیان آنچه باید از آن مساک نمود چه پیش از زمان روزه
مثل بقاء بر جنابت در شب و روزه تا بصبح چه در زمان روزه مثل غیبت بقاء بر جنابت
از آنچه می باید از محرمات که اگر بفعل او روزه باطل میشود و آن ده چیز است اول
دوم خوردن و آشامیدن است که هر يك مفسد روزه و موجب قضا و کفاره
میباشند مطلقا چه معناد باشد مأكول مثل نان و آب چه غیر معناد مثل خاک
و سنگ و بزه و فشرده درخت چه کثیر باشد چه قلیل مثل بقیه غذا که درین
دندانها میماند و اگر سهوا فریب برد باطل نمیشود هر چند مقصر باشد در
خلال کردن اگر چه لحوط خلل کرد است چنانچه لحوط قضا نمود است هرگاه
خلال نکرده باشد و مبطل نیست و بر بدن آب هر چند طعم بهرساند از مثل
قند زان و مصطکی بشرط آنکه جزئی از آن را در آب هفت یافت نشود و فرق نیست
در حکم آب میان آنکه فرویزد بطریق عادت یا جمع نماید در دهن و فرویزد

از اجزاء



ببرد و اما نخاع نخاعه که از دماغ و سپینه کند میباشند پس اگر بغض دهان نرسیده
 فرو برد عیبی ندارد و اگر بغضای دهان رسیده آنها را فرو ببرد نهایت اشکال
 دارد بلکه بطلان روزه قوی است و اگر بیرون آورد آب دهان با نخاع نخاعه را فرو
 ببرد مبطل است و هم چنین است آب دهان غیر مضرب نیست مکیدن انگشت و بجهت
 دشمنی و عیان و هم چنین جاییدن طعام بجهت طفل و دانه و نان در حلق مرغ و کبوتر
 و بخواندن آن میان دهان و چشیدن نمک اش و امثال آن مازامه که عمل چیزی فرو
 نبرد و احوط و اولی ترك این امور است بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون احتیاط
 بخلق او فرو برد چیزی در این مواضع باطل نیست و روزه هر چند بجهت غرض صحیح
 باشد و لکن احوط ترك اخبار است بلکه احوط و اقوی قضا کردنت و جایز است
 مضمضه کردن از برای روزه دار هر چند بجهت غرض وضو باشد بلکه هر چند بجهت خنك
 شدن باشد و لکن افضل ترك است در غیر وضو و مکر و هست که مبالغه و تکرار
 کند و مستحب است که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهان را بپندازد و هرگاه
 کسی مضمضه کند و آب بخلق او فرو برد پس اگر عمدًا فرو برد روزه او باطل است و
 موجب قضا و كفاره است و اگر عمدًا نباشد پس اگر در وضوی نماز واجب باشد
 بر او چیزی لازم نیست و همچنین است اگر بجهت مداوی یا ازاله نجاست باشد
 یا آنکه بعد از چیز خوردن باشد و اما اگر در وضوی نافله باشد لازم است قضا
 آن و همچنین اگر مضمضه بعنوان عبت و لغو یا از برای خنك شدن دهان کرده
 باشد و آب بخلق او فرو برد و اما استنشاق پس اگر بسبب داخل شود آب در حلق
 بر او چیزی نیست و اگر عمدًا فرو برد یا چیزی دیگر را در دماغ بریزد و بداند که فرو

مضمضه و استنشاق
 و غرض صحیح



پس احوط و اقوی بطلان روزانست اما غیر دهن و دفاع از منافذی که بالخلافه راه
 دارد باندرون یا بواسطه زخمی یا باندرون برساند پس اگر بنا است که راه حلق باشد
 که تغذی و منحصر باین منفذ بشود اشکالی درابطال روز^{منعیه} با بطلان از چنین منفذ
 باندرون نیست چه چیز جامد باشد یا مایع و با عدم انحصار پس با اعتبار باین
 بطلان اظهر است و با عدم اعتیاد حکم بطلان مشکل است مگر در احتقان بجا
 از مخرج متعارف که آن مبطل است بنا بر اظهر اما از مخرج بول پس بر فرض وضو
 چیزی از اینجا باندرون حکم بطلان نمیتوان نمود و جایز است مسواک کردن حق
 بچوب تربله که سنت است مطلقا و لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون بناورد
 ما دامیکه و اگر بیرون آورد از ارض کند اب هیز را که بر رگ داشت با آنکه با اذخا
 ان در دهان اب دهان را بپندارد و فرو ببرد و هم چنین است چیزی را که از دهن
 بیرون مینماید و ثانیاد در دهان میکند از آنکشت و سنک در بزه و در دهان بجا
 و جولا هی سبب جماع گردشت و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفا
 است نیز مطلقا چه در قبل و چه در رد بر چه در فاعل و چه در مفعول هر چند مفعول
 مرد باشد چه انزال بشود چه نشود و هم چنین در فرج حیوانات و اگر محتمل شود در
 روزه مفسد روزه نیست و تعجیل در غسل هم لازم نیست چنانچه کذب بر خدا
 و رسول و ائمه علیهم السلام است که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقت
 مبطل است که بداند کذب است و نسبت او را بدهد یکی از ایشان و هرگاه اعتقاد
 کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدهد و در واقع کذب نباشد مبطل نیست و نه
 موجب قضا و کفاره است و احوط الحاق نمودن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

مسواک میکند

کذب بر خدا
 رسول و ائمه



بسا بر معصومین ع هر چند اظهر عدم الحاق است و لکن کذب بر غیر خدا و رسول
 ائمه علیهم السلام پس موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سائر انبیاء و اوصیاء پیشا
 نباشد و فحش و تماس را بابت که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و جاحض
 میشود آن بفر و رفتن در آب بلکه بغیر و بردن سر را در آب هر چند بدن یا موی سر
 بیرون باشد از آب فرق نیست در میان روزه واجب مستحب و افشاء و نذر و مباح
 آنکه بدفعه سر بریزد یا آب کند یا نه مگر آنکه هر چیزی را در وقتی زهراب کند که مجموع
 در یک حال رز زهراب نباشد که بر این تقدیر نه حرام است و نه مفطر پس اگر سر در زیر
 آب نماید به قصد غسل کردن غسل او باطل است چنانچه برسد بچوفا و یا نرسد چه
 مسدود باشد منافذ سر یا نباشد اینها همه بر تقدیر عمد بودن از تماس است و اما
 اگر سهوا و ارتماس نماید باعث فساد روزه نمیشود هر چند که آب داخل جوف او شود
 مگر آنکه بعد از فرو بردن سر متذکر شود و مبادرت نماید به بیرون آوردن سر از
 آب غسل در هر دو صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید سهوا و در آب غصبه پس اگر متذکر
 غصبه پیش از نبوده یا از اصل نمیدانسته است که مغصوب است صحیح است غسل و روزه
 او و اگر متذکر غصبه پیش از نبوده صحیح است روزه او و لکن غسل او باطل است ششم
 رسیدن غبار غلیظ است بحلق و حدان مخرج خاء نقطه را است و آن موجب
 قضا و کفاره است چه غبار حلال باشد مثل ارد یا حرام مثل خاک هرگاه خود
 برساند آنرا بحلق یا باعث شود فعلی را که آن موجب سپید باشد مثل آنکه بایستد
 در موضعی که غبار باشد و حفظ ننماید از خوردن بخلاف آنکه هرگاه حفظ نماید از
 خوردن بخوی که باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار در حلق او داخل شده است که

کوزه بر سر
 کوزه بر سر



ضرر ندارد و معتبر نیست در آن غلیظ بودن بلکه کفایت میکند احساس نمودن
 آن بحسب صریح بنا بر احوط اگر چه حکم ببطلان در غیر غلیظ از آن نمیتوان نمود و جمعی
 الحاق نموده اند بخیار و در بخار بر آنکه غلیظ باشد و احوط اجتناب است بلکه خالی
 از قوت نیست خصوصاً اگر بطریق تلذذ و تغذی باشد مثل دود قلیان و شطرب ^{هفتم}
 و نکردن و آن موجب قضاء است اگر بعد و اختیاً واقع شود و اگر بی اختیاً و نماید
 بر او چیزی نیست و اگر بطریق ضرورت شده باشد عقاب ندارد لکن مضاعف
 است و مژد در فی بر صدق عرف نیست پس نیست از این باب بیرون آمدن هسته
 و کرم و بخوانها و هم چنین هرگاه غذا یا آب بیرون آید بخلاف و برگردد مضر نیست
 و اگر در قضا دهن نیاید یا بدن را بریزد و اگر عمد فرو برد قضا و کفاره واجب است
 بر او هشتم استمنا یعنی اخراج نمودن منی از خود بغير جماع و واجب میشود بان
 قضا و کفاره و هم چنین است عملی که سبب انزال بشود عاده هر چند قصد انزال
 بان نشود و اگر قصد انزال بان نشود و اگر قصد انزال داشته باشد بفعلی و منی
 بیرون نیاید بفعل حرام کرده است لکن صحیح است و اگر بنظر کردن و نگاه کردن
 خارج شود منی هرگاه قصد انزال باشد یا آنکه عاده او خروج منی باشد موجب
 قضا و کفاره میباشد چه بجلال باشد چه بحرام و هم چنین کوشش دادن بصد از
 و سخنان و تحنیل جماع و بخوان هرگاه باعث خروج منی شود و اگر قصد انزال نداشته
 باشد بفعلی و نه بحسب عاده مطلقه یا عاده این شخص باعث نزول منی باشد پس
 اگر انزال نشود اشکالی نیست نه روزه باطل است و نه فعل حرامی کرده است اگر
 اصل عمل حرام نباشد و اگر انزال شود اتفاقاً پس در بطلان روزه خلاص است احوط

در کتب معتبره
 آمده است

و در کتب معتبره



بلکه اقوی وجوب قضاء است بلی هرگاه بدون نظر یا پس یا تحبیل نزول می شود
 چیزی بر او نیست مثل محتمل شدن در روز و روزه است طهر احتقان بمایع است
 و ان حرام و مفسد روزه و موجب قضا و كفاره است و در صورت حاجت و ضرورت
 اقوی بطلان روزه است خاصه و احتقان بجامد که شیان باشد حرام و مفسد روزه
 نیست اگر چه حوط ترك است نیز **هم بقاء** بر جنابت است عمدا تا صبح چه با حنلام باشد
 یا بغیر آن چه بیدار بماند یا بخوابد بقصد ترك غسل در شب یا تمکن از غسل یا یتیم و این
 موجب بطلان روز است چه در رمضان یا قضا یا قضاء آن یا غیر اینها از روزها واجب و معتبر
 باشد بندر یا غیر آن و چه موسع باشد بلکه در روزه که متتابع شرط است مفسد
 متتابع است چون بتقصیر افشاء صوم کرده و اخلال بتتابع نموده و موجب كفاره
 هم هست در خصوص صوم رمضان و هر روزه که در ابطال آن كفاره باشد چون
 معتن با الاصل یا بالعرض در توقف داشتن صحه روزه مسح غسل جنابت یا
 غسل حیض و نفاس تا مل است اقوی عدم توقفاست اگر چه مجنب شدن در
 روز عمدا و آمدن خون حیض و نفاس مبطل است و مثل تعمد بقاء بر جنابت است
 مجنب شدن در زمانی از شب که وقت وسعت غسل یا یتیم نداشته باشد یا آنکه قادر
 بر غسل یا یتیم نباشد یا فاقد طه وین باشد و اگر اعتقاد قطعی یا ظنی داشت که وقت
 وسعت دارد و خود را مجنب کرد یا آنکه ناخر کند در غسل یا یتیم یا بن اعتقاد کثیر از آن
 معلوم شود که وقت نداشته است چیزی بر او نیست بلی اگر بی مراعات و محض این
 اعتقاد را چیزی کرده بوده است قضا کند روزه آن روز را و تعمد بقاء بر حدث
 حیض و نفاس که پس از پاک شدن عمدا ناخر غسل یا یتیم کند تا صبح مثل تعمد بقاء

در حکم
 روزه است



نماز شب
در روز جمعه

بر جنابت است در بطلان روزه و وجوب قضاء بلکه كفاره بنا بر اقوی ما حدیث
استحاضه کبیره و متوسطه در صورت انقطاع تا آخر غسل در آنها ناصح موجب بطلان
صوم و كفاره نیست اگر چه احوط قضا است در روزه که قضا دارد بلکه احوط كفاره
است بلی اظهر توقف صحیح صوم است بر غسل انقطاع استحاضه اگر چه بعد از صبح غسل
کند چنانچه موقوف بوده است بر غسل پیش در صورت عدم انقطاع آن و هرگاه جنب حاضر
و نفثا متمکن از غسل در شب نباشند واجب است تیمم کنند بلکه واجب است تیمم را باقی
بگذارند تا صبح که بخوابند و محدث بحدیث اصغر دیگر نشوند و فاقد طهون یا غیر متمکن
از غسل و تیمم بسبب دیگر حکم او در روزه حکم نماز نیست که از او ساقط باشد اگر چه
گذشت که احوط بلکه اقوی عدم ترک نماز است بی طهاره پس واجب است که روزه را بگذرد
و صحیح است روزه بدون حاجت بقضاء اگر چه قضا نیز احوط است و حرام نیست
در حق او تعهد بقاء بر جنابت یا حدث حیض و نفاس بدانکه بحکم تعهد بقاء بر جنابت
در وجوب قضا و كفاره است خواه پیش جنب بعد از علم بجنابت خود یا قصد غسل
نکردن یا بیدار شدن یا بخوابیدن یا اعتیاد به بیدار شدن و هم چنین در صورتیکه
احتمال ندهد بیدار شدن را در زمانی که بتواند غسل یا تیمم را بجا بیاورد و قبل از
صبح بلکه در صورتیکه احتمال بیدار شدن و بیدار شدن متساوی باشند در نظر
مكلف و بیدار نشود تا صبح احوط قضا بلکه كفاره است اما خوابیدن بعد از جنابت
یا قصد بیدار شدن و غسل کردن و اعتیاد به بیدار شدن یا قطع باطن بان یا اعتقاد
بعدم غسل در شب یا تیمم پس از آن اتفاق بیفتد که بیدار نشود یا وقتی بیدار شود
که متمکن از غسل یا تیمم نباشد پس این ضرر ندارد و روزه اش صحیح است اگر چه



موشع باشد چون قضاء رمضان و نذر مطلق یا کفاره و احوط قضاء بلکه کفاره است
 و هرگاه در خوابیدن خواب و بیهوشی غافل از غسل کردن باشد یا متردد باشد در اینکه غسل
 خواهد کرد یا نه یا آنکه بیدار خواهد شد یا نه بیدار نشود تا صبح روزه اش باطل است
 و قضاء آن لازم است و در لزوم کفاره نامل است اما در خواب هم که بعد از بیدار
 شدن از این خواب و بیدار نشود تا صبح پس بنا بر مشهور منصوص واجب
 است قضاء و کفاره اگر چه قصد غسل کردن باشد بلکه هر چند از عادت او بیدار
 شدن باشد و بیدار نشود و حکم خوابهای بعد هر چه باشد هم از این است که کفاره
 شد و اگر غافل شود از جنابت خود یا نداند که محتمل شده است و یا آنکه فراموش
 کند جنابت خود را یا غافل شود از غسل کردن یا فراموش کند آنرا و یا نداند که شب
 روزه است یا فراموش کند از این حکم بقضاء و کفاره نمیتوان نمود اگر چه قضا لوط
 است باینست که در احکام است و در آن چند فصل است فصل اول آنکه آنچه
 مذکور شد که مبطل روزه است در وقتی است که بعل آورد آنرا از روی عمد و اختیار
 پس هرگاه فراموش کند روزه بودنش یا ملتفت نباشد و مفطر نیز اینجا آورد
 او باطل نمیشود و اگر بداند که روزه است لکن فراموش کرده باشد مبطل بودن
 چیزی را یا آنکه از اصل ندانسته باشد که آن مفطر و مبطل روزه است و از اینجا آورد
 اقوی وجوب قضا و احوط وجوب کفاره است بلکه وجوب کفاره در صوت قصیر
 در یاد گرفتن حکم مسئله در کمال قوه است و از این قبیل است اینکه یا سپان از روزه
 مفطر نیز اینجا آورد و بیکان باطل شدن روزه عمد افطار کند یا آنکه بیکان اینکه

تا اینجا
 در این کتاب
 منتهی است



روزه مستحبست افطار کند بعد معام شود که واجب بوده است قضا لازم
و هم چنین باطل پیش و هرگاه بدون قصد و اراده فعل مفطری از او واقع شود مثل
آنکه پیش پرواز نماید در حلق او داخل شود یا داخل شود غبار غلیظ در حلق او در محل
که احترازا از آن ممکن نباشد هم چنین هرگاه بیفشارند در حلق او چیزی یا اینقدر بزنند
او را که بی اختیار و بی قصد شود و بخورد و اگر آنرا بترسانند بر ضرر بر نفس یا عیا
یا مال خود از جهت بردن دینی او بخوی که لا ینقض الحلال ان نباشد تحمل آن و قرین شهادت
بدهد که اگر افطار نکند چنان خواهد شد پس اگر افطار نماید روزه او باطل است
و قضاء بر او واجبست بدون کفاره و مثل این است تقیه از مخالفتین در روز عید
فطر ایشان که شرعا ثابت نباشد و حکم با فطار نماید و قضا در مقام تقیه در حکم
مفطر بودن چیزی مثل بقاء بر جنابت مثلا یا اینکه انشاء روز بنفس استناد
قرض است پس اگر تقیه کند در تناول یا چیزی تا قبل از مغرب شرعی افطار کند از باب
تقیه روز عاش صحیح است و قضاء و کفاره بر او نیست و احوط قضا کردن است و اگر
شک داشته باشد در اینکه چیزی مبطل روزه است یا نه مثل اینکه مجتهد است
در روز عید فطر ایشان که شرعا ثابت نباشد و ممکن نمیشود او را فهمید حکم آن
یا مقلد است و در میان مجتهدین بعد از بنیست تناول یا چیزی و اگر تناول نماید
بعد معلوم شود که مبطل بوده است قضا و کفاره هر دو لازم است بلی اگر
معلوم شود که مبطل نبوده است قضا و کفاره نیست اگر چه احوط است غسل
ی و عید و بیان مفطران که حرام نیست ارتکاب آنها و لکن موجب قضا میشود
نه کفاره و آنها چند چیز است اول افطار کردن پیش از تفتیح صبح یا قدری پیش از آن

کتاب فقه
در روز عید

که جایز است تا یقین بطالع صبح ندارد لکن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا
 بر او لازم است نه كفاره و اگر ملاحظه و تفتیش نماید و مطمئن شود بیانی بودن شب یا
 قدری بر آن نداشته باشد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست بر او قضا
 و نه كفاره و مخصوص است حکم بصحت بر تقدیر تخصیص نمودن بیشتر رمضان و هر واجب معین اما
 در غیر اینها اکتفا بچنین روزه نمیکند بلکه احوط در غیر رمضان قضا گرفتن است
 هر جا که قضاء آن رسیده باشد و بپایست اعتماد نمودن بر قول کسی که خبر دهد که
 شب است و بان مطمئن شود و مظنه بقول او بهم رسانند و مفطر بعمل آورد و بعد
 معلوم شود که صبح طالع بوده و اگر علم بهم رسانند یا آنکه خود تفتیش کند قضا لازم
 نیست سیم اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان کند که شوخی میکند یا دروغ
 میگوید و چیز بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا نه كفاره
 و اگر معلوم نشود که افطار در روز واقع شده است حکم بطلان روزه و قضای آن
 شود اگر چه مظنه طهر رساند که در روز نشسته است چها و مرا آنکه یقین کند بقول
 کسی هر چند که عادل نباشد باینکه مغرب شده است و افطار کند بعد معلوم
 شود که در روز افطار کرده است واجب است قضا کند اگر چه این شخص کور
 باشد یا بعد از یکرمعد و از آن محض نباشد و یا اینکه دو شاهد عادل شهادت
 داده باشند بدخول شب اگر یقین نکرده افطار نمود احوط و اقوی آنست که كفاره
 هم بدهد مگر در کور بلکه مطلق معد و در صورت شهادت عدلین پنج
 آنکه بواسطه تاریکی زیاده اعتقاد کند که مغرب است و افطار کند و معلوم شود
 که در روز بوده است قضا لازم است بلکه در صورت عدم یقین شب مخصوص

نسخ
 در
 مجلس
 علمیه
 تبریز
 ۱۳۰۵



در صوزه شك اقوی احوط كفاره است نیز بلی اگر نادر یکی بواسطه ابرو شد ندی
باشد و افطار کند با قطع بلکه باطن قوی قضا و كفاره لازم نیست و باشد شك
لازم است و در عدم كفایت روزه در این صور فرقی میان روزه ماه رمضان و غیر
ان نیست بلی لزوم قضا یا با كفاره در صورتی است که معلوم شود افطار در روز
واقع شده است و الا حکم بقضا نمیشود اگر چه در غیر صوزه قطع بوقوع در شب
احوط است ششم کذاست که داخل کردن آب در دهان بجهت ترید یا بعبث در مضمضه
وضوء مستحب اگر آب ضروری رود از روزه راقضا کند **فصل هفتم** حرام است روزه و
معین بالذات و افطار کردن بلکه در بعضی از آنها كفاره واجب میشود مثل روزه ما
رمضان و نذر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین زاید پیش از زوال
چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر آن و قضا چیز خود باشد چه از غیر و از غیر
چه بر وجه استیجار و مکروه است افطار نمودن بعد از زوال در غیر قضاء شهر
رمضان و در آن حرام است و اگر مضیق باشد وقت قضا معین است اتمام آن و
لازم نمیشود كفاره اگر باطل کند قبل از زوال و مکرر میشود كفاره بتکرر موجب
ان اگر واقع شود در ایام متعدده و اگر در آخر ماه رمضان افطار کند و بعد ثابت
گردد که روز عید است در آن كفاره نیست و اگر مردی زن خود را اگر آه نماید بر
جماع و هر دو صائم باشند واجب است دو كفاره بر زوج و اگر زن اطاعت شوهر
نموده باشد واجب است بر هر یک يك كفاره **فصل چهارم** در علامات دخول
ماه رمضان است و آن چند چیز است اول بدن هلال پس هر که در ماه روزه
میشود بر آن روزه هرگاه بقیه داشته باشد بدید هر چند دیگری ندیده باشد

در صوزه شك اقوی احوط كفاره است نیز بلی اگر نادر یکی بواسطه ابرو شد ندی
باشد و افطار کند با قطع بلکه باطن قوی قضا و كفاره لازم نیست و باشد شك
لازم است و در عدم كفایت روزه در این صور فرقی میان روزه ماه رمضان و غیر
ان نیست بلی لزوم قضا یا با كفاره در صورتی است که معلوم شود افطار در روز
واقع شده است و الا حکم بقضا نمیشود اگر چه در غیر صوزه قطع بوقوع در شب
احوط است ششم کذاست که داخل کردن آب در دهان بجهت ترید یا بعبث در مضمضه
وضوء مستحب اگر آب ضروری رود از روزه راقضا کند **فصل هفتم** حرام است روزه و
معین بالذات و افطار کردن بلکه در بعضی از آنها كفاره واجب میشود مثل روزه ما
رمضان و نذر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین زاید پیش از زوال
چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر آن و قضا چیز خود باشد چه از غیر و از غیر
چه بر وجه استیجار و مکروه است افطار نمودن بعد از زوال در غیر قضاء شهر
رمضان و در آن حرام است و اگر مضیق باشد وقت قضا معین است اتمام آن و
لازم نمیشود كفاره اگر باطل کند قبل از زوال و مکرر میشود كفاره بتکرر موجب
ان اگر واقع شود در ایام متعدده و اگر در آخر ماه رمضان افطار کند و بعد ثابت
گردد که روز عید است در آن كفاره نیست و اگر مردی زن خود را اگر آه نماید بر
جماع و هر دو صائم باشند واجب است دو كفاره بر زوج و اگر زن اطاعت شوهر
نموده باشد واجب است بر هر یک يك كفاره **فصل چهارم** در علامات دخول
ماه رمضان است و آن چند چیز است اول بدن هلال پس هر که در ماه روزه
میشود بر آن روزه هرگاه بقیه داشته باشد بدید هر چند دیگری ندیده باشد

و مرگشتن سی روز از هلال شعبا که در اینصورت واجب شود روزه هر چند
 هلال شهر رمضان پدید نشود و هم چنین هلال شوال معلوم میشود بگذشتن سی
 روز از هلال ماه رمضان استیم شهادت عدلین هرگاه موافق باشند در شهادت
 در وصف هلال و شهادت بدهند بدین و موقوف نیست بقولان بر حکم حاکم شرع بلکه
 معتولست شهادت ایشان هر چند حاکم شرع رد نماید شهادت ایشان را بجهت عدم معرفت بر
 حال ایشان یا بسبب تباه در امر ایشان چنانچه مسایع است باینکه جمعی بگویند که ما را دیده
 و ثابت میشود بان هلال با حضور و هر چه علم بان حاصل شود و در اکتفاء بعلم حاصل از
 قواعد نجوم ناملا است فصل پنجم شرط است در وجوب قضا بلوغ و عقل و سلام
 و ایمان است پس واجب نیست قضا بر طفل و دیوانه ویهوش و کافر مگر آنکه ادراک نمایند اینها
 اول صبح صادق را با شرایط و اما حایض نفسا پس واجبست هر باب قضا و هم چنین بر کسی که
 خوابفته باشد تمام روز و نیت نکرده باشد و کسی که روزه را فراموش نموده باشد و
 کسی که ترک نموده باشد و زه را بعد و بخور او و بعد قیام غیر روزه مقام آن و کسی که فراموش
 نموده باشد غسل جنابت و بگذرد بر آن چند روز یا نکل ماه که واجبست بر او قضا و اگر غافل شود
 از جنابت یا از غسل آن فاشب واجب نیست بر او قضا بر مرتد چه ملی باشد چه فطری و واجب
 نیست بر ستم و نه بر سفا و قاسلام که محکوم بکفرند مثل خورج و غلات مگر آنچه فوت شده
 از ایشان با اخلاقی شده باشند بان بنا بر مذهب و هر چند بنا بر مذهب شیعه صحیح باشد وجوب
 قضا فوری نیست مستحب است تابع دان و ترتیب دان واجب نیست چیزی را بکسای بگذرد یا بیشتر
 است و روزه مستحب صحیح نیست از کسی که در ملأ روز و واجب باشد مگر آنکه قادر نباشد بر واجب

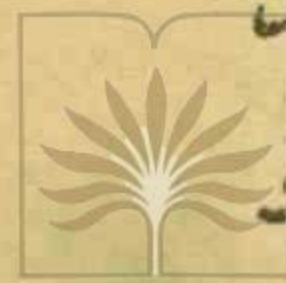
صحیح است



کتاب معاملات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمین والصلاة علی خیر خلقه محمد و آل الطاهین و بعد چون تکمیل
هتدیب نفوس و اخلاق و مویط و منوط بعبادات و اجتناب از محرمات بلکه مکروهات و
غصب و ظلم از استدمحرمات و دفع آن در باب زمین و لباس از شرط صحت طهارت و نماز
است و این موقوف است بر دانستن بسیاری از مسائل معاملات و تجارات چنانچه حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین در او فایده تشریف فرمای کوفه بودند بعد از فراغ از ^{تعیین}
نماز صبح بر سر هر نایب از وی باز بلند میفرمودند معاشل الناس لفقه ثم المتجر لهذا لازم
که مختصری از مسائل معاملات از اقسام بیع و اجاره و شراکت و مضاربه و مرابحه و مساقاة
و ضمانت و کفالت و حواله و دهن و پاره از مسائل اطعمه اشربه در این رساله مذکور دارد
تا بنده کان الهی بدانند که شرط رضا ایشان در معاملات پس از رضا خداوند متعال است
و در این کتاب چند مطلب مشتمل بر چند فضلی یاد میکنم **مطلب اول** و مطلق تجارة است
فصل عمل تجارة از جهت عرض احکام تکلیفی بر پنج قسم میشود **اول** تجارة واجب است
که بحیث حفظ نفس خود و عیال واجب الفقه باشد و بغير تجارة ممکن نباشد و با آنکه ایشان ^{عبدا}
واجب چون خریدن آب بر طهارت و لباس و تحصیل مکان مباح برای نماز و ^و ^{تجارت}
مستحب است که غرض از آن وسعت دادن بر عیال و احسان بفقراء و ضیافات غریبا و مطلق
مؤمنین و بناء مساجد مدارس و پل و ریاط و بخوابنها باشد ^و ^{تجارت} ^{مباح} است
که غرض محض بقدرت مال و توقیر خود و عیال بدن غرض شرعی باشد چنانچه ^{است} ^{مباح} ^{تجارت}

که غرض امر مکر و هر باشد یا در شرعیت نهی تنزیهی آن تصور آن رسیده باشد مثل هراق
 و قصای کفر و فروش و غلام و کینه و فروش و حبس غله نمودن بلکه مطلق فروش غله و جواهری
 و حیات کردن یا شرط اجرت و هم چنین قابل شدن و اجرة گرفتن بر حیوانات حیوان و زراعت
 حیوانی و معامله کردن با کسانیکه اجتناب مال حرام و کتب ندارد خصوصاً غله و کسانیکه
 پست فطر و پست طبیعتند که مال ندارند و آنچه بایست آن یاد و حق ایشان کفر و بیو
 یا ایشان در بکران میگویند چون غالب اهل این زمان یا کسانیکه صاحب عیبی باشند
 چون خور و پید و معامله با کرم ها و لوله ها و با اهل شر و هجو و مضاری و اجرة گرفتن بر
 تعلیم قرآن و تجارة کردن در دریا و کشتن تخم حیوانات پنجم تجارة حرام است و این چند چیزها
 است اول فروختن و خریدن هر چیزی که عین آن نجس باشد چون خوک و سگ مکرر شکاری
 و سگ ناپسند و سایر حیوانات و پاسبان باغ و خانه که بیع آنها جایز است و لوط
 همه با صلح بلا عوض است که عوض مقصود از علیحده هبه و صلح نماید بول غایط انسان
 و هر حیوان حرام گوشت و هم چنین شراب عرف و خون حق از حلال گوشت مکر خون
 بر ذبیحه و از حیوان که خوب هستند داشته باشند چون ماهی و اکثر اقسام ما وها و همچنین میوه و دار
 هر قسم حیوان که خوب هستند داشته باشند هم چنین اجزاء میت از پوست و رو و سایر
 اجزای پیکر جان در آن حلول داشته در این صاعور بهائیکه در غالب است فاطر و لاغ
 مرز و میکنند جمیعاً نجس و معامله و مطلق استعما آن حتی بدون رطوبت حرام است و پول
 انهم سخت و حرام است و هم چنین است پوست یازده کمان یا قط زنی که از بلاد کفر می آورند
 یا از دست کافر گرفته شوند اگر چه در بلاد اسلام باشد یا آنکه از بیابانی یا جاده بردارند
 چه گوشت پخته یا نا پخته یا جلد باغی شده بلکه جلد کتاب کار و شمشیر و غیر ذلك



همه اینها بظاهر شرع بجنس معامله و استعجالها حرام و شتم آنها سخت است بلی اگر بواسطه
 نصرت یا اثری یقین حاصل شود که از دست مسلمانی میآید و معلوم نباشد گرفته
 شد است یا افناد است یا آنکه یقین بهم رسد که مسلم از آنند که کرده است بظاهر شرع
 و استعجال آن جایز است و پاکست اگر یقین بعروض نجاست بکرم مثل ملاقات کافر یا بطوبی
 حاصل نباشد پس چپ و کمر بند چرم و روغن و شمع که از حیوانات گرفته از غیر بلاد اسلام
 می آورند جمیع آنها بجنس بیع و مطلق استعجال و شتم آنها حرام نغوذ بالله من شرهم الحساب
 و محض خول آنها در بازار مسلمین یا گرفتن آنها از دست مسلم با علم یا اینکه از آن بلاد
 آورده میشود بیچ و جرثمه ندارد و هم چنین بودن مسلم در بلاد ایشان بعد از آنکه بازار
 بازار کفر و بلاد کفر است فائده ندارد و اگر چیزی که پاک بوده متجنس شود پس اگر قابل تطهیر
 نباشد بغير طریق استحاله و انقلاب مثل جامدات معامله آنها جایز است اگر چه تطهیر نکرد باشند
 و اگر قابل طهارة نباشد چون شراب و شارب غوره و سرکه و کلاب هر مایعی غیر از
 آب که بجنس شده باشند پس بیع و استعجال آنها حرام است مگر روغن متجنس هر روغنی که باشد
 که اگر چه قابل طهارة نیست لکن جایز است بیع آن برای سوزاندن چیر در بر سقفت یا زهر
 اسمان یا برای چرب کردن شتر و بز جرب و باید بجزند از اعلام دارد که بجنس است یا
 مباحه آلات اعمال محترمانه چون ساز و نقاره و نی و سورا و موزکان و طبل و هو
 نود و شطرنج و بیت و صلیب و مانند اینها بلکه لازم است شکستن اینها و احترامی که با
 ضمان شکننده شود ندارند و در حکم اینها است اجاره دادن خانه پاکشته یا مال بار
 کشتن برای عمل حرام مثل حمل و نقل شراب و سواری ظالم برای ظلم و بعید نیست که از این قبیل
 ذانیم اجاره دادن برای حمل و نقل اعیان بجنس چون جلود مپته و روغنهای نجس که از بلاد



کفر میا ورنند و هم چنین میا بعد الاث حرب بد شمنان دین در حال جنک با مسلمین و فرختر
 انکور و خرمنا و نحو آنها برای شراب کردن چه باشد شرط صریح یا ضمنی و مطلق فراید و میا بعد هرگاه
 بر این قرار نباشد لکن بدانند که شراب بپزند اگر چه اقوی جواز است لکن احوط ترک است و اظهر آنست که
 این حرمت مقتضی فساد معامله است که عوض بائی بر ملک غیر بدون اذن مجدد صاحب آن
 حرام است بر یایع و موجر است میا بعد چنینها پیش که نفع معتد به علای در آنها نباشد
 چون موش و عقرب و زغ و خرچینک و جوجه سنک پشت و مادر و می و چرمک و زنبور و سائر
 حشرات زمین بلکه جمعی از آن قتل شمرده اند بیع مسو خات و امثال قبل و خرش و میو بلکه شعاع
 و روپاه و امثال اینها را لکن انتفاع بجلد اینها بعد از قبول تذکره یا بعضی اجزاء دیگر اینها ظاهراً
 است لهذا جواز میا بعد اینها اقویست بلکه میا بعد غیر اینها از امور مذکوره و غیرها در وقت
 که انتفاع حلالی منظور باشد چه امر هر علی است که مخصوص فی اذن یا معامله آن وارد شد
 باشد مثل ساختن صور مجسمه انسان و سایر حیوانات بلکه احوط اجتناب از هر صور مجسمه داری
 بلکه اظهر خوب کسر و تغییر چنین صورتها است و هم چنین حرام است غناء کردن چه را شعاع
 و چه در مزاح و قرائت قرآن و دعاء و اذان و غیر اینها و موضوع غناء مرجوع بعرف است و ظاهر
 صد است در هر صوت پیکوئی که مشتمل بر ترجیع و بطربا ورنند باشد و احوط اجتناب است
 از آوازه های مشتبه خصوص در صور پیکه افراد یقینی الغنائی در دست نداشته باشد
 اگر چه اقوی جواز است هر چند در صور اجیره کمال اشکال است و مشهور است استثنای فرمود
 اند غناء زن مغنیه و اجرة گرفتن او را در خصوص مجالس عروسی برای خصوص زنان در صورتیکه
 با باطل در نفس الفاظ چون دروغ و در خارج چون الاث طهور و در محل دخول مردان نباشد
 بلکه جماعه در این صور نیز جایز دانسته اند که همان امور خارج حرام نباشد نه لزوم مذکور



و بعضی حد را هم که متوهم خصوصاً است در میان اعراب برای رفتن شتان استثناء فرمود
 اند و اقوی عدم جواز است مطلقاً و اخبار مجوزه محمول بر تقیته یا محامل و بکرامت و حیا پنجه
 اصل این عمل حرام است اجرت گرفتن بران نیز حرام است و هم چنین حرام است نیاز ^{طلب} حیا
 و اجرة ان و هجو کردن یکی از مؤمنین را با شعار و اجرة بران و هم چنین هجو کردن مؤمنین را
 چه بشعر و چه بکلام مستجمع معنی و اخذ اجرة بران و هجاء کفار و یهودی از فرق مسلمین که اخذ آن
 در مذهب حق ندارد جائز است بلکه هجاء مؤمنین نیز در صورتیکه ردع ایشان از معاصی
 موقوف بر هجاء باشد و هم چنین حرام است عینیت کردن مستورین از اهل ایمان و اخذ ^{اجرة}
 بران مکرر یا بظلم نزد کسی که امید دفع ظلم با عانت او باشد یا خواستاری برای خود ^{نکذارد}
 باشد یا بجهت ^{مست} هشی و متکرر که بشود ترک کند و غیر ذلک از صواب استثناء غیبه و هم چنین حرام
 دروغ گفتن و نماسی و سخن چینی کردن و از بیت نمودن بدشنام دادن و اجرت گرفتن بران
 مکرر دروغ برای اصلاح دنیا بین دو نفر یا جمعی از مسلمین بلکه جواز آن بجهت دفع شر از آنان و
 اطفال نیز وارد است و همچنین حرام است سحر و شعبه کردن و اخذ اجرة بران و بر تعلیم
 ان و از جمله سحر است بستن مردان و عداوت انداختن میان شوهر و زن و غیر ایشان ^{با اعمال}
 مخصوص بجهت آن و استخیرات که واجبه بلکه مطلقاً رواح نمودن و هم چنین حرام است قتل
 شدن مردان بزیبت و زنی زنان و پوشیدن لباسهای مخصوص ایشان و هم چنین در عکس که
 بپوشند زنان لباس مخصوص مردان و این مختلف میشود باختلاف بلدان و مکان و زمان
 و در لباس مشترک اشکالی نیست و آنچه مردان در مجالس لباس زنان را میپوشند محل
 اشکالست بجز اجرة گرفتن برای بجا آوردن عمل واجب است در حق جبر چه واجب عینی
 باشد مثل نماز و روزه یا واجب کفائی مثل غسل اموات و کفن و دفن ایشان مکرر

شبهه

جهاد با کفار که جایز است با وجوب کفائی آن در حق فاعل نه در صورت وجوب عینى در حق او
 و هم چنین است اذان در صورت وجوب آن و هم چنین اداء شهادت نمودن یا مراضه و حکم کردن
 و غیر اینها از واجبات شرعی است اما معاملات و صناعات که نظام معاش متوقف بر آنها
 است پس آنها از واجبات قویست میباشند که منافاة با اخذ جرعة و عوض ندارند بلکه
 شرع آنها و رواج آنها در پیضورة است و فی الحقیقة واجب قسم است در صورت وجوب
 و الا با وجود من به الکفاية مستحب است شکالی را اخذ عوین بر آنها نیست و ضل
 هرگاه تجارت واجب شد و عمل آن با ترتیب آثار بر آن موقوف بر تعلم اسباب و شروط
 آن واجب میشود تعلم مسائل آن از باب مقدمه و الاستحب است که مسائل آن را یاد بگیرد بوده باشد
 نادر را و بخوان از محرمات واقع نشود و نیز مستحب است که غرض از تجارة خود را امور
 را حجت در شرع قرار دهد مثل وسعت بر عیال و اطفال و اغانی و رعایت اخوان
 و سایر خیرات و مبرات از بناء مساجد و باطات و امثال اینها و حرص بر یاد در تحصیل علم
 تجار از شایسته یا مستغنی اوقات خود نداشته باشد و نیز مستحب است که بعد از شنیدن
 بسم الله بگوید و حمد خداوند بجا آورد و شهادتین بگوید و از خداوند مسئلت روزه
 حلال و مجتنب الحرام نماید و خود را در پناه خداوند قرار دهد از ظلم کردن و مظلوم شدن
 و ضرر کردن و تکبر بگوید بعد از خرید و بخواند عیبه چند را که در این مقام وارد است
 و نیز مستحب است که دستوپا کند میان مشتریان و تفاوت نکند و مکران که تفاوت
 دینی در علم با عمل داشته باشند و نیز مستحب است که برای خود کم بگیرد و بغير نیاز چیزی
 بدهد بجدی که وزن یا مقدار مجهول نشود و مستحب است اجابت کند بایع یا خریدار را
 در طلب فتح و اقاله نمودن و امور مستحبیه دیگر نیز هست و فصل مکرر هست که فرمودند



در بیان

مدح کند مال خود را و مشتری مدحش کند و بکس روشن و مکر و هست قسم یاد کرد
هر یک از مینا پین و دشت تن در محل تاریکی عیب مبيع ظاهر نشود و نفع گرفتن از
کسی که وعده احسان با او کرده باشد بلکه مکر و هست نفع گرفتن از مؤمن و مطلقا
بفقد گذاردن خود در ایام معامله و ایام ترک معامله و معامله کردن بین اطلو و اطلو
صبح صادق تا طلوع افتاب داخل شدن در بازار قبل از دیگران و معامله کردن با مکر
پست و پست فطرة و با اشخاصی که نفی یا مرضی ریدایشان باشد و مینا شری و کل
شد در صورتی که خوب و بد بر صبحان نباشد و زیاده کردن قیمت در وقت صدا کردن
دلال و هراج کننده بلکه صبر کند تا سکوت نماید داخل شد در معامله برادر دینی که
مشغول گذارند است و از جمله مکر و هات بلکه بعضی از احرام دانسته اند نیست که
شود شخص حاضر از جانب غریب وارد مناع دار و از جمله اهانتی رکنان است که برود
جلو قافله مناع دار بر خیزداری حدان ناچار و فرسخ است و هم چنین مکر و هست
احتکار و ان حبس کردن خریدار است غله را از کندم و جو و خما و گشش و روغن برای
فروختن در صورت احتیاج مردم و جمعی از احرام دانسته اند و رفع ان با پیش است که حاکم
حکم میکند بر او که بپوشد او را و بفرشد بدن اینکه حاکم تعیین قیمت کند و با امتنا
خود حاکم بپوشد مطلب و بپوشد ربيع است که در غالب اصل نواقل است و غیر
انرا بران قیاس میتوان نمود مکر در بعضی از امور و ضلک بدانکه بیع بر دو قسم است ربوی
و غیر ربوی و بتقسیم دیگر نیز بر دو قسم است عقد که مشتمل بر ایجاب و قبول است و غیر
عقدی که معاطاة باشد و بتقسیم دیگر چهار قسم است اول نقد که عوضین هر دو
حاضرند یعنی مؤجل بر زمان مباحخر در استحقاق با اداء نمیشوند و بپوشش



حاضر و نقد است و ثمن مناخر و مؤجل است سبب سلف که عکس و تیر است چهار
 کالی بکالی که عکس است باهم معنی که عوضین هر دو مؤجل بر همان بعدند چه متساوی
 یا متفاوت و این اخیر بدون خلاف باطل است پس صحیح همان سه قسم است و تقسیم دیگر
 نیز بر چهار قسم است کلی بکلی که عوضین هر دو کلی معلوم بوصف یا ملاحظه نمونه میباشد
 و جزئی بجزئی که عوضین هر دو شخص حاضر باشد یا موجود در مکان دیگر و مشاهده
 سابقه یا نمونه باشند سبب بیع کلی بجزئی است که بیع از قسم اول و ثمن از قسم دوم یا
 چهارم عکس است که بیع جزئی بکلی باشد و تقسیم دیگر باعتبار اخبار از سه ماه چهارم
 است اول مزاجه که بایع میفروشد یا بخرید تمام شد است از ثمن و اجرة حمال و نقد
 و کرایه محل حفظ و غیر ذلک نفع معین از قرار ده یک پاره و در ویم بقرینت است که
 میکنند از سه ماه یا مضارف و بها نقد میفروشد سبب مواضع است که با اخبار
 سه ماه یا بیشتر از آن میفروشد چهارم مساوی است که بدون ذکر سه ماه یا بمبلغی که
 تراضی بر آن کنند میفروشد و تقسیم دیگر باعتبار خصوص بیع باز چهار قسم میشود اول
 بیع حیوان که بیع مملوک از انسان یا حیوان است که زنده باشند و بیع بیع ثمار که بیع
 میوه بر سر اشجار باشد و در حکم است بیع زرع و سنبل سبب بیع نقدین که چنانچه
 ثمن از نقدین است بیع نیز از است اگر چه مسکوک نباشند چهارم سبب بیع
 است از ظروف و امثله و فروش غیر ذلک و ضلک در بیان شرایط بیع از خریدن
 و فروختن است و از چند چیز است اول آنکه بایع و مشتری باید هر دو بالغ باشند
 و معامله اطفال یا با اطفال صحیح نیست اگر چه بیع حقیر یا طفل ده ساله باشد
 بلی اگر طفل بمنزله الث باشد برای فروشنده یا خریدار که بلوغ و سایر شروط معامله

در شرایط
 بیع است



از معلومیت و غیران در خودان دو نفر اصل وجود باشد و این بسته بقدر آن
میان ایشانست مثلا مشتری بگوید که هر وقت این طفل با طعمای دیگر یا هر کسی
این مهربانی چوب خط زای آورد بکس نان یا یکمن گوشت مثلا بدینا آورد قرار قیمت
و غیر از خود داده اند و اگر میخواهند با این احوال صیغه هم بخوانند ملتزم است که احدهما
دیگری را وکیل کنند که خود را وصال و کالائ بنا بر جواز اتحاد موجب قابل یا آنکه غیر را
وکیل کنند راجع صیغه خوانند و هر آنکه بایع مشتری هر دو عاقل باشند
او را که خوبی بد بکنند پس هر آنکه هر دو رشید و باهوش باشند که در دفع و ضرر و طرز
خرید و فروش و ابدانند چهارم آنکه طرفین مختار و غیر مجبور و با قصد شعوب باشند
شایسته گواه واجب و عقلت بر وجه غلط یا خواب مانند اینها نباشد مگر اگر گواه بخیر
اگر گواه شایع بر فروختن کسی را که احتکار بکند یا آنکه شخصی امتناع کند از دادن دین خود
با تمکن یا از دادن نفقه واجب لفقته خود بلی هرگاه آن کسی که او را جبر کرده اند بر
مبايعه بعد از مبایعه اجازه بکنند ان مبايعه صحیح است و احوط اعاده صیغه است
پنجم آنست که بایع مشتری هر یک مالک مالی باشند که خرید و فروخت میکنند
حکم مالک باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صفا و مجانبین و
غائبان است و مانند اینها است وکیل یکی از اینها از مالک حکم مالک پس هرگاه شخصی
مال غیر را بد و نازد او بد و ن ولایت شرعیه و بد و ن و کالائ از جانب ولی شرعی
بد و ن ملاحظه حسابد و صوتیکه حسبته الله واهی ناشن باشد بفروشد یا اینکه
از برای غیر چیزی بر این وجه بخردان معامله لزوم بهم نمیرسانند بلکه صحت و لزوم آن
موقوف است با اجازه و امضا مالک هر چند این شخص از جانب خود فروخته باشد مثل

غاصب سارق و جمعی و صحت اخیر با امضا مالک اشکال فرموده اند احوط بتجدید
 صیغه است با مالک یا وکیل یا ولی و بلکه این احتیاط خوب است در هر دو فرض و معامله
 فصولی با اجازه مالک صحیح است بلکه لازم اگر شرط خیار در آن نشده باشد و ظاهر نسبت
 که اجازه مالک کاشف است از صحیح بودن عقد و نیز اینکه باعث انتقال ملک باشد پس غنا
 که بعد از عقد و پیش از اجازه حاصل بشود در مبیع مال مشتری است و در ثمن مال بائع است
 بلی یا عدم اجازه اصل مال هر کس با نداء ان بمالك از هر سه ششم است که مبیع و ثمن
 ان معلوم باشند بوزن یا کيل متعارف معلوم باشد و ثمن یا مانند اینها که رفع جهالت
 کند و بسبب آن فریب نخورند در صورت مکان و با تعدد وزن یا مانند اینها که بقتل آنها اجازه
 که بوزن یا کيل غیر متعارف یا بخون اعتبار کنند و بعد بحساب اثر مشخص کنند تا آنکه
 و خراف نشود و بهتر است که در امثال این صورت مصالحه کنند اگر امثال این ابهام
 مصالحه کنند بلی هر گاه ثمن یا ثمن از جمله چیزها باشد که مبیای آنها بوزن و مانند
 نباشد کافیست مشامده آنها با ذکر وصفی که رفع جهالت و فریب بکند هفتم
 است که جنس ثمن معین باشد مفوض بخواهش هر یک یا دیگری نباشد هشتم است
 که مالک هر یک از ثمن و ثمن قادر باشند بر تسلیم آنها یا تسلیم آنها کفایت میکند قدر
 بر تسلیم ضمیمه آنها لکن احوط بلکه اقوی اختصاص کفایت بر ضمیمه است بعلامه یا
 که بجنه مظلوم هم در بینا بعضی از احکام تکلیفی معامله است و فصل باید دانست
 که حرام است که مبیاعه را که مطلق مطلق معاوضه حتی صلح و بخوان علی الظاهر که
 باشند بر بول و مر و پست که بکند هم ان اعظم است از هفتا زنا که با محرم خود چون
 و خواهر خود بکند و ان عبارتست از زنا با دلی یکی از دو عوض که از یک جنس باشند و

در کتاب
 در کتاب
 در کتاب



بامیکل نباشند در زمان صاحب شریعت هر چند در زمان مبایعه چنین نباشند
 اگر حال آن در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان مبایعه در
 جمیع بلاد موزون باشد بامیکل باشد همین حکم را دارند و اگر در بعضی بلاد موزون
 بامیکل نباشند و در بعضی نباشند در آن بلد بیکه موزون بامیکل میباشند اخذ
 زیاده رباء است و در بلد دیگر خلافت و احوط است که در آن بلد نیز ^{معاوضه} _{موزون}
 اخذ زیاده نمایند لکن این حکم در صورتی است که بواسطه تصرفی در آن از مکمل
 بودن در معامله خارج نشاء باشد اگر خارج شده باشند چون کرباس قدک و نمک
 سایر فروش دیگر این حکم را ندارند چهره هر یک از اینها را بمثل خود معاوضه کنند چون
 بقدک یا هر یک از ابا اصلان معاوضه کنند چون قدک را با پند و نمک یا با شمش و نمک
 فصل ناید دانست که کدام وجوه الحقیقه و جنسند چنانچه در باب زکوة در
 حسانصاب اخراج زکوة هر یک مستقلاً حکم خود را دارند لکن در باب بابک جنس محسوب
 که در معاوضه احدهما بد دیگری باید مساوی باشند چنانچه دست از هر جنسی یا خوب از آن
 یک حکم دارند و نیز باید دانست که فرع و حاصل از هر جنسی بمحکم اصل است کتدم
 و انکور و شبنم سرکه و آب غوره و شبنم و ماست و پنبه و روغن و روغن و کشک هر فرعی
 تابع اصل است لکن در معاوضه هر یک از جناس بمثل یا بفرع در صورت خشک
 بودن هر دو یا تر بودن هر دو اشکالی نیست در صورتیکه یکی تر و دیگری خشک
 باشد خلافت تقصیل است که در بیع خرمای خشک بر طب مشهور معروف عبد
 جواز است بامساواة در وزن و همچنین اگر منظم کنند بر طب چیزی را که جبران ^{طوب}
 آن کنند مخالف سازد و ندارد است اما در بیع انکور و مویز و کشمش و هم چنین ^{طوب}

تازه با پنجر خشک و هر مپوه تازه بخشک ان پس مشهورا بضم منع است و این احوط بلکه انقوی
 است و در رطوبت غارضی که در احدها باشد چون کندم و برنج تر خیسید با خشک
 از آنها اشکال زیاد تر است بلی در مثل گوشت تازه یا گوشت خشکید و خنای خنکی
 یا خنای خشک غیر خنکی اشکال عدم جواز ضعف است اگر چه احتیاط در هر حال خوب است
 و در معاوضه کندم یا جو یا اردانها با نان خشک بلکه تازه یا سبزی یا شکالی نیست و هم
 چنین در معاوضه کندم بهر سپهر و برنج باشد و طبع یا قساوی بواسطه جنبه داشتن طرف
 ناقص و هر سپهر و اشپس هرگاه هر سپهر و اش زباد تر باشد مجد پیکر کندم و برنج ان معا
 طرف مقابل از کندم و برنج باشد معا مله صحیح نیست و احتیاط در جمیع صور خلافه ضم
 ضمیمه است بهر دو جانب یا یکی از طرق تخلص از زباد که مذکور میشود و اصل مورد زباد
 که متفاضل باطل و یا سبزی عوضین در وزن یا کپل صحیح است جنس واحد است عرفا
 مکرر کندم و جو که یاد و جنس بودن آنها در عرف متفاضل در معاوضه آنها بدیهه
 جایز نیست چون اصل جو کندم بوده است و اختلاف صفت فائده ندارد پس جمیع اقسام
 کندم یک جنس محسوبند و باید یا سبزی یا سبزی معاوضه کنند و هم چنین اصناف
 برنج و انکور و خنای و پنجر و سایر اثمار و اما گوشتها پس صد انحاء جنس در آنها صد
 گوشت پس گوشتها هم اقسام گوشتند یک جنس محسوبند حتی پیش و بز و گوشت احدها
 داید بگری باید یا سبزی فروخت و جمیع اقسام گاوها یک جنسند حتی گاو پیش یا
 سایر گاوها و هم چنین جمیع شترها و هم چنین جمیع اقسام ماهیها پس در بلادی که
 آنها را بوزن بفروشند یا سبزی و وحشی از هر جنس حیوانی را جمیع علماء
 مذهب غیر اهلی از ان جنس دانسته اند پس متفاضل در اهلی و وحشی جایز و احوط اجتناب

کندم
 برنج
 پنجر
 خنای
 سبزی
 گاو
 شتر
 ماهی



و در گوشت خود اینها تفاضل جایز نیست و جایز است تفاضل در گوشت از
 جنسی با جنس دیگر چون گوشت کوسفند با گوشت کاه و پاشتر و کوب با گوشت باد
 و جگر یکی باشند بخلاف دنبه و پیله اگر چه از یک حیوان باشند پس تفاضل در مغا
 گوشت باد دنبه و پیله جایز بخلاف تفاضل در خود دنبه و پیله از یک جنس حیوان و
 تفاضل در گوشت بلکه دنبه و پیله و روغن حاصل از آن با شیر و پیله و روغن حاصل از
 شیر جایز است خود حیوان اصل شیر و حاصل از شیر است نه گوشت آن بلی تفاضل در دنبه
 با روغن آن و شیر با روغن حاصل از آن که از یک جنس حیوان باشند جایز نیست
 بنفشه و بنبلوفر و پاشمین بحکم اصل روغن است که از کوسفند باشد یا از کاه و اختلا
 این کلمات در دین تفاضل در روغن بنفشه که از کوسفند باشد مثلاً با روغن
 کوسفند جایز نیست و با روغن کاه جایز است بلی روغن کرچک و روغن کجد و روغن
 مند و روغن کرد و روغن بادام مختلفند با یکدیگر و متحدند با اصل خود که از آن
 گیرند فصل در هر جا که تفاضل را ممنوع دانستیم فرقی نیست که تفاضل از خود آن
 جنس باشد یا از غیر آن از روی نباشد یا غیر آن مثلاً چنانچه معاوضه بکنم بکنم
 و یکسری از کدوم جایز نیست با تضام یکسری بخر و یک عدد جو زهم جایز نیست بلکه
 ضم شرط موجب یا دنی در احد عوضین مثل شرط استحکام مالی یا عملی مثل صباغة
 خامی جایز نیست مگر آنکه در هر دو جانب بستاروی نباشد و اما شرط اجل پس از مطلقاً
 جایز نیست چه در جانب واحد چون سپه یا سلف موجب یا دنی است و در هر دو
 مغایله کالی بکالی است که اجماعاً باطل است بلکه جمعی اشراط اجل را در باب سپه در
 معاوضه جنسین مختلفین چون کدوم و برنج نیز منع فرموده اند و اقوی جواز است



و احوط ترک است حتی در غیر مکمل و موزون از معدود و غیر معدود چون قماش و چو
 و مانند آن که اخذ زیاده در اینها نقد جایز است بدون کراهت و در سینه خلافت
 و قول بجواز با کراهت اشهر اقوی است و ایضا باید دانست که در مستحق شدن ریاض و معادن
 چون تخم مرغ و گرد و خلاف است و اقوی عدم است و احوط اجتناب است از اخذ زیاده در
 معاوضه امثال اینها مگر بر وجهی که خواهد آمد و هم چنین در معاوضه حیوان بکوشش
 اخذ زیاده نماند علی الاحوط خصوصا اگر کشته باشد فصل بعد از آنکه اصل معامله ریوی
 محکوم ببطال آن شد و اجابت بر هر یک از متابعین که در عوضین را بصاحب قبل آن نمایند
 در صورتیکه در زمان معامله عالم بوده باشد که ربوا حرام است و جماعتی اختصار دارند
 همان مقدار زائد را بوجوب و ظاهر اقول است اگر چه احوط در غیر زائد بقدر حد بد است
 در عوضین بهر حال اگر در این صورت صاحب قبل را بدست ناسد باید باورد نماید و اگر در میان
 جمع محصور باشد تعیین آنرا ندانند و هر مصالحه کند یا حلیت اخذ کند و اگر صاحب مال را
 شناسد قدر مال ربوا بداند مثل مال مجهول المالك بان عمل کند با این طریق که اگر آن
 مالک مجهول معلوم است ظالم است در آن مال رد مظالم بدهد اگر آن مال مال حلال و بود
 لکن بر ذمه او مظلم بوده باشد حاکم شرع بعنوان تقاص از جانب فقراء اخذ نماید و رد مظلمه
 بدهد و اگر معلوم است که آن مالک مجهول ظالم نیست با مجهول الحال باشد تصد
 بدهد و اگر قدر مال ربوا و مالک آن هر دو مجهول بالمرة باشند خسران را بسازد و مجتهد
 عادل بدهد و اگر در زمان معامله حرام بودن ربوا نمایند است پس در حلیت تمام آن
 مال یا خصوص زیاده که موجب باشد است چون ریاض و قرض خلاف و اشکال است اگر
 چهار شریحه است لکن احتیاطا مثل صور عالم بودن در حال معامله ترک نمایند



در دباقرضی زائد زارد کنند در بامعاوضه تمام عوض زائد که معاوضه بمثل فصل
 چنانچه زائد در جمیع معاوضین از جنسین نیست مثل دوجنس معدود و مشاهد
 در حق جمله از متبایعین هم نیست اگر چه عوضین از زو باشد چون پدر و پسر که اخذ زاید
 برای هر یک جایز است و ظاهر است که پسر و پسر هکذا بحکم پسر و جد بحکم پدر است بلکه اگر
 است که دختر هم حکم پسر را دارد و زاده در خیر اگر چه پسر نباشند و هم چنین ولد و ضاعی
 که این حکم زائد را چنانچه مادر هم داخل را بحکم نیست و احتیاط در غیر پدر و پسر ضم
 ضمه است یا تخلص نکند و هم چنین در مباح شوهر و زن معقوده بعقد و ام اگر چه مطلقه
 باشد بطلاق رجعی و اقوی الحاق منقطع است که مثل سایر زنهای دائمی همیشه مقصره
 در امور خانه اند و احوط در مطلقه و مطلق منقطع عایت تخلص است و الا اخذ زاید
 نمائند و نیز باینست میان مسلم و مسلم و کافر و کافر حری اگر مسلم اخذ زاید
 نمائند عکس در ذی خلاف است و اقوی ثبوت و با است میان او و مسلم و ذی
 اگر ترک جزیه دادن نمائند با اخلال رکبی از ارکان ان کنند و معااهد و در امان مسلمی
 نباشند فصل باینکه زائد است که ممکن است خلاص شدن از ربودار در زمان معامله بچند
 طریق اول آنکه تعیین جنس بدهند مثل اینکه زبال را با شرفی معاوضه نمایند پس از آن
 اشرف را بدهند و زبال را دیگر که منظور بود اخذ نمایند و با اینکه جنس را بنقد معاوضه
 نمایند پس از آن نقد را بدهند از جنس که مقصود بود اخذ نمایند لکن باید قصد معاوضه
 واقعی نمایند و نه آنکه آن عوض را معاوضه نمایند بوجه قرار دادن بدمیه
 بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس دیگر و پس از آن مثل را معاوضه نماید فی الذمه نماید
 سیم آنکه با آن عوض ناقص یا با هر دو در صورت اشتباه ناقص را غیر جنسین

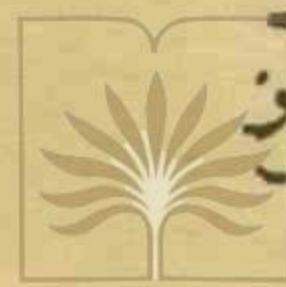
این
 در
 این
 در

منضم نمایند مثل اینکه بدار بال ناقص است مالی را یا چیزی دیگر را منضم نمایند و معاوضه
کنند چنانچه هر یک مال خود را بدیگری قرض بدهند و پس از آن هر یک را بوی
الذکر کنند اگر از خلوص قلب باشد یا آنکه بقدر مال ناقص معاوضه نمایند و زائد بوی
الذکر کنند بجز آنکه هر یک مال خود را بدیگری هبه نمایند و بایند و ضمن عقد شرط
هبه دیگری را نمایند **فصل بیع** صرف عبارتست از بیع طلا بطلا یا بنقره یا بطلا یا بنقره
خواه مسکوک باشند یا غیر مسکوک و خواه بسکه اسلام باشند یا غیر آن بلی بیع طلا یا بنقره
نقره یا هر دو بیول سیاه داخل در بیع صرف شرعی نیست و هم چنین مصالحه طلا بطلا یا بنقره
بنقره یا عکس این حکم صرف زائد دارد بنا بر اقوی شرط است رخصت بیع صرف علاوه بر سایر
شرایط که گذشت قبض نمودن هر یک از عوض و معوض را پیش از متفرق شدن خواه در مجلس بیع
عقد باشد خواه در مکان دیگر یا بنظر طریق که بایع و مشتری با هم حرکت کنند و مفارقت
نکنند تا اینکه قبض نمائند و وکیل گرفتن در قبض کافی نیست بلی هرگاه وکیل بیع
در صرف نمایند مفارقت موکل ضرر ندارد و بدانکه در حکم صرف نیست فروختن چیزی بیکه
طلا کو یا بنقره کو باشد چون شمشیر یا لجام یا غیر اینها که مفضض یا مذقبت باشند پس اگر
مقتدر طلا و بنقره معلوم باشد و بیع بجنس آن زبور باشد باید در ضمن زیادتى قرار دهد
که در مقابل غیر جنس واقع میشود تا اینکه با متحقق نشود و باید بقدر طلا یا بنقره را نقد
قرار بدهد و پیش از مفارقت داد و ستد بعمل بیاید تا اینکه شرط بیع صرف متحقق شود
و اگر قدر آنها مجهول باشد بایع بجنس صورت ندارد مگر آنکه علم بر زیادتى عوض از مقدار
مجهول طلا یا بنقره داشته باشند و بایع بجنس مخالف باشد کالست و اولى صلح است
در جمیع صور مد کوره **فصل در بیع ثمار است** و مراد بان مطلق میوه و فائده است



که هنوز چیده نشده باشد چرمبوه اشجار باشد و چه مویه بترها مثل خیار و خربزه
 دهند و آنرا و کدو و باد بجان بلکه مثل آنها است برك اشجار چوب برك ثقت و خلافت
 در عدم جواز بیع آن پیش از ظاهر شدن آن درخت و بتر که معدوم باشند در صورتیکه
 حاصل یکسال را فروخته باشند و منضم بسال دیگر نکرده باشند و چیزی دیگر را با آن منضم
 نکنند که صلاحیت فروختن بدنهائی داشته باشند اما اگر مویه دو سال یا زیاده را بفرو
 و یا منضم کنند بشیء موجود دیگری که صالح برای فروش باشد اکثری از جایز دانسته اند و حکما
 از اشکال نیست صالح است که موجود را بفروشد یا منافع تصرف در اشجار یا با اراضی
 با جاره و صلح منتقل نمایند و غیر موجود از مویه را بشرط قرار دهند که مال مشتری بماند
 اما بعد از ظهور ثمر در آن قوی جواز بیع است مطلقا و مشهور بشرط نموده اند که باید ثمرها
 سرخ یا زرد شده باشد یا بر مویه ها منعقد بسته شده باشند و یا آنکه مویه دو سال
 یا زیاده را بفروشد و یا آنکه ضمیمه قرار دهند و یا آنکه شرط قطع کردن انوائما بینند و این
 احوط است با احتیاط باشد یا اگر چه قوی جواز است بدون هیچ چیزی از این شروط با کراهت
 و احوط صلح است و احوط از آن قرار دادن انتقال است بطریق شرط در ضمن عقد
 از عقود بلی اشکال نیست در فروختن اشجار را با مویه آن در هر حالتی که باشد حتی
 وقت بودن مویه در میان کل آن و این فی الحقیقه از بیع ثمار خارج است فصل در بیع
 زرع است جایز است فروختن زرع خواه سبزی باشد و یا پشته باشد خواه در و کده
 باشند در حالت سبزی بودن قصد قبیل کردن داشته باشند یا قصد حاصل بعمل آمدن
 و احوط اینست که مصالحه کنند و هم چنین جایز است فروختن خیار و باد بجان و خربزه
 و مانند اینها از خضروات بعد از نمایان شدن آنها باینچنین یا بیشتر که معلوم العدد

باشد پس از چیزیکه در عرف گویند که صلاحیت قطع دارد قطع میکنند و این چیزیکه
 عرف گویند که صلاحیت قطع دارد قطع میکنند و این چیزیکه معلوم نیست هر چند
 مشکوک باشد از جهت کوچکی آن داخل نیست و هم چنین بر آن چیزیکه که بر آن اثر ندارند و آن
 بالابه پائین دست کشیدند جدا میکنند چون بر آن ثبوت و حناء بیک رندند یا بیشتر که معلوم
 باشد و هرگاه اصل درخت را بفروشد میوه آن مال مشتری نخواهد بود مگر در صورتیکه
 شرط کنند دخول ازاد و معاوضه را آنکه دخول آن متعارف شده باشد و بر فرض عدم
 دخول باید مشتری بگذارد که میوه را بعد رسیدن آن ببرد و در جمیع صور بیع ثمار و زرع
 صیغه صلح جایز است و اینکه عوام الناس صیغه اجاره بخوانند بی معنی و باطل است
 ممکن است تصحیح اجاره دادن باغ و زمین زرع شده را با این نحو که اصل اجاره بر زمین
 و نفس اشجار باشد لکن شرط شود که زرع موجود یا ثمر موجود یا آنچه موجود میشود از ثمر
 آنها هم متجانا مال مستاجر باشد که این قسم صحیح است شاید در سابق چنین میکردند بلی بیع
 زرع چه سنبل و چه غیر آن بمحصول خود آن جایز نیست و هم چنین در بیع میوه بر درخت
 بمیوه چیده از آن بلکه بیع سنبل کردم و جو بکندم وجود بگویم جایز نیست بلکه بیع زرع
 سنبل است بکندم وجود بگویم اشکال شد باینکه اگر چه جواز در این صورت خالی از قوه نیست
 و هم چنین جایز نیست بیع خرما بر سر درخت بخرمای دیگر و صیغه صلح در این مقام مثل
 صیغه بیع است که جایز نیست بلی هرگاه بخواهند اول زرع و با سنبل و با خرما را که بر
 پا و در سر درخت میباشند بفروشند بوجه نقد یا جدر بگویم بعد بان نقد یا جدر
 دیگر غله یا خرما یا بریده چه از آن زرع یا همان درخت یا غیر آن بخردند این عیب ندارد
 فصل بیع جواهر است از فروختن اری یا حیوانی در عوض چیزی که چهاردم با



دیگر نباشد هرگاه کسی حیوان را بفروشد و آن حیوان در ظرف سه روز که ایام خیار است
 بپزند مال بایع محسوب میشود و مشتری نتواند راپس بگیرد یعنی معامله منفسخ میشود و هر عوی
 که موجود است بصاحبش بر میگردد و هم چنین است اگر آنرا بصرف و قبض مشتری
 یا وکیل او ندهد که باین مابعد منفسخ میشود بلکه این حکم اخیر اختصاص بحیوان ندارد
 حکم هر مبیع چنین است و هرگاه آن حیوان حمل داشته باشد حمل مال بایع است نه مشتری
 مگر در صورتیکه شرط کرده باشد یا آنکه موافق عرف و عاده دخول آن باشد و جایز است
 نگاه کردن رگ کبوتر که ازاده خریدن او را دادند بلکه جایز است نگاه کردن سایر مواضع
 حسن اوسوا عورت و مستحب است بغیر دادن اسم غلام و کبوتر بعد از خریدن و قدیمی شیرینی
 دادن با و که بخورد و قصد دادن بقدر چهار درهم شرعی که هر درهم شرعی که هر درهم بقدر
 دو اذنه بخورد و پنجم و یک عشر بخورد میباشد و مملوک مالک چیز نمیشود مگر در مکاتبه
 بدانکه هرگاه کسی کبوتری بالغه غیر ناپس را بخواند بفروشد پس اگر او را صرف و جماع
 نکرده باشد چیزی بر او لازم نیست و اگر با او مقاربت کرد باید استبراء بکند باین طریق
 که یک حیض بربیند و اگر در میان حیض باشد تمام شدن همان حیض کافیست و اگر در
 زنان حیض بین باشد و حیض نربیند چهل و پنج روز صبر کند و اگر بایع استبراء نکند
 استبراء بکند بر وجه مذکور بلی هرگاه علم داشته باشد که بایع مقاربت نکرده است باینکه لازم
 نیست چنانکه استبراء در صورت صغیر بودن و ناپس بودن کبوتر لازم نیست و اگر بایع
 استبراء کرد بر مشتری استبراء لازم نیست بلکه ظاهر نیست که هرگاه زنی کبوتر داشته
 و بفروشد و معلوم نباشد که بچاپیل او کسی و زاوطی کرده است باینکه مشتری لازم نیست
 هر چند احوط اینست که هرگاه اخبار نکند باینکه کسی و زاوطی نکرده است باینکه باین وجه

مزبور و هرگاه کسی کینر حامله را بجز پس هرگاه چهار ماه ده روز از حمل او نگذشته باشد
 جایز نیست که مشتری در قبل و جماع کند و هرگاه بعد از ظاهر شدن حمل و گذشتن
 چهار ماه و ده روز باشد اگر چه اصل و طی مکروه است تا زمان وضع حمل و لکن مستحب
 که هرگاه مقاربت کند منی بیرون بریزد و اگر بیرون نریزد و فرود ختن حمل او بعد از وضع
 در نزد بعضی مکروه است و در نزد جمعی حرام است جدا کردن میان مادر و فرزند پس از
 بازداشتن از شیر یا هفت سال و در نزد بعضی مکروه است و در نزد بعضی حرام است و نیز
 ظاهر بعضی از اخبار است خلاف مراد است و در روایت است که ناظر حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام برای ایشان خرید بود و حضرت شنیدند که آن کینر در مقام تحسیر
 یا اماء یعنی بنیاد حضرت فرمودند یا ترا مادر هست عرض کرد بلی حضرت بناظر خود
 بفرمودند چرا تفریق کوی میان مادر و دختر این کینر را بنیادش بر گردان که من میترسم
 میان اطفال من و مادران ایشان تفرقه بیفتد و جماع کینر مشترک حرام است پس هرگاه
 جماع کند بقدر سهم دیگری جدا شود و بعد از حمل برادر یا بدوستان کینر را بقدر
 حصه شریک رد نماید و هم چنین قیمت طفل را روزی که متولد میشود بلکه بعضی
 بجز در مقاربت رد قیمت لازم دانسته اند و الله اعلم مطالب چهارم در بیان بعضی از
 احکام ضروری و بیعی نسبت به سلف است که کثیر الوقوع و متداول است و در این مطلب چند
 فصل است فصل بیعی عبارتست از فروختن چیزی را که موجود باشد و بر بایع اداء
 آن بتعجیل لازم باشد یعنی بمانی که زمان لزوم اداء آن مؤخر نباشد شرط است در صحته
 نسبه که زمان لزوم اداء مثنی معین باشد پس هرگاه معین نباشد مثل اینکه بگوید این
 چیزی را بتو فروخته ام بر این قرار که هر وقت بخواهی عوض آن را بدهی یا در این چند ماه یا چند سال



بدی باطل است بلی اگر بفرود شد بنقد و او را مهلت دهد که هر وقت بخواهد بدهد
 این ضرر ندارد لکن این مهلت لازم نمیشود و هم چنین اگر تعیین کند زمان برای آنکه قایل
 زیاده و کم باشد مثل اینکه بگوید سر حاصل تا وقت آمدن فلان فاعله و مانند اینها
 و ابدان بیع نیز باطل است و هم چنین اگر بگوید فرو ختم این چیز را بتو باین طریق که اگر
 نقد بخواه از این بدی بگویم و اگر نسیه بدی تا فلان وقت و بوقمان اینهم باطل است و هم
 چنین اگر بگوید فرو ختم تا فلان زمان بفلان معتدا و تا فلان زمان دیگر بفلان مقدا
 لهذا معاملات متعاضد میان غالب مردمان که در پیش بقال یا بزاز میروند و جیبی
 بقصد اینکه بخواه تا بعد در وقت تمکن یا بخوان بدهند باطل است پس باید تعیین زمان
 بکنند و با بقصد تسلط بر مطالبه در آن زمان حشر یا بخرند و اگر در آن وقت تمکن
 بهم رسانند مثل سایر بیون مهلت دهند و بهتر است که تعیین مدت بخوی کند
 که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در اول مغرب شب بمعه یا اول طلوع
 افتاب یا دو جمعه اول فلان ماه از فلان سال و مانند اینها لکن ظاهر است که تعیین
 روز مثل روز اول فلان ماه کافیست هر چند تعیین اجزاء روز نشود و فصل هرگاه
 کس چنین بپراستند بخر یا بپیش از رسیدن موعد بفرود شد خواه
 باز یاد کردن در بخواه یا نشود یا کم کردن یا بقدر سرفایه و خواه بخر یا بفرود شد و خواه
 بیایع بفرود شد بشرط اینکه بیایع در بیع اول شرط نکند که با و بفرود شد و هرگاه بعد
 از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه بخواه بیایع آن جنس را از مشتری بخرد بدون زیاده
 و کم صحیح است و اگر زیاده یا کم کند پس در آن خلاف است و این قول صحیح است و ضابطه
 نیست بر مشتری که دفع ثمن بیایع کند پیش از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه

با یع مظالمه کند و هرگاه مشتری را بن وقت دادا کند بر با یع لازم نیست که بکیرد و هرگاه
 در زمان تسلط بر مطالبه لزوم اداء ثمن مشتری نخواهد داد و اجابت بر با یع که بکیرد
 و هرگاه بکیرد و تتراه بدن نقص مشتری تلف بشود از مال با یع خواهد بود و در صورتیکه
 دستش بجا کم شرع نرسند با مطلقا علی الاختلاف و مثل اینست حکم بیع سلم پیش دادن از
 جانب با یع زیرا که واجب نیست بر با یع که جنس را پیش از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه
 بدهد و بر مشتری لازم نیست که بکیرد و بعد از رسیدن زمان تسلط بر مشتری لازم
 است قبول کردن و با امتناع از قبول و تلف شدن جنس از مال مشتری خواهد بود و فصل
 در بیع سلف است که اگر سلم نیز گویند این عکس نسخه است که مبیع مؤجل است بر زمان
 بعد اصل سلف رخت معنوی تر جز بمعنی پیش بودن و یا پیش دادن است و از این جهت است
 که اصل بیع سلف و اسلف و اسلف است از جانب مشتری است که نخواهد میدهد
 در عوض جنس مثل اینست که پول قرض میدهد کسی لکن در قرض همان مثل پول خود را
 باید بکیرد ^{باید} قرار معروض در سلف عوض پول را چیزی معین میکند در زمان بعد بکیرد
 و اصل سلف همان است و اینکه اینجا با از با یع نیز جایز دانسته اند که بلفظ بعث و فرخت
 فلان جنس را که در فلان وقت بدیم بعوض فلان مبلغ مشتری قبول میکند این فی الحقیقه
 در حاصل مقصود موافق است با سلف در معنی از سلف محسوب است و اگر حقیقت سلف را
 با یع بخواند دادا کند باید بکیرد استلف یعنی سلف ویدی که فتم این نخواهد داد و عوض
 فلان قدر جنس که در فلان وقت بدیم مثل تقدیم اینجا از مشتری که بگوید اشتربت منك
 یعنی خریدم فلان را بمبلغ فلان و بعد از دانستن فقرات مسطور و وضع اجزاء صیغه ان معلوم
 و سهل و از شبهات و اختلافات علماء سود کی حاصل میشود بدانکه شرط نیست در سلف



که نخواهد آن وجه نقد و پول و عوض آن جنس نباشد اگر چه فرد ظاهر معروف آن که در معنی
 قبیله است از قرض همین است لکن جایز است که هر دو جنس بلکه هر دو نقد یا وجه حاضر ^{جنس}
 و عوض متاخر وجه نقد باشد هر چند که احوط در اخراج قصاص بیع است بطریق نسبت
 یا بطریق سلف و فصل شرط است در سلف پنج چیز اول آنکه ذکر جنس کند یا وصفی که دفع
 جهالت کند بچیتبقی که نزاع عقلانی واقع نشود پس بدون ذکر وصف یا با وصفی که رفع جهالت
 نکند چنانکه در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف
 صحیح نیست چنانکه اگر ذکر وصفی کند که باعث کمی و جوش شود یا بخوی بگر که باعث نزاع ^{شود}
 مثل اینکه بگوید بهترین افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان با وصف دفع جهالت
 چون سن و مناع و غله و صبه و مانند اینها که ضبط آنها بوصف دفع جهالت و نزاع است
 ممکن و صحیح است و بکسر است که قبض کنند ثمن و بها را پیش از آنکه از هم جدا شوند و بوزن
 ثمن بر وزن بایع در حکم قبض است علی الظاهر احوط است که مافی الذمه را بخو قرض از کسی
 مشتری بدهد بعد از اجراء صیغه از او بگیرد سبب است که تعیین کنند مبیع بوزن یا
 پیمانه هر چند چیزی نباشد که در بیع نقدی زن و کیل در آنها نباشد بلکه بمشاهد اکفا
 کنند چون بار هم وزن و مانند آن بلی هرگاه تفاوت متاخران کم باشد و باعث نزاع نشود
 بلکه در عرف استماع میکنند سهل می شمارند چنانکه در بعضی از اقسام کردن و تخم مرغ و مانند
 اینها است ظاهر نیست که تعیین بوزن لازم نیست چنانکه است که تعیین زمان ^{است}
 بر مطالبه میکنند بروحی که احتمال زیاده و نقصان در نزد بایع و مشتری نداشته باشد
 بجز آنکه وجود آن جنس غالباً در وقت حلول اجل ممکن باشد هر چند در وقت عقد
 مثلا موجود نباشد فصل بدان و لا که جایز نیست فروختن مبیع بسلیم را پیش از ^{میدان}



وقت تسلط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه جایز است فروختن آن هرگاه
 چند قبض نکرده باشند اگر چه در غله کراهت دارد و ثانیاً آنکه هرگاه بایع بعد از رسیدن زمان
 تسلط بر مطالبه از آن جنسه را که بوصف مشخص دهند واجب است بر مشتری که قبول کند یا اگر
 ذمه بایع کند و هرگاه امتناع کند حاکم شرع را خبر دهد و اگر در جنس یا بمشتری تحلیف کند بگوید
 عرفاً در بحث تصرف مشتری در مال باشد تا شدن آن از مال مشتری باشد و ضمانی در صورت
 عدم تفریط و تعدی بر بایع نباشد هر چند که ظاهر اکثر بلکه ظاهر جماع ایشان اطلاق بود
 تلف مال مشتری است در مقام و از مال بایع در بیع نسبه بلکه از کلیه طلبکار است بمجرد
 ذی حق از خود خود لکن این در و راست از قواعد و هرگاه پست از آنچه که قرار داده شد
 اداء کند قبول واجب نیست و در واجب بودن قبول کردن بالاتر خلافت و قبول
 است هر چند در عدم وجوب قبول قولت چنانکه اگر پیشتر از قدر مبیع ادا کند قبول
 آن واجب نیست بدون خلاف و ثالثاً آنکه هرگاه بعد از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه
 مبیع اداء آن متعذر شود مشتری مختار است که فسخ کند مطالبه نمین یا مثل آن کند یا آنکه
 صبر کند تا زمان قدرت بایع و بعضی عقد بیع منفسخ نمیشود و برهم منجورند و رابعاً آنکه
 هرگاه مدیون غیر جنس را بمشتری بدهد یا رضاء او بایک بقیه ایشان که در روز قبض تسلط
 دارد حساب کرد پنجم آنکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزی بیکه باعث حجت
 نشود و محلل حرام و محرم حلال نباشد چون عمل مباح و هبه کردن چیزی و مانند اینها
 مطلب پنجم در بیان احکام شرک است و در این مطلب نیز چند فصل است فصل
 اول شرک عبارت است از جمع شدن خود و غیره یا بیشتر در مالی یا منفعی یا نحو اینها بر وجه
 مشاع بودن و این اشتراک گاهی اختیاری میشود و گاهی اضطراری اما اختیاری پس در



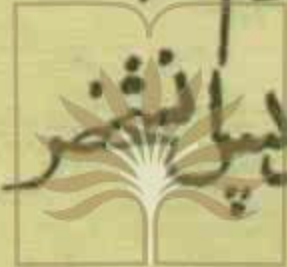
صورتیست که با خنثی خود بشراکت مالی را بخرند یا مال کسی را شخصی بچین مالی که مشترک
 است میان دو نفر یا علاوه بخرید بوکالت صاحبان مشترک یا با مضایع بعد ایشان یا آنکه
 مخلوط کنند مال همدیگر را بر وجهی که از هم امتیازی نداشته باشند چه وجه نقد باشد
 مسکوک یا غیر مسکوک از طلا و نقره و پول سبّا و چه جنس نباشد و حصول شرکت با این نحو
 اختلاط اگر چه مشهور است لکن در آن نامطلوب است چنانچه مرعوم شیخ استاد رجواهر اشکال
 فرموده اند بلکه این محض اشتباه مالی یا مالی است پس لازم است در تحقق شرکت بمعنی
 اشاعه اینکه احدهما صلح کند یا بفروشد نصف حق خود را در این مال باز آن نصف ^{سهم}
 آن شخص دیگر واضطراری بسبب ارت و مثل آن حاصل میشود مثلاً هرگاه شخصی بمیز و از
 او ترکه بماند و وارث متعدد داشته باشند و ارثها در ترکه او شرکت خواهند
 داشت بر وجه فقر واضطرار پس هرگاه مالها با هم مخلوط میشوند یا اینکه مخلوط بشوند
 لکن تمیز ممکن باشد چون اشراف و ثمنانی و پنجهاری یا در هزاری یا اشراف نو و کهنه یا آنکه کسیکه
 تمیز داشته باشد مثل کدوم و جویا کند و سفید و سرخ یا کوچک و بزرگ شرکت حاصل
 نخواهد شد و شرکت اختیاری که بقصد تجاره باشد از شرکت عنانیه کویند و این شرکت
 با کافر مکرر هست اگر چه صحیح است و در این شراکت اگر حقها مساوی نباشند در رفع
 نیز مساوی میباشد اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند در رفع نیز مساوی ^{شماره}
 و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند در رفع نیز بحسب آن تفاوت خواهند
 داشت و هم چنین در ضرر و اگر شرط کنند که یک نفر از ایشان در رفع زیادتى داشته باشد
 بدون تفاوت در اصل مال پس در صحت آن خلافت ظاهر صحت شرکت و شرط است
 هر چند که قرار عمل یا زیادتى در عمل را در مقابل زیادتى سهم عامل ندهند اگر چه



احوط در غیر و صورت مذکور ترک تفاوت است فصل شاکت بدنی و علی باطلست
 باین معنی که هرگاه دو نفر بایشتر با هم قرار دهند که هر یک کار یکند و در حاصل و اجر
 عمل با هم شریک باشند بحسب شرع شرکت حاصل نخواهد شد بلکه حاصل هر یک ^{مخصوص}
 بان عمل کنند است و هم چنین شرکت وجوه نیز باطلست باین معنی که هرگاه دو نفر
 صاحب برو و اعتباری مال باشند و قرار دهند که هر یک مال بخرند و بفروشند
 و تنخواه صاحب مال را بدهند در نفع آن که باقی ماند با هم شریک باشند باینکه صاحب
 و اعتباری مالی بخرند و بکسی که بی اعتبار است و اگذار کند که معامله کند و در نفع آن با هم
 شریک باشند باینکه صاحب اعتباری که بی مال باشد بی اعتباری که مال دارد باشد قرار
 بدهند که مال شخص اعتباری از آن معتبر بفروشد بدون آنکه مال را بدست او بدهد و در نفع
 آن شریک باشند باینکه آن معتبر مال کم نام را ببنفع زائد بفروشد تا اینکه بعضی از نفع مال
 او باشد شرکت شرعاً حاصل نخواهد شد و هم چنین شرکت مفاد و ضمه نیز باطلست باین معنی
 که هرگاه دو نفر بایشتر قرار دهند که آنچه کسب کنند و نفع میکنند با هم شریک باشند
 فصل جایز نیست از برای شریک که بدون اذن شریک دیگر و تصرف کند در مال مشترک
 و در صورت اذن بعد از آن تصرف جایز است پس هرگاه تعدی کند ضامن خواهد بود و هرگاه
 شرط کند که تصرف با اجتماع همه بکری باشد یا بشور شخصی باشد باید با استقلال تصرف
 نکند و الا ضامن خواهد بود فصل هرگاه بعضی از شریکها خواهر یکند که مال ^{مشترک}
 را قسمت بکنند واجبست بود دیگری که اجابت کند در صورتیکه قسمت با عین
 شود و مشتمل بر رد نباشد یعنی هرگاه حصه بعضی اعدا باشد و حصه دیگری
 دپست باشد در صورت قسمت کردن لازم باشد که صاحب حصه علاوه بر ^{بصا}



حصه نیست رد بکند که تلا فی لستی را بکند اجابت لازم نیست بلکه قسمت کردن
 موقوفه بر رضاء شرکاء و این را قسمت اختیاری گویند و در غیر این دو صورت
 اجابت لازم هست هر چند سرطاب جمع او نگشته باشد و هم چنین اگر از برای شرکاء و
 تعیین کرده باشند و آن زمان نرسیده باشد اگر این بخوار شرط کردن فاسد نباشد
 فساد شرکاء نشود پس هرگاه اجابت نکند حاکم شرع میتواند اجبا کند بر قسمت کردن و این را
 قسمت اجباری گویند و خلا فی در این نیست بل در تعیین ضرر خلافت و ظاهر اینست
 که مطلقا کم شدن قیمت ضرر باشد هر چند ضرر فاحش نباشد و بی نفع نشود و هرگاه از برای
 طالب قیمت در ترک آن ضرری از غیر جهت قیمت باشد و آن ضرر اقوی باشد اجبارا
 قیمت میکنند و اگر آن ضرر مساوی باشد فرع را باید زد **مطلب ششم** در بیابا بعضی از
 احکام ضرر و زیبه مضایبه است و در این طلب نیز چند فصل است **فصل مضایبه عبارتست**
 از اینکه شخصی مال را بدهد بغير که معامله کند با بنظر آنکه در نفع با هم شریک باشند
 معینی چون نصف بجز بثلث آن یا مانند اینها خواه مطلق باشد و خواه معتد باشد
 بزمان معین یا بدکان مال طلائی مسکوک موجود یا نفقه مسکوک باشد و این بنا
 یعنی پول نقد حاضر باشد مسکوک از غیر طلا و نفقه مثل پول سی و برنجی کافی نیست
 و حبس دیگر از اجناس نمیتوان مال مضایبه قرار داد چنانچه تجارت این زمان بر همان حبس
 فقط با با ضمیمه نقد قرار مضایبه را میدهد و این با جماع علما باطل است و احوط است
 که قدر وزن آن معلوم باشد و این احوط اینست که ایجاب قبول لفظی واقع بسیارند
 هم متصل باشند و معقول بچیز نباشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو دارم که معا
 بکنی یا این طریق که نصف نفع آن مثلا مال تو باشد و نصف دیگر مال من باشد پس **فصل**



عمل کنند بگوید بگوید و هرگاه بخواد عری بگوید مالک بگوید مضاربتك هكذا
 پس عامل بگوید قیلک هكذا فصل جائز است از برای هر یک از طرفین مضارب به فسخ
 کردن و برهم زدن آن هر چند مال نقد باشد یا باشد بلی هرگاه فسخ از عامل باشد هیچ
 نفعی ظاهر نشده باشد از برای او چیزی نخواهد بود و اگر از مالک باشد اجرة المثل تا
 زمان فسخ از برای عامل هست با احتمال اینکه هیچ چیز در اینصورت نباشد و اگر نفعی
 ظاهر شده باشد بطور قرار داد عمل باید کرد و هرگاه فسخ نکرده باشند باید عامل بنویسند
 که مالک تعیین کرد عمل بکند پس هرگاه مالک تعیین سفری بیتی کرده باشد و عامل ^{بسمت}
 دیگر رفته باشد ضمان مالکست اگر تلف بشود و هم چنین اگر تعیین جنسی کرده باشد و
 عامل جنس دیگر خریده باشد و ضرر بکند ضمانت و هرگاه تعیین نکرده باشد و مطلق ^{کفته}
 باشد بطریق مصلحت میباید عمل بکند لکن بعین مال مضارب جنس را بخزند بمافی الذ
 مکرر تصریح باذن و توقیل مجملد بلی در صورت اطلاق بعد نیست که بتواند بدین مال
 بخرد بقصد اینکه از مال مضارب براء کند که در اینصورتی مال مضارب به خواهد بود و
 در بیع آن شریک میشود بخلاف غیر این فرض که باذن یا توقیل صریح بر ذمه صاحب مال
 بخرد که شرکت عامل در بیع دون ضرر محتاج بقرا بیکوالت و جائز است از برای عامل
 که اخراجات سفر خود را که متعلق بمعامله کردن در آن مالکست از اصل مال بردارد مثل
 سایر ضروریات مغامله از قبیل کرایه و اجرت کاروان سزا و اسباب حمل و نقل بحسب
 و لایق بحال فصل مضارب به سبب مردن هر یک از طرفین باطل میشود و هم چنین بسبب
 دیوانگی و سفاهت و در صورت مردن اگر مالک بمیرد و مال نقد شده باشد و نفع نکرده
 باشند مال بالتمام مال وارث مالکست و اگر نفع کرده باشد بحسب قریب داران نفع را



قسمت میکنند حصه عامل را بر طلب جمیع طلبکاران مقدم بآید داشت و اگر مال نقد
 شده باشد در جواز تصرف عامل هر چند بآید نفع باشد اشکالست و احوط آنست
 که بدون اذن وارث یا قائم مقام شرعی ایشان تصرف نکند اگر عامل بمیرد پس هرگاه مال
 نقد شده باشد بدون نفع تمام مال مالکست و اگر نفع کرده باشد بحسب قریب و دور نفع
 و وثقه او شریک می باشد و هرگاه نقد نشده باشد و محتاج باشند بمعامله کردن تا آنکه
 نقد بشود پس هرگاه مالک و ورثه عامل را اذن بدهند جایز است و الا حکم شرع اذن
 خواهد داد امینی را که معامله کند که اگر نفع کند حصه وارث را تسلیم او کند و الا فلا و
 بآید داشت که عامل بمیرد ظاهر شدن نفع مالک حصه خود میشود هر چند مال نقد
 و اگر ضرر کند بدون تقصیر او چیزی نیست **فصل** هرگاه در نزد عامل مضاف به چند فقره
 باشد و بمیرد پس هرگاه مالک هر مال یا بعضی از آنها معلوم باشند مال مختص بان
 مالک خواهد بود و الا همه آنها در آن مالها بحساب اس مال خود شریک میباشند
 هر چند انمال کمتر از تمام اموال صاحبان مال باشد پس نسبت بمال هر یک قسمت باید
 شود **مطلب** هفتم در بیان بعضی از ملحقیات تجارت و در این مطلب نیز چند فصل
فصل و کالت نائب کردن شخصی است دیگری را در مال یا حال که تسلط دارد در حال
 تجوید تصرف کردن در آن و شرط آن آنست که منجز نباشد و معقوب چیزی نباشد بل جایز
 است مفید کردن تسلط بر تصرف را بر زمانی و مکانی و حالی و صورتی از صور چند آنها
 نیز مثل تعلیق باشند و کالت عقد جایز است و لازم نیست و از این جهت هر لفظی که
 دلالت کند بر نائب کردن شخصی را در حال جوده در امر از امور مشارالیهها کافیست خواه
 بگوید ترا وکیل کردم و خواه بگوید بق وکیل و خواه چنین بگویند یا مانند اینها و اختصاص



باول نذار د پس هر وقتی از اوقات که موکل بخواهد عزل کند جایز است و وکیل نیز هرگاه
 بخواهد عزل بشود جایز است و سبب مرگ و دیوانگی و نحو اینها باطل میشود چنانکه
 سبب تلف شد متعلق و کالت این باطل میشود و متصل بودن ایجاب قبول لازم نیست
 اگر چه حوط است فصل رهن عیاست از وثیقه دادن مالی را که در صورت عذر
 اخذ بن از مدیون استیفاء حق از آن نمائند لا بد است در آن از ایجاب قبول مثل اینکه
 بگوید ههشك هذا يا اذهنك هذا لما علم پس صاحب طلب بگوید قبلت هكذا و شرط
 که آن وثیقه عین مملوک و مقبوض باشد علی الاصح و هر یک از اهرن رهن کامل و جایز انصر
 در مال خود باشند یا بداد است که جایز نیست از برای مالک که مصرف در رهن کند بغير
 و وقف کردن و اجاره دادن و مانند اینها و هم چنین و طی کهنز رهونه و رهن اولی است از
 سایر طلبکاران در استیفاء حق خود از رهن پس اگر وکیل باشد از جانب مالک عین رهونه
 میتواند خود بفروشد بهمان و کالت و الا باید وکیل شود یا اذن حاصل کند یا اینکه خود
 مالک بفروشد و اگر امتناع کند از جمیع رهن رجوع میکند بجا که شیء عکس و اجبار بر
 بیع یا اذن نماید یا آنکه خود را بفروشد و طلب رهن را با ویرساند و با تعدد حاکم
 مؤمنین چنین کنند و با تعدد جمیع خود رهن بفروشد و باید این فرض یا فرض
 و اذن مالک میتواند بخود بفروشد محل اشکال است مگر آنکه شمول اذن و وکیل معلوم
 شود احوط بیع بغير است مگر با تصریح یا ظنی و لفظ در فروش بخود بلی هرگاه لغراف
 برهن نکرده باشد و خوف داشته باشد که رهن را واریت نکارد بکنند و مکرر نباشد
 که در رهن حاکم شیء اثبات کند میتواند استیفاء حق خود را از رهن نماید در صورت
 حلول اجل یا اینکه بفروشد بغير اذن در عوض طلب خود بذار د پس اگر گفت که فدای زهره

بجای دیگر

بجای دیگر

بجای دیگر

بجای دیگر

بجای دیگر

بجای دیگر

بجای دیگر

بجای دیگر

بجای دیگر



که معال طلب است بفروشد اقصا کند بر فروختن همان و اگر ممکن نباشد میتوان
 زیاده بر آن بفروشد اگر چه موقوفه فروختن جمیع باشد زائد بر حق خود را بگذارد براهن فضل خواهان است
 نقل کردن مالی را از ذمه شخصی بدین شخصی دیگر که مشغول الذمه نباشد مثل آن مال بحسب
 و وصف هر چند غیر نقد باشد یا بر شخصی که بری الذمه نباشد علی الاصح و معتبر است
 عقد حواله ایچیه معتبر است در مطلق عقود لازمه که از انجمله است اقبول یا اینجا
 آن پیر ایچیه متداول است میان تجار و غیر تجار که حواله کنند براهن میکنند از بلد ^{بعد}
 بر سر مدیون یا غیر مدیون و او هم قبول از امین و پسند این حواله نیست یا باطل است
 بدون خلاف و شرط است در صحه حواله رضاء حواله کنند و رضاء کسی که او را حواله
 بر غیر میکنند که طلب خود را از آن غیر بگیرد و اما کسی که حواله بر او میکنند که مال بدل
 پس اگر مشغول الذمه حواله کنند نباشد البته رضا او معتبر است و این در معنی ضمان است
 و اگر مدیون حواله کنند باشد پس رضا او اجماعی نیست اگر چه شهود است و باین جهه
 احوط است هر چند که اقوی عدم اعتبار رضاء او است و واجب نیست قبول حواله بر
 طلبکار اگر چه آنکه حواله بر او میشود مال دار باشد لکن پس از قبول حواله بعد از صدور
 ایجاب این از حواله کننده لازم است که طرفین التزام بان نمایند چون حواله از عفو لایحه
 است بلی شرط لزوم آن مال داری محال علیه است یا دانستن محال که او را حواله میدهند
 باینکه محل علیه فقیر است پس در صوف فقر محل علیه جعل محال بان میتواند منسخ حواله
 نماید بلی هرگاه در حال حواله کردن مال دار باشد و بعد از این فقیر شود جایز نیست
 که برگردد و بمدیون اول رجوع کند بلکه بجز حواله شرعیه بمدیون اول بری الذمه
 میشود فضل کفالت عبارتست از ملتزم شدن شخصی که حاضر کند شخصی را در ^{مستیکه}

طلبکار طلب کند و شرط است در آن رضاء کفیل و طلبکار و در رضاء مدیون ضرورت نیست
 و احوط است تعیین زمان بکند پس اگر تعیین زمان نموده اند واجب است بر کفیل که
 آن زمان او را حاضر کند یا مطالبه صاحب حق و اگر قرار زمانی نداده اند لازم است بر کفیل
 که هر زمان که صاحب حق او را بخواهد از کفیل کفیل او را حاضر نماید و فصل ضمانت عبارت
 است از اینکه کسی بجز دیگری مال دیگری را ببرد یا بکشد یا بکند یا بکند یا بکند یا بکند
 و شرط است که ضامن مکلف باشد تصرف او در مال او جایز نباشد باین طریق که سفینه
 ماندن نباشد و شرط است که لازم شدن ضمانت که مضمون له که طلبکار است راضی نباشد
 چنانکه شرط است در حقه آن اینکه ضامن مال ندارد یا نباشد یا اینکه طلبکار عالم بفقر او نباشد
 چنانکه گذشت و باید دانست که بجز ضامن شدن مال از ذمه مدیون منتقل نمیشود
 و بدیهه تعلق بین بکند و مدیون بری الذمه میشود از طلب طلبکار پس هرگاه ضمانت بخوهر
 مدیون واقع بشود یا ازاء دین کردن ضامن یا زن مدیون باشد ضامن رجوع با و میتواند
 بکند و الا فلا فصل مصالحه عبارت است از سازش و شخض یا بیشتر و آن عقد است که
 اصل وضع آن برای قطع نزاع واقعی است یا امکانی و جایز است واقع ساختن مصالحه
 اقرار مدعی علیه و یا انکار او و هم چنین جایز است مصالحه عین بعین و دین بدین و عین بدین
 و دین بعین و صلح بر منفعت عین یا ذمه یا خانه یا صلح عینی یا ذمه منفعتی و مقابل منفعتی
 یا تعیین زمان انتفاع مثل اجاره و جایز است با علم متصالحین بمقدامالی که نزاع در آن واقع
 شد و با جهل ایشان و جایز نیست مصالحه که حرام کند حلال خدا را و آن عقد لازم است باطل
 نمیشود مگر بفسخ و اقاله کردن جایز است بعد از شراکت و اراده فسخ آن اینکه مصالحه کنند باین
 طریق که نفع و ضرر از برای یکی از دو شریک باشد و از برای دیگری همان سرقابله او نباشد



بسم الله الرحمن الرحيم

معلومه را بعض معلوم و این عقد است لازم از طرفین و سبب ابطال همیشه و در همه چنین سبب
از کردن بنده و در باطل شدن آن سبب خلاف است واضح است که اجازه باطل نمیشود سبب
مردن خصوصاً اگر مستاجر زنده باشد بل در صورتیکه عین بوجه بعین پیش از قبض یا بعد از
قبض بلا فصل تلف شود اجازه باطل میشود و هم چنین در صورتیکه شرط کرده باشد که مستاجر
بنفسه سبب فناء منفعت کند در صورتیکه موقوف علیه اجازه بدهد از برای صلاح خود ^{عین موقوفه را}
نه مصلحت بطون لاحق پس سخنان در از من بعد از موت ^{موقوف} موقوف با اجازه بطون لاحق است
و در صورتیکه موقوف مالک منفعت مدت چنانچه خود باشد سبب صیانت مالک عین نیز ^{موقوف با اجازه است}
موقوف باطل نمیشود بلکه در زمان باقی و باید دانست که اجازه دادن مثل باغ را از
برای مالک شد حاصل او چون خرما و انگور و انار و خربزه و مانند اینها و اجازه دادن که
و کوفسند و مانند اینها را از برای مالک شد پیش و روغن و مانند اینها جایز نیست پس باید
انها را از برای مالک شد پیش و روغن و مانند اینها جایز نیست پس باید آنها را از برای مستاجر
متصور و فیهما که غیر عین است چون نماز کردن و نشستن در زمین اجازه بدهند و شرط کنند که
حاصل درختها یا مانند اینها که در سال اجازه عملی بدهد یا مستاجر نباشد و یا اینکه بیع
کند یا خیار از طرفین و مانند اینها و در اجراء صیغه موقوف بگوید اجرتك هكذا مستاجر
بگوید قُلْتُ هَكَذَا مَطْلَبُ هَشْمَرٍ دِاطِعٍ اَشْرَبِ اسْتِ و در آن چند فصل است
فصل در حیوانات است بدانکه حیوانات بر چند قسم است قسم اول حیوان دبیانی
است پس حلال است ماهی که فلس بپوشانده باشد حرام است ماهی که ماهی
است نرم و بلند و هم چنین حرام است زهوی که نوعی است از ماهی که فلس حرام است پس
که از اعتراف باب گویند حرام است لاک پشت و قریبا غده و بالجملة غیر از ماهی و پرندة



وای هر حیوانی حرام است اگر چه مثل آن در حیوانات خشکی حلال باشد مثل اسبانی غیر
 آن و تخم ماهی تابع ماهی است در حلیت و حرمت و اگر تخم ماهی حلال مشتمل شود بر تخم
 ماهی حرام جائز است خوردن آن تخم که زبل است و حرام است خوردن آنکه نرم است ^{قسم}
 و ویم حیوانات غیر پرندۀ غیر ربائی است پس حلال است شتر و گاو و کبوتر و کوسفندگا
 کوهی و کور خر و اهو و قوچ کوهی است بطر و خر و لکن مکر و هست خوردن گوشت است
 الاغ و فاطر و داجر که اهنت است ثانی است از اولی است حرام است خوردن گوشت سگ
 حیوانات خواه درندۀ باشد خواه نباشد خواه اهلی باشد خواه غیر اهلی و اینک در مبایع عام الناس
 شهره دارد که مکر و هست گوشت خر گوشتی است خلافی در حرمت آن نیست قسمی
 طپوست که حیوانات پرندۀ باشد از در ربائی و غیره پس حرام است از آن چهار نوع نوع اول آنکه
 صاحب چنگال باشد مانند باز و شاهین و عقاب باشد و در کلاغ خلاف است اقوی قول ^{محلیت}
 است در همه اقسام نوع دوم است که صفا و پیش از دف او باشد یعنی در پرنده کشاد
 بال او پیش از بر هم زدن آن باشد نوع سیم است که حوصله یعنی چینه دان و فاقصه یعنی
 سنگدان و صیصیه یعنی شاخی مانند شاخ پای خر و سندان باشد نوع چهارم مسوخت
 از پرندها است مثل طاووس و خفاش که شب پره است و زنبور و هم چنین است جنائز
 از پرندها که چون پشه مثل جنائز از سائر حیوانات چون یک و شپش و کرم و مانند
 آنها و سائر این اقسام از پرندها حلال است مانند بک و دزاج و پته و قتره بلی بعضی
 اقسام طپور حلال مکر و هست چون دار کوب و قتره دهد و پرستوک و ضل
 شتر و تخم هر حیوانی تابع است در حلیت و حرمت و کراهت پس حلال است شتر و کوسفند
 و گاو و شتر و مکر و هست شترها و بان و الاغ در صوع و وضو و حرمت از جلال و غیر آن حرام

شوند و حرام است پشیر و پلنگ و کرا و شغال و روباه و خوانها و در تخم حلال است
 تخم مرغ خانگی و کبوتر و کبک و کجشک و خوانها و اگر تخمی یافت شود و معلوم نباشد که از حلال
 گوشت است یا حرام گوشت پس آنچه دوسران ملتساوی باشد حرام است و اگر یکسر هیز و یک
 سر یا یکسر باشد حلال است و فصل بدانکه بعضی از حیوانات حلال گوشت بسبب اینست که
 حرام میشوند مثل اینکه حیوان حلال باشد که غذا آن مختصر و فضله انسان باشد
 انزال در عرف جلال بنامند دفع حرمت آن موقوفست باینکه غذای آن مختصر گشت و چیز طاهر
 بر بستر آن در مکانی یا محصور کردن آن در جای که فضله در آنجا نیفتد و بخوردن غذای
 ظاهر دفع جلال بودن آن بشود که در اینوقت حلال و بر قول نجاست پاک میشوند و استبرأ
 شتر جلال چهل روز و گاو و میش و بشت روز و گوسفند روز و اردک پنج روز و مرغ خانگی
 سه روز است و استبرأ سایر حیوانات جلال بز و آل جلال بودند است و در جمیع اینها فرقی
 میان زن و ماده و بزرگ و کوچک نیست و هم چنین حرام میشود حیوان حلال گوشت اگر شش
 از پستان خوک خورده باشد بحدیکه استخوان آن سخت شود و گوشت آن بر وی حرام میشود
 گوشت نسل او و اگر شش بحدیکه خوردن آن خورده باشد مکر و هست مکر اینکه هفت روز استبرأ
 شود و هم چنین حرام میشود گوشت هر حیوانی که دست و پا که انسانی و زواطی کرد باشد
 خواه آن انسان بزرگ باشد خواه کوچک خواه غافل و خواه سقیم و هم چنین نسل آن حیوان
 هم حرام است و اگر شش هر شود حیوان موطوء یا غیر موطوء بقرع و معلوم باینکه کرد و اگر آن
 حیوان موطوء حلال گوشت از برای خوردن است و مقصود خوردن او است چون گوسفند
 باینکه از ذبح نمود پس از ذبح سوزانند و اگر مقصود سواری او است چون اسب فاطر باید که
 از آن شهر نیک و طی شده است بیرون برد و فروخت و در صورت اول اگر واطی غیر مالک باشد



باید قیامت روز و طی آن حیوان را بمالک آن بدهد و احوط اینست که مالک آن وجه زاد در
 راه خدا صدقه بدهد و در صورت ثانی اگر و اطحی مالک آن حیوان باشد قیامت آن حیوان باید بگوید
 بوسد و احوط اینست که آن زاده را خدا صدقه بدهد و اگر حیوانی حلال گوشت بول بخور
 بخورد واجبست شستن آنچه در اندرون است از یابت بعبادت از یابت بنحاست و هم
 اگر شراب بخورد حیوان حلال گوشت و مسک بشود و بلافاصله و از آبکشد جایز نیست
 آنچه در اندرون است و خوردن باقی اجزاء غیر اندرون آن جائز است بعد از شستن
 مرزاد حرام است و اجزاء آن هم حرام است و اجزائی که از زنده جدا شد با شد نه هم حرام است مثل
 اجزاء مرزاد و استعما اها جایز نیست مگر چهار چیز اول پوست و رطوبت و استعما و شستن
 و مو است در بز و کرک است در بز و خر و سنجاب و بخوان در صوتیکه بمقتراض ماندن منفصل
 میترسند باشد اما اگر کنده شده باشد جائز است استعما پس از شستن دویم استخوانان
 چه ظاهر مثل شاخ و سم چه غیر ظاهر مثل استخوان دیگر و دندان سپید تخم مرغ و هر پرنده در
 صوتیکه پوست روی آن محکم باشد چهار استغفار است لکن در این دو ظاهر اهلها را باید
 شست و در شیر پستان مرزاد را خلافت مشهور است که پاک و حلال است و احوط جثا
 فصل اگر یقین حاصل شود که در وصله های گوشتی هم حلال است و هم حرام و مشتبه باشد
 حلال آن مجرام و شوان تمیز داد پس اگر افراد آن محصوم است لازم است از همه احتیاط نمودن
 و نخوردن بلکه نفروختن مگر آنکه بصلح منقول کنند آنچه را که در واقع حلال است یا آنکه بغير
 صوره معاوضه هر را بدهد بکافری اگر چه و هم مقابل چیزی بمسلم بدهد بطریق هبه
 صلح بلا عوض در کافری اینهم لازم نیست بقره مال او را بگیرد حلال است و اگر افراد آن غیر
 محصوم است حکم با جثا بنده شود هر چند فرض آن بعد است و تمیز دادن در فرض است

یا آنکه اصل گوشتی معلوم نباشد که حلال است یا حرام یا از حیوان حلال است یا از حرام باشد یا خنزیر
 از ابر روی اثر که اگر منقبض جمع شود حلال باشد اگر منبسط و پهن بماند حرام باشد محل شکل
 است اگر چه مشهور در فرض اخیر و بعضی در فرض اول عمل بتمیز دادن گوشت فرموده اند فصلک
 صحفها از حیوان حلال گوشتی است که از اندک به شرعی فرموده باشند بطریق قسم از اقسام تذکیر حی
 بترو شمشیر و نیزه زدن در صید و هر حیوانی که عاصی شده باشد و نتوان آنرا گرفت یا آنکه در راه
 افتاده باشد که نتوان آنرا زنده بیرون آورد یا اگر در شکار برید که بطریق قسم آنرا بکشند حلال است بالجمله
 هر حیوانی از بهائم مثل گاو و گوسفند و شتر و اسب و الاغ و فاطر و اهو و کاه و کوهی و بخوابیها که آنرا
 حلال کرده باشند چند چیز از آن حرام است و اختلاف شدید در عدد آنها شده از پنج چیز تا پانز
 چیز و پنج چیز از آن اتفاقی است اول قصب است که از نری باشد و بویضتین است و
 اشتها که راهت نزد پاره عواکال انعام غلط محض است سیم طحال است که سپرز باشد که همه
 آن خون دبسته است بلکه نجاست آن مطلقا قوی است اگر چه از ذبیحه باشد چهارم صمغ است
 هر خون که بخشن باشد اما خونیکه پاکست پس آن چند قسم است یکی خونیکه در حیوان حلال
 اگر چه مکروه باشد بعد از ذبح یا بخوان در بدن آن باقی بماند چه در گوشت بماند یا بعضی دیگر که
 این خون بی شبهه حلال است چه بمنزله باشد چه مخلوط و ظاهر حلیه خون متخلف و جبر است
 و در حلیه لخت خون موجود در دل اشکال است اما خون سپرز که در بدن است که بی شبهه حرام است
 بلکه نجاست آن قوی است و اینکه در پاره جاهها آنرا بد بزی بویمانند البته خلاف است چنان
 نمایند و همه همین خون در صورتیکه مجتمع باشد که بخواهند آنرا منفرد یا بخورند و حلیه آن
 تأمل و اشکال است و این اشکال قوی تر است در خونیکه در حال حیوة حیوان بواسطه
 صدمه بر محل از گوشت و بخوان جمع یا بسپار شده باشد که حرمت بلکه نجاست آن در این



صورة قوی است سیم خون تخلف مرد بیچر حیوان غیرها کول اللحم است بی شهر حرام است بلکه
 در طهارة ان نیز اشکال شده است اگر چه طهارة ان قوی است چهارم خون متخلف و ماکول اللحم
 که انرا تذکیر کرده باشند بدون بریدن رگهای کردن ان با نخ چو حیوان غاصی یا واقع شده
 در جاه مثلا که هر مسمی انرا بکشند حلال میشود و این نیز خالی از اشکال نیست اگر چه ظاهر طهارة
 و حلبه است مثل خون متخلف و رسید که بمان تپوزدن یا گرفتن کلب معلوم قبل از رسیدن
 صبا میرد که حلال است و پاک است پنجم خون حیوان حلالی است که نفس سائله نداشته باشد
 مثل ماهی که بی شهر پاک و ظاهر حلبه است و حلبه در مجمع از این مسمی مثل منفصل از
 زند ان اشکال است ششم خون حیوانی که حرامند مثل ماهی حرام و پشه و یک و زغ
 و مار این خون حرام است پنجم انحراف محرمات ذبیحه و غیر ذبیحه سر کبر است ششم مراره که جلد
 زهر باشد هفتم مثانه است که جای بول است هشتم علینا که در کی است سخت و غلیظ
 از گردن کسیده میشود تا اخر دشت نه منخاع که در میان استخوان وسط پستان است
 انرا در حرام میگویند و هم غدد یا زرد هم فرج حیوان ماده است و انرا هم بی
 دانست که جفتی است بعد از زائیدن بچه می افتد کو با همین مراد از رحم است که در اتحاد
 وارد است پس در هر حد قه چشم است یعنی همان سیاهی ان چهارم هم خرزه و طاع
 است چیزی که شکل کرم در میان مغز حیوان و در نه چیز اضافه بر پنج چیز اول که حرقت
 اتفاق نیست خلاف شدنی است احوط بلکه اقوی اجتناب از جمیع است اما ذات الاشاجع
 پس و لبلی بر حرمت ان نیست بلکه مراد از ان واضح نیست و با حرمة اشیا مدن کوز لخصا
 بچوانات مسطوره دارد و یاد و هر حیوان حلال گوشتی که انرا ذبح کنند جاری است احوط
 بلکه ظاهر عموم است لکن بعضی از انها در طهون نیست مثل بچه دان و بول دان و همچنین



عَلْبَانُ وَنَحَّاعٌ وَغَدُورٌ وَزَايِجَةٌ أَزْأَسْبَاءٌ مَذْكُورَةٌ دَرَاهِنًا مَثَلُ اجْتِنَانِ مَانِئِدَا كَرِجَةٍ حَبْوَانِ
كُوجِكِ نَبَاتٌ مَثَلُ كَبْشَكِ مَثَلُ حَبْوَانِ بَنَكَةِ انْهَارِ اَزْجِ مَنِيكَسْتَنْدِ چَوْمَاهِي پس حکم بتجریم
ایچه از اینها در زن یافت شود مثل خون و استخوان و زهره و حدقه چشم و سرکه و خالی از
اشکال نیست اگر چه حرمت قوی است و مکرر هست دو کوش و ل و قلو و و هر یکی فصل
در حرمت جهاد است بدانکه حرام است خوردن اعیان بخشنه بالا صاله چون فضله و
و بالعوض چون آب نجس حرام است خوردن بلکه مطلق است عجا هر چه مست کنند باشد
مثل شراب و عرق و فغاع و مانند آنها خواه قبل باشد که مست نکند خواه کثیر باشد که
مست کند چنانچه خوردن شراب هر مست کند حرام است مطلق است عجا و انتفاع بان حرام
چه بمقتنه کردن باشد یا ضم کردن چه از منفرد بخورند یا استعجا کنند یا ترکیب یا غیر آن اگر چه
باشد هم چنین حرام است کشیدن چرس و تنک بلکه تر یا آب گوشت با جمله هر چیزی که مست کند
در انتفاعی از انتفاعات چه در خوردن یا کشیدن یا مالیدن خصوص استعجا مست کنند کی آن حرام
است مکرر مست کنند از مایعات که در هر حال حرام است چون نجس است و هم چنین حرام است
عینی یعنی آب انکوری و صوتی که بجوش آمده باشد چه با تش و چه با فتاب و ذهاب ثلثین آن نشسته
یعنی دو سهم از سه سهم آن کسر نکند باشد و در نجاست آن خلاف است احوط بلکه اظهر اجتناب
و اما عصیر بنیلی که آب کشمش و مویز نباشد پس در بودن آن بحکم آب انکور خلاف است که جو
آمده آن قبل از ذهاب ثلثین حرام باشد یا نه احوط با احتیاط شدیدا اگر نکویم اقوی حرمت
بلکه احوط نجاست آن است و حکم خود مویز و کشمش حکم ذائقه انکور است بنا بر احوط که از
جوش خورده آن اجتناب نمایند فصل حلال پیش و عصیر عینی و بنیلی بن ذهاب ثلثین و
شدن آن بخلاف اینکه مجد بشود برسد پس صوتی که اصل آب آن غلیظ باشد بخوبی



ذهاب ثلثین آن باعث سوختن و تلخ شدن آن شود شیر شدن قبل تر نداشتن از اول آب
 انکورد رقیق بلکه آب مطلق در آن بریزند که بعد از ذهاب ثلثین شیر بشود و آب خنای حکم آب
 انکورد نیست اگر چه احتیاط هم نیست اما آب ساینده ها از سبب و نادان بودن و غیر ذلک
 شبه این حکم را ندارند و هم چنین حلال میشود هر خرامی که منقلب بشود بحلال چون شراب که
 منقلب کرد در دیگر خواه بخودی خود باشد انقلاب خواه بمعالجه باشد هم چنین حرام است نزد
 مشهور علما چیزها بیک جنبه است اگر چه بخیر نباشد مثل سر کین و بول حیوانا کول اللحم غیر پوشش
 از برای استشفاء و در آب هیزایشان و آب مانع و عرق و نمون اختلاف است و اقوی آنست که آنچه
 او معلوم باشد مثل چرب و آب مانع حرام خواهد بود و هر چه چنین نباشد مثل عرق و مو شک
 چشم حلال خواهد بود اگر چه شک باشد که او را جنبه بکوبند یا نه و هر چه از جنات مفضل
 و مستهملک باشد و اطعمه و اشربه حلال خواهد بود و هم چنین حرام است خوردن کل مطلقا حتی کل
 از می و حلال است خوردن تربت سید الشهداء بقصد استشفاء که کمتر از خود متوسط باشد و احوط
 آنست که از خاک قبر نباشد اگر چه اختصاص ندارد بلکه هر چه تربت نامید میشود از قبر مطهر تا یک
 جائز است لکن هر چه نزدیک تر باشد افضل است و از برای غیر استشفاء خوردن تربت جائز
 نیست مثل آنکه از برای تبرک بخورد و از برای استشفاء جائز است که مکرر بخورد و حکم کسیر
 حکم خاک نیست اگر چه جمعی و نامثل خاک حرام میدانند و هم چنین حرام است هر چه بیکه باشد
 ضرر نباشد چنانچه بیکه عقلا از آن عاده دور کنند اگر چه طعام نباشد فصل حرام است خوردن
 مال غیر بدون اذن صریح یا خفی یا شاهد حال یا علم بر جناحتی مکرر چند جا که خداوند
 آنها را در سونورد ذکر فرمود است که آن تا کلو امن بپوشیم تا آخر اول خانه خود است که عباد
 و بچه را و باشد پس اولاد و جد و جدان داخل خواهند بود و هم خانه پدر است سیم

چهارم خانه بر دامن پنجم خانه خواهر دامن ششم خانه عمو است هفتم خانه عمه دامن هشتم
 خانه خاله دامن نهم خانه خاله دامن دهم خانه کسی است که وکیل ناظر باشد بن شخص بن جانب
 صاحب خانه یا زده هم خانه صدیق و دوست است که جائز است خوردن آنها بشرط چند اول آنکه
 علاقه از باب دست نباشد نه رضاع دوم آنکه علم بکراهت ایشان نداشته باشد و در صورت
 بکراهت و عدم اذن و رضای اشکال است احوط بلکه اظهر تر کس در اشراط اذن در دو خانه و
 ان قائل است بلی در صورتی صریح از دو خانه اقوی عدم جواز اکل است سیم آنکه هر چه میخورد
 در همان خانه بخورد نه در خارج چهارم آنکه از خوردن آنها با شدنی باشد نه با مثل شربت مکرر
 اینچیز که از لوازم خوردن باشد یا سهل از خوردن باشد مثل آب خوردن پنجم آنکه بقدر متعاقب
 بخورد و از چیزهای نفیس آن خانه نباشد مثل مریات و حلویات در بعضی از خانه ها بدانکه
 جائز است از برای مضطر خوردن چیزی که حرام باشد با اختیار در صورت خوف بر نفس از تلف
 شدن بلکه مریض شدن بمرض شدیدی خصوص اگر منجر به تلف نفس شود چه حرام از اشیا
 منجبه شد یا پاک بلکه چنین است شراب همیشه حتی مبتدعی بلیح و ترجیح بعضی از محرمات
 بر بعضی دیگر پیاره از وجوه و اعتبارات بطریق وجوب یا اولویت تفصیل زیاد است مثل ترجیح
 دادن محمد در حج یا عمره گوشت صیگه را که شخص محل ترازیج کرده باشد بر گوشت مینه
 بلکه گوشت سگ خوک و خوردن خاک مثلاً بر خوردن مینه و خوردن مینه بر شراب از
 وضع رساله خارج است وضل در از این چیز خوردن است بدانکه مستحب است شستن هر
 دست پیش از چیزی خوردن و بعد از آن و موجب کثادت کی روز و سلامتی بدن و زیاده
 شدن عمر و پاک بودن جامها و روشتی چشم و برطرف شدن فقر و غم و غصه میشود چنانچه
 از احادیث مستقام میشود و مستحب است که در شستن اول دست را پاک نکند بدستمال



وہی ہے جس نے اسے

و جعلنا زاوره كره و رهايم لئلا تسترست لثوبنا و نخرج و ندفن شتت بعلمنا خير نعمه

زیرا که نماز اقام که تری در دست باقیست باعث برکت طعام میشود و در شستن دوم مستحب
 است که دست بدستمال پاک کند و مستحبست گفتن بسم الله پیش از شروع در چیزی خوردن
 و موجب برکت طعام و راندن شیطان میشود و هم چنین مستحبست که بعد از فراغ از
 اکل بگوید الحمد لله و اگر خوردنهای متعدد باشد مستحبست که از برای هر یک بسم الله بگوید بلکه
 اگر بگزینک باشد و در ظرف متعدد باشد مستحبست از برای هر یک بسم الله بگوید و لکن در
 صور تعدد طعام با طرف اگر بگوید بسم الله علی اوله و اخره یعنی ابتدا میکنم بنام خدا بر همه
 کافیست و اگر در اول فراموش کند هر زمان که بخوابد یا برش بیاید بگوید و از جناب
 مرویست که هرگاه جمعی باشند بکنفر بسم الله بگوید کفایت از دیگران میکند و مستحب
 است چیزی خوردن از دست راست با قند و مستحبست که صاحب طعام پیش از دیگران
 شروع کند در خوردن و بعد از هر دست بکشد و حکمت او واضح است و مستحبست
 که صاحب طعام پیش از طعام خوردن اول او دست بشوید و بترتیب بشویند و صاحب
 طعام اخر هر دست بشوید زیرا که اولی است بصبر کردن بر چرکینی دست چنانچه
 حدیث وارد است و مستحبست که آب دست در یک ظرف جمع شود که موجب
 بنکونی خلقها میشود و مستحبست که بعد از چیزی خوردن بر پشت بخوابد و پای
 راست را بر بالای پای چپ بگذارد و مکر و همت چیزی خوردن در حالتیکه تکیه
 کرده باشد اگر چه تکیه بدست باشد و هم چنین مکر و همت چهارزانو نشستن
 در حال چیزی خوردن بلکه مستحبست که در آنوقت با کمال ادب بنشینند و مکر و همت بر
 خوردن و مبعوض الهی است بلکه هرگاه علم بصبر داشته باشد حرام میشود و هم چنین مکر و
 است چیزی خوردن در حالت سیری و از دست چپ خوردن از سفره و خوانی کردن

چون خورشید و ماه است



شراب خورده شود و هم چنین حرام است نشستن بر آن خوان اگر چه از آن نخورد و ففعا
 در این حکم مانند شراب است و هم چنین است حال است کنند که دیگر بنا بر آنکه بتوان
 الهنا و شراب خمر گفت بلکه بعضی حرام دانسته اند چیز خوردن در سفره که معصیت خداوند
 یا سبب میشو و این احوط است و فرقی نیست میان آنکه حرام در اول سفره بوده باشد یا در
 وسط بنا و روند هر وقت حرام آمد باید برخواست اگر چه در وسط باشد از جمله مستحب است
 و از آن خوردن سوره یعنی یادمانده مؤمن است پس و ایت شده است که در آن شفا از
 هفتاد و است که خدا ملکی را خلق میکند بلکه را مخلوق میکند که از برای ایشان یعنی خورنده
 و آنکه از پیش او مانده است استغفا کند تا قیامت در صورتی که از باب ثیر ک سورا و را
 بخورد و از جمله اذاب است که فرمود جناب سوم از برای حضرت امیر که بخور آنچه ببفتد
 در زیر سفره زیرا که فقر را بر طرف میکند و محرو را العین است و دل توان خوردن آن پر شود
 از علم و بر داری ایمان و بخورد از جمله اذاب سفر است که ابتدا کند بخوردن نمک و در آخر
 نیز بخورد که در آن فائده بسیار است و در جمله از روایات در آخر خوردن سرکه و آت
 البت رجوع اولی است و سزاوار است شناختن روزی دهند و شکر و رضا بداده او و
 خوردن لبه نکشت و لییدن انگشت و خوردن از پیش خود و کوچک کردن لقمه

و تند جانی بدن و نظر
 گشت از این کلام نکرده در رو
 حلال را پذیرد و کلام مردم و الله
 کلام العالم



کتب اقله خلافت و کتاب محمد بن حو ملا علی الخوارزمی فی تالیف ۱۲۸۲

واما ما اظهره كذا ان يكون الاظهر كونهما اجارة الاصل عدم انفعال منافع المال الغير بلا عوض او الاصل عدم الاستعانة لانهما الغير لا يجوز في موصو به
 لا عصفنا به بهوم على البطلان حتى لو دى ويحويه وهكذا مدعى العفوى في الاجارة او ان كان هو المشتري فبعدم قوق لا ان العادة نفعية بان ههنا مخر ذلك
 اكثر من البناء فانما يقرب من هو مطالبه في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 دينه انما يثبت فيمكن ان يكون العدة في اصل الخلية في البطلان حتى هو هذا على خفا مطالبه الى المطالبين بوجه من جهة الامور الخارجية انما هو كالبطلان في
 الذمة والاولا ههنا مستحبا قوطحا محو على الصحة فيجوز في انما في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 كونهما ثباتا في مقابل الا نكاد مع صرحها وكونهما في صرحها ثباتا فاهو في بوجه محال في الاصل في نظرنا لو تركه لكن كان في شخصه مفرزا في بطلان خاصة في شخصه
 حينما كان موضوع دعوى الاجارة عن مدلول الخيرة كذا اذا ثبت اللوث لم يدعى اللوث الى ان لا يثبت من يدعى اللوث على عدمه هو بنكره واما ما مدعى ومنكره في
 من حيث البطلان في الزاوية والوضوح في الخفا الكلي الى اصل البطلان في الزاوية من مطالبه لم يدعى اللوث من مطالبه لم يدعى اللوث من مطالبه لم يدعى اللوث من مطالبه
 منك حتى في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 والحق في الحق المدعى في انما في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 الى الخفا في نظرنا في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 ولا اليمين لم يدعى عليه لعدله كذا في صورة دارها البطلان في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 اليمين بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 لان ذلك يثبت في انما في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 بخلاف لا يظهر انما في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 سيما انما في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 انما في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في
 كل بان في انما في بدمج في الزاوية بوجه علمه لبينه ولا ينبغي لاجز الى اليمين لو فعلا لبينه وان لم يسلم صدق المدعى على ذلك حتى في

